فهرست مطالب

کتاب چهارم- در اقامتگاه ۷

کتاب پنجم: در غایب مفقود الاثر ۲۸

کتاب ششم- در قرابت ۷۵

کتاب هفتم: در نکاح و طلاق ۸۰

باب اول: در نکاح ۸۰

فصل اول: در خواستگاری ۸۰

فصل دوم- قابلیت صحّی برای ازدواج ۱۰۳

فصل سوم- در موانع نکاح ۱۲۱

فصل چهارم- شرایط صحت نکاح ۱۶۵

فصل پنجم- وکالت در نکاح ۱۹۵

فصل ششم- در نکاح منقطع ۲۰۵

فصل هفتم- در مهر ۲۱۰

فصل هشتم: در حقوق و تکالیف زوجین نسبت به یکدیگر ۲۶۴

باب دوم: در انحلال عقد نکاح ۳۲۵

فصل اول: در مورد امکان فسخ نکاح ۳۳۰

فصل دوم: در طلاق ۳۶۲

مبحث اول: در کلیات ۳۶۲

مبحث دوم: در اقسام طلاق ۳۸۹

مبحث سوم: در عِدّه ۴۰۶

کتاب هشتم: در اولاد ۴۲۱

باب اول: در نسب ۴۲۱

باب دوم: در نگاهداری و تربیت اطفال ۴۵۱

باب سوم- در ولایت قهری پدر و جد پدری ۴۸۱

کتاب نهم- در خانواده ۵۲۳
فصل اول- در الزام به انفاق ۵۲۳
کتاب دهم- در حجر و قیمومت ۵۵۹
فصل اول- در کلیات ۵۵۹
فصل دوم- در موارد نصب قیم و ترتیب آن ۵۸۶
فصل سوم- در اختیارات و وظایف و مسئولیت قیم و حدود آن ۶۲۱
فصل چهارم- در موارد عزل قیم ۶۶۵
فصل پنجم- در خروج از تحت قیمومت ۶۸۲

جلد سوم- در ادله اثبات دعوی

کتاب اول- در اقرار ۷۲۰
باب اول- در شرایط اقرار ۷۲۰
فصل دوم- در آثار اقرار ۷۷۰
کتاب دوم: در اسناد ۸۰۴
کتاب سوم- در شهادت ۸۷۱
باب اول- در موارد شهادت ۸۷۱
باب دوم- در شرایط شهادت ۹۲۴
کتاب چهارم- در امارات ۹۴۴
کتاب پنجم- در قسم ۹۶۸

«هرچه انقلاب اسلامی دارد از برکت مجاهدت شهدا و ایثارگران است.»

مقدمه مؤلف

در دنیای پیچیده و پویای حقوق، تسلط بر قوانین مدنی و درک عمیق از مفاهیم و اصول آن، یکی از مهم‌ترین نیازهای دانشجویان، وکلا، قضات و سایر فعالان حقوقی است. کتاب "قانون مدنی پیشرفته" با هدف ارائه‌ی یک منبع جامع و کاربردی برای مقاطع مختلف آزمون‌های حقوقی، دکتری، وکلا و قضات تدوین شده است. اهمیت و ضرورت مطالعه قانون مدنی پیشرفته با توجه به تغییرات سریع در جوامع و نیاز به تطبیق قوانین با شرایط جدید، مطالعه و تحلیل عمیق‌تر قانون مدنی امری ضروری به نظر می‌رسد. این کتاب تلاش می‌کند تا با ارائه دیدگاهی جامع و پیشرفته، به بررسی مباحث کلیدی و چالش‌های نوظهور در این حوزه بپردازد.این کتاب به ویژه برای دانشجویان، وکلا، قضات و پژوهشگران حقوقی طراحی شده است تا بتوانند با استفاده از آن، دانش و مهارت‌های خود را ارتقا دهند. هدف اصلی این کتاب، فراهم آوردن منابعی معتبر و تحلیل‌های دقیق برای این گروه‌ها است.این کتاب با هدف ارائه راهکارهایی عملی و نوآورانه برای مسائل حقوقی، تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از منابع معتبر و تحلیل‌های دقیق، به خوانندگان کمک کند تا درک عمیق‌تری از مفاهیم و اصول قانون مدنی پیدا کنند. همچنین، این کتاب به دنبال ارتقای دانش و مهارت‌های حرفه‌ای‌های حقوقی است.این کتاب با بهره‌گیری از کتاب "نظم کنونی" دکتر کاتوزیان، به بررسی دقیق و جامع قوانین مدنی پرداخته و با ارائه‌ی مثال‌های متعدد، تلاش می‌کند تا مفاهیم پیچیده را به زبانی ساده و قابل فهم بیان کند. هر فصل از کتاب به یکی از موضوعات کلیدی قانون مدنی اختصاص یافته و با استفاده از مثال‌های واقعی و کاربردی، به خواننده کمک می‌کند تا مفاهیم را بهتر درک کرده و در عمل به کار گیرد.در این کتاب، از نقل‌قول‌های مرتبط و الهام‌بخش استفاده

شده است تا به خوانندگان انگیـزه و الهـام بیشـتری بـرای مطالعـه و درک مباحـث ارائـه دهـد. ایـن نقل‌قول‌ها از منابع معتبر و افراد برجسته در حوزه حقوق انتخاب شده‌اند.

نتیجه گیری :

اهمیت این کتاب در این است که نه تنها به عنوان یـک منبـع آموزشـی بـرای دانشـجویان حقـوق و داوطلبان آزمون‌های مختلف، بلکه به عنوان یک راهنمای عملی برای وکلا و قضات نیز قابـل اسـتفاده است. با توجه به تغییرات و تحولات مداوم در قوانین و مقـررات، ایـن کتـاب بـه روزتـرین اطلاعـات و تحلیل‌ها را ارائه می‌دهد تا خوانندگان بتوانند بـا اطمینـان بیشـتری بـه مسـائل حقـوقی بپردازنـد. بـا سال‌ها تجربه در تدریس، پژوهش و کارهای اجرایی در حوزه‌ی حقوق، ایـن کتـاب را بـا هـدف ارتقـاء دانش و مهارت‌های حقوقی خوانندگان تألیف کرده‌ام. امیدوارم که ایـن کتـاب بتوانـد بـه عنـوان یـک منبع ارزشمند، در مسیر پیشرفت و موفقیت شما در حوزه‌ی حقوقی، یاری‌تان کند.

برای شرکت در آزمون‌های آنلاین حقوقی و دسترسی به منابع بیشتر، به سایت آنالیز قوانین مراجعه نمایید.

https://Analizghavanin.com

همچنین، هر گونه انتقاد یا پیشنهاد خود را به آدرس ارسال کنید

alit۵۲۱۵۲۱@gmail.com

سید علی‌اکبر تقویان

کتاب چهارم: در اقامتگاه

ماده ۱۰۰۲- اقامتگاه هر شخصی عبارت از محلی است که شخص در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد. اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب می‌شود. اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیّات آن‌ها خواهد بود.

سؤال = چه مکانی اقامتگاه انسان محسوب می شود؟

جواب = طبق تعریفی که قانونگذار ضمن تصویب ماده فوق ۱۰۰۲ از اقامتگاه نموده است هرجا که انسان سکونت داشته باشد و مرکز مهم امور وی نیز در همان مکان باشد آن مکان اقامتگاه وی به شمار می‌آید. آنگاه قانونگذار در ادامه همان ماده ۱۰۰۲ می‌گوید چنانچه محل سکونت انسانی با محل مهم انجام اموری متفاوت باشد در این صورت آن محل مهم امور وی اقامتگاه وی به شمار می‌رود و در پایان ماده فوق ۱۰۰۲ نیز به بیان و تعیین اقامتگاه اشخاص حقوقی (مانند شرکت‌ها، مؤسسه‌ها و ...) پرداخته و می‌گوید: «اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود.»

برای مطالب بیان شده می‌توان اینچنین مثال زد که مثلاً شخص A در شهرستان اصفهان سکونت داشته و زندگی می‌کنند و در همان شهرستان (اصفهان) به امور مربوط به تعمیر ماشین اشتغال دارد زیرا وی یک مکانیک وسایل نقلیه می‌باشد و اکثر قریب به اتفاق امور مهم مربوط به تعمیر وسایل نقلیه را در همان شهرستان انجام می‌دهد که در این صورت گفته می‌شود اقامتگاه شخص A شهرستان اصفهان می‌باشد. اما گاهی ممکن است محل انجام امور مهم شخص A در یک مکانی غیر از محل سکونت او (اصفهان) باشد. مثل اینکه محل سکونت وی همان شهرستان اصفهان است اما وی تمام امور مهم مربوط به شغل خود را (که تعمیر وسایل نقلیه) است در شهرضا انجام می‌دهد و اصولاً وی شهرضا را مرکز فعالیتهای خود انتخاب نموده است و اغلب قریب به اتفاق امور مهم مربوط

به شغل و کار وی در همان مکان (شهرضا) انجام می‌گیرد و شهرستان اصفهان فقط محل سکونت وی می باشد که مثلاً منزل مسکونی و خانواده وی در آن شهرستان قرار دارند که در این حالت اقامتگاه وی همان شهرضا محسوب می‌شود.

آنچه گفته شد در مورد اقامتگاه اشخاص حقیقی می‌باشد که همان افراد هستند. اما در مورد اقامتگاه اشخاص حقوقی (مانند شرکت‌ها، بنگاهها، مؤسسات و ...) که دارای اساسنامه و شخصیت حقوقی می‌باشند (همان طوری که قانونگذار در پایان ماده فوق ۱۰۰۲ بیان کرده است اقامتگاه آنها مرکز عملیات آنها می‌باشد. بنابراین مثلاً یک شرکت صادرات و واردات فرش که در شهرستان تبریز تأسیس شده و در رابطه با صادرات و واردات فرش فعالیت دارد وقتی که مرکز عملیات و فعالیت‌های صادراتی و وارداتی آن شرکت در خود شهرستان تبریز می‌باشد و در همان مکان امور مربوط به صادرات و واردات فرش انجام می‌گیرد در این صورت از نظر حقوقی و قانونی همان شهرستان تبریز اقامتگاه آن شرکت (شخصیت حقوقی) به شمار می‌آید. اکنون با توجه و ملاحظه مطالب بیان شده یک نکته در پایان شرح و توضیح ماده فوق ۱۰۰۲ اضافه می‌کنیم:

به نظر می‌آید قسمت پایانی مادهٔ فوق ۱۰۰۲ که اظهار می‌دارد: «اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها می‌باشد» با ماده ۵۹۰ قانون تجارت که مقرر می‌دارد: «اقامتگاه شخص حقوقی محلی است که ادارهٔ شخص حقوقی در آنجا است»، مخالف می‌باشد زیرا «مرکز عملیات» با «اداره» فرق می‌کند. مرکز عملیات ناظر به محلی است که امور عملیاتی و اجرائی آن شرکت در آن محل انجام می‌گیرد که طبق مثال شهرستان تبریز مرکز عملیات آن شرکت می‌باشد بدین معنی امور اجرایی مربوط به واردات و صادرات فرش از قبیل تحویل گرفتن و تحویل دادن، بارگیری و تخلیه کردن، جابجایی و حمل کردن فرش‌ها و ... در آن محل (شهرستان تبریز) انجام می‌گیرد. اما مراد از اداره یک شخصیت حقوقی (مانند شرکت واردات و صادرات فرش طبق مثال) انجام امور اداری از قبیل انعقاد قرارداد خرید و فروش، دریافت سفارشات، ثبت سفارشات و ... می‌باشد که روشن است که لزوم و ضرورتی وجود ندارد که محل عملیات با محل ادارهٔ یک شخصیت حقوقی (مانند شرکت صادرات و واردات فرش) در یک مکان واقع شده باشند و چون ممکن است این دو در دو مکان واقع شوند بدیهی است که بین نظر قانون‌گذار در ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی که مرکز عملیات شخصیت حقوقی (مانند شرکت موردنظر در مثال) را اقامتگاه آن اعلام کرده است با نظر قانونگذار در ماده ۵۹۰ قانون تجارت که محلی که «اداره» آن شخصیت حقوقی (مانند شرکت موردنظر در مثال) در آنجا واقع شده است را اقامتگاه آن شخصیت حقوقی اعلام کرده است مخالفت و ضدیّت با یکدیگر به نظر

می‌رسد. البته در این مورد اتفاق نظر و عقیده بین دانشمندان علم حقوق وجود ندارد زیرا برخی از آنان عقیده دارند که ماده ۲۰۰۱ قانون مدنی ناسخ ماده ۵۹۰ قانون تجارت می‌باشد بدین معنی که مفاد ماده ۲۰۰۱ قانون مدنی در مورد اقامتگاه شخصیت حقوقی (که مرکز عملیات را اقامتگاه قرار داده است) مفاد ماده ۵۹۰ قانون تجارت را (که محل واقع شدن ادارهٔ آن شخص حقوقی را اقامت قرار داده است) باطل می‌کند و از اعتبار ساقط می‌کند و ملاک عمل کردن جهت تعیین اقامتگاه شخص حقوقی همان ماده ۲۰۰۱ قانون مدنی می‌باشد. «جهت مطالعه پیرامون این نظر به دکتر سیدعلی شایگان، حقوق مدنی، جلد ۱، شماره‌های ۳۴۸ و ۳۴۹ و به دکتر محمود سلجوقی، حقوق بین‌الملل خصوصی، جلد ۱، شماره ۱۸۲ رجوع کنید.»

بعضی دیگر از حقوقدانان در این مورد چنین نظر داده‌اند که درحقیقت شخص حقوقی گاهی فقط اقامتگاه اداری دارد که ماده ۵۹۰ قانون تجارت ناظر به اقامتگاه اداری شخص حقوقی است و گاهی یک شخص حقوقی فقط اقامتگاه مدنی دارد و تعبیر قانونگذار در ماده ۲۰۰۱ قانون مدنی (که تعبیر به مرکز عملیات نموده است) حاکی از اقامتگاه مدنی است. «برای دیدن این نظر به دکتر محمد نصیری، حقوق بین‌الملل خصوصی، جلد ۱، صفحه ۱۲۳ رجوع کنید.»

بعضی دیگر از دانشمندان حقوق تعارض بین مفاد ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی و مفاد ماده ۵۹۰ قانون تجارت را اینگونه برطرف نموده‌اند که گفته‌اند مراد قانونگذار از عبارت «مرکز عملیات» در ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی همان مرکز امور و ادارهٔ اصلی (مرکزی) آن شخصیت حقوقی می‌باشد، و بدین وسیله کشف می‌شود که مراد و منظور قانونگذار از اقامتگاه در هر دو ماده (۱۰۰۲ قانون مدنی و ۵۹۰ قانون تجارت) یک چیز است که همان محل انجام امور اداری مربوط به آن شرکت می‌باشد و به عبارت دیگر مراد قانونگذار از هر دو ماده (۱۰۰۲ قانون مدنی و ۵۹۰ قانون تجارت) نسبت به تعیین اقامتگاه شخص حقوقی همان محلی است که اداره اصلی و مرکزی آن شخص حقوقی (مثل شرکت موردنظر در مثال) در آن محل قرار دارد که طبق مثال زده شده هر کجا که محل انجام امور اداری آن «شرکت واردات و صادرات فرش» می‌باشد همان محل و مکان اقامتگاه آن شرکت مذکور (به عنوان یک شخص حقوقی) می‌باشد. «برای دیدن این نظر به دکتر سیدحسن امامی، جلد ۴، صفحه ۲۶۱، رجوع کنید.» به نظر می‌رسد که چنانچه مواد ۳۵ و ۳۶ و ۲۱ قانون آئین دادرسی مدنی و ماده ۱ قانون ثبت شرکت‌ها (مصوب ۱۳۱۰) را کنار همدیگر بگذاریم نظریه اخیر تأیید می‌شود که مقصود از مرکز عملیات همان محل ادارهٔ اصلی اعمال شرکت است نه محل اجرای عملیات آن شرکت.

ماده ۳۵ قانون آئین دادرسی مدنی: «دعوی راجع به ورشکستگی شرکتهای بازرگانی که مرکز اصلی آن در ایران است باید در مرکز اصلی شرکت اقامه شود.»
ماده ۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی: «دعاوی مربوط به اصل شرکت و دعاوی بین شرکت و شرکاء و اختلافات حاصله بین شرکاء و همچنین دعاوی اشخاص خارج بر شرکت، مادام که شرکت باقی است و در صورت برچیدگی تا وقتی که تصفیه امور شرکت در جریان است در مرکز اصلی شرکت اقامه می‌شود.
ماده ۱ قانون ثبت شرکت‌ها (مصوب ۱۳۱۰): «هر شرکتی که در ایران تشکیل و مرکز اصلی آن در ایران باشد شرکت ایرانی محسوب می‌شود.» موضوع «اقامه دعوی» که قانونگذار در دو ماده ۳۵ و ۳۶ قانون آئین دادرسی گفته باید در «مرکز اصلی شرکت» اقامه شود، معمولاً در مرکز اداری شرکت اقامه می‌شود نه مرکز عملیات اجرایی آن. و در رابطه با ماده ۱ قانون ثبت شرکت‌ها که قانونگذار تعبیر به «مرکز اصلی آن» نموده است (همان طوری که در دو ماده ۳۵ و ۳۶ قانون آئین دادرسی مدنی هم تعبیر به مرکز اصلی شرکت نموده است) آنچه که ابتدائاً هنگام تأسیس یک شرکت بوجود می‌آید مرکز اداری آن شرکت می‌باشد. (نه مرکز عملیات اجرایی آن) بنابراین همه این قرائن را که در نظر بگیریم نظریه اخیر تقویت می‌شود گفته شد منظور قانونگذار از اصطلاح «مرکز عملیات» در ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی همان مرکز عملیات اداری و انجام امور اداره‌ی آن شرکت می‌باشد (که قانونگذار مرکز امور اداری شرکت را ضمن تصویب ماده ۵۹۰ قانون تجارت به عنوان اقامتگاه آن شرکت اعلام نموده است.) این استنباطی و برداشتی که اخیراً صورت پذیرفت با عبارت «مرکز مهم امور او» که در آغاز ماده فوق ۱۰۰۲ بیان شده است سازگارتر می‌باشد.

ماده ۱۰۰۳- هیچ کس نمی‌تواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد.

سؤال = هر انسانی چند اقامتگاه می‌تواند داشته باشد؟

جواب = در مورد تعداد اقامتگاه باید اقامتگاه را به عمومی (حقیقی) و قراردادی تقسیم کنیم که گاهی انسان با انتخاب یک کار و شغلی و انتخاب محلی برای سکونت دارای اقامتگاه می‌شود بدون اینکه برای پیدایش آن اقامتگاه احتیاج به انعقاد قراردادی با افراد باشد که به این قسم از اقامتگاه اقامتگاه حقیقی و عمومی گفته می‌شود که هر انسانی بیشتر از یک اقامتگاه عمومی و حقیقی نمی‌تواند داشته باشد. اما انسان می‌تواند ضمن انعقاد قرارداد با دیگران اقامتگاه انتخابی (علاوه بر اقامتگاه حقیقی و عمومی) هم داشته باشد که توضیح بیشتر این مطلب را ضمن بیان نکته مربوط به این ماده ملاحظه می‌نمایید: براساس این مثال که مثلاً شخص A که ساکن شهرستان قم بوده و دارای تخصص و مهندسی دستگاههای کامپیوتری و رایانه‌ای می‌باشد که عمدهٔ فعالیتهای مهم وی

در این زمینه در همان شهرستان قم می‌باشد. در این صورت گفته می‌شود که وی دارای یک اقامتگاه حقیقی (عمومی) می‌باشد و انتخاب واژه‌های حقیقی و عمومی برای آن اقامتگاه بدین جهت است که برای بوجود آمدن آن اقامتگاه نیازی به انعقاد قرارداد با دیگران نیست و همچنین بدین جهت به آن اقامتگاه عمومی گفته می‌شود چون که غالب افراد (یا عموم افراد) بدون بستن قرارداد با دیگران دارای یک اقامتگاه می‌باشند اما گاهی ممکن است همین شخص A که اقامتگاه حقیقی و عمومی وی (طبق مثال) شهرستان قم می‌باشد با عده‌ای قرارداد منعقد نموده باشد که در شهر دلیجان با در نظر گرفتن یک مکان خاص و به کارگیری چندین نفر تمام وسایل و ابزار و دستگاههای کامپیوتری و رایانه‌ای را که احتیاج به تعمیر و بازسازی دارد در آن مکان از مالکان آنها تحویل گرفته و توسط آن چند نفر و خود وی (A) در طول بخشی از ایام هفته به تعمیر و راه‌اندازی و بازسازی آنها بپردازد که این امر سبب می‌شود وی بخش بزرگی از ایام هفته را به حضور در آن شهر (دلیجان) و پرداختن به آن موضوع اختصاص دهد که در این صورت گفته می‌شود وی [علاوه بر داشتن اقامتگاه عمومی و حقیقی (= شهرستان قم)] دارای یک اقامتگاه اختیاری و انتخابی (شهر دلیجان) هم می‌باشد.

با استفاده از ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی می‌توان مورد دیگری را برای انتخاب و اختیار اقامتگاه (علاوه بر داشتن اقامتگاه حقیقی و عمومی) درنظر گرفت و آن در مورد توافق دو طرف یک معامله و قرارداد است راجع به اینکه در صورت بروز اختلاف بین دو طرف و اقامه دعوا علیه همدیگر در دادگاه، یک مکان خاصی را برای ابلاغ اوراق دعوا و احضار و اخطار در نظر بگیرند که مثلاً شخص A و B هر دو ساکن شهرستان اهواز بوده و اقامتگاه عمومی و حقیقی هر دو در همان شهرستان اهواز می‌باشد ولی بعد از معامله خرید و فروش ساختمان هر دو متعهد می‌شوند [با توجه به اینکه فعالیت عمده و اصلی آن دو نفر (A و B) خرید و فروش ساختمان است] که در صورت بروز هر گونه اختلاف بعد از هر قرارداد خرید و فروش ساختمان و منجر شدن آن اختلاف به اقامه دعوی در دادگاه، شهر آبادان مکان ابلاغ اوراق دعوا و احضار هر یک از دو طرف دعوی و اخطار هر یک از دو طرف قرارداد باشد. (البته به شرط اینکه قانون اجازه چنین اختیار و انتخابی را بدهد) که در این صورت وقتی شهر آبادان برای این منظور ضمن توافق دو طرف (A و B) انتخاب و اختیار گردید بلحاظ حقوقی و قانونی گفته می‌شود شهر آبادان اقامتگاه اختیاری و انتخابی افراد B و A در رابطه با امور مربوط به دعاوی راجع به قراردادهای خرید و فروش آنهاست. «جهت مطالعات بیشتر به کتاب تقویان، دکتر سیدعلی‌اکبر، قانون آیین دادرسی مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۰۴- تغییر اقامتگاه به وسیلهٔ سکونت حقیقی در محلّ دیگر به عمل می‌آید، مَشْرُوط بر این که مرکز مهم امور او نیز به همان محلّ انتقال یافته باشد.

سؤال = تغییر اقامتگاه چگونه صورت می گیرد؟

جواب = قانونگذار در ماده فوق ۱۰۰۴ اعلام داشته که تغییر اقامتگاه بوسیله سکونت حقیقی (عملی نه اسمی و ظاهری) در یک مکان صورت می‌گیرد بشرط اینکه مرکز مهم امور انسان هم به همان مکان دیگر منتقل شود. طبق مثال قبل وقتی که شخص A و شخص B هر دو ساکن شهرستان اهواز بوده و در آنجا سکونت داشته و زندگی می‌کنند و همان شهرستان (اهواز) محل مهم امور آنها مربوط به خرید و فروش ساختمان می‌باشد (که گفته شد در این حالت شهرستان اهواز اقامتگاه حقیقی آنان می‌باشد) آنگاه هر دو نفر (A و B) تصمیم می‌گیرند که برای سکونت و زندگی کردن به شهر امیدیه کوچ کنند و همان شهر (امیدیه) را برای محل انجام امور مربوط به خرید و فروش ساختمان (که شغل و فعالیت اصلی آنهاست) انتخاب می‌نمایند که در این صورت وقتی که واقعاً و عملاً این کار را انجام داده و به آن شهر (امیدیه) کوچ کرده و زندگی و سکونت در آن شهر (امیدیه) را آغاز کرده و فعالیتهای شغلی (معاملات خرید و فروش ساختمان) را در آنجا از سر گرفتند در این حالت گفته می‌شود که آنان اقامتگاه خود را (قانوناً) تغییر داده‌اند. اکنون با توجه به مطالب بیان شده یک نکته به شرح و توضیح ماده فوق اضافه می‌کنیم:

ماده فوق ۱۰۰۴ یک مفهوم مخالفی دارد که معارض با منطوق مادهٔ ۱۰۰۲ می‌باشد و چون معارض است نمی‌توان به آن استناد نمود و حجیّت قانونی و حقوقی ندارد و باید به همان منطوق ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی عمل نمود. توضیح اینکه قانونگذار طبق ماده ۱۰۰۴ برای تغییر اقامتگاه گفت هم باید محل سکونت حقیقی و واقعی شخص به مکان جدید تغییر کند و هم مرکز مهم امور او به آن مکان جدید منتقل شود (که با آوردن مثال این مطلب را شرح و توضیح دادیم.) مفهوم مخالف این گفته این است که اگر شخصی مرکز و مکان مهم امور خود را تغییر دهد و به مکان جدیدی منتقل نماید اما محل سکونت و زندگی خود را تغییر نداده و به آن مکان جدید منتقل ننماید اقامتگاه وی (از نظر قانونی و حقوقی) تغییری نکرده و اقامتگاه وی همان محل سکونت و زندگی (فعلی) او می‌باشد مثلاً طبق همان مثالی که زدیم اگر اشخاص A و B مکان مهم امور (مربوط به معاملات ساختمان) خود را از شهرستان اهواز به شهر امیدیه منتقل کردند و فعالیتهای شغلی و کاری خود را در آن شهر (امیدیه) از سر گرفتند اما محل سکونت و زندگی خود را از شهرستان اهواز به شهر امیدیه منتقل ننموده و تغییر ندادند در اینجا [طبق همان مفهوم مخالف ماده فوق ۱۰۰۴] اقامتگاه آنان تغییر

نکرده است و اقامتگاهشان همان شهرستان اهواز (محل سکونت و زندگی فعلی آنان) می‌باشد. اما این مفهوم مخالف حجیّت قانونی نداشته و صحیح نمی‌باشد زیرا با منطوق (عبارت) ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی مخالف می‌باشد که می‌گوید: «... اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور و اقامتگاه محسوب می‌شود...». بنابراین طبق عبارت موجود در ماده ۱۰۰۲ براساس مثال زده شده شهر امیدیه که مرکز امور اشخاص A و B باشد اقامتگاه آنان محسوب می‌شود هر چند که محل سکونت و زندگی آنان در جای دیگری (شهرستان اهواز) می‌باشد. از این رو وقتی یک مفهوم با یک منطوق تعارض و مخالفت داشته باشد باید به آن منطوق عمل بشود نه آن مفهوم. در نتیجه باید طبق منطوق ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی تغییر یافتن مرکز و محل مهم امور انسان را کافی برای تغییر اقامتگاه او بدانیم هر چند که محل و مکان سکونت و زندگی کردن وی تغییری نکرده و از همان مکان اولی می‌باشد.

ماده ۱۰۰۵- اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است؛ مَعَ‌ذٰلِکْ زنی که شوهر او اقامتگاه معلومی ندارد و همچنین زنی که با رضایت شوهر خود و یا اجازهٔ مَحْکَمِهْ مسکن عَلی حَدِّهِ اختیار کرده می‌تواند اقامتگاه شخصی علی‌حَدِّهِ نیز داشته باشد.

سؤال = اقامتگاه زن شوهردار کجاست؟

جواب = در مورد اینکه چه مکانی اقامتگاه زن شوهردار محسوب می شود قانونگذار در ابتداء ماده فوق ۱۰۰۵ بیان می دارد که اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر اوست. بنابراین اگر مثلاً شخص A ازدواج نماید و طبق مثال سابق اقامتگاه او (محل سکونت و محل مهم انجام امور وی) شهرستان اهواز باشد در این حالت شهرستان اهواز اقامتگاه همسر وی هم به شمار می‌رود. آنگاه قانونگذار در ادله ماده فوق در سه صورت به زن شوهردار اجازه می‌دهد که برای خودش اقامتگاه جداگانه داشته باشد: یکی اینکه شوهر آن زن اقامتگاه معلومی نداشته باشد. طبق آنچه که قبلاً براساس بعضی از ماده‌های مربوط به اقامتگاه گفته شد اگر شوهری مکان خاصی را برای سکونت و زندگی کردن تعیین نکرده و درنظر نگرفته باشد و مرکز و محل مهمی هم برای انجام امور خود نداشته باشد چنین شخصی اقامتگاه معلومی ندارد و قانوناً زن او می‌تواند برای خودش اقامتگاه مخصوص و منحصر به خودش داشته باشد. بنابراین اگر شخص A با خانم B ازدواج کند ولی وی (A) نه مکان خاصی را برای سکونت و زندگی درنظر می‌گیرد و نه جایی را به عنوان مرکز و محل

مهم انجام امور خود تعیین می‌نماید که در این حالت قانونگذار به همسر وی این اجـازه و حـق را داده است که برای خودش یک اقامتگاه درنظر بگیرد.

دوم اینکه شوهر آن زن به خانمش اجازه بدهد که برای خودش یک اقامتگاه انتخاب نماید که در ایـن صورت نیز آن زن می‌تواند یک اقامتگاه اختصاصی به خودش داشته باشد مثـل اینکـه براسـاس مثـال سابق با وجود اینکه اقامتگاه شخص A شهرستان اهواز می‌باشد ولی از آنجائیکه مثلاً خـانم وی چـون شاغل می‌باشد و به دلایلی شغل آن خانم اقتضاء می‌کند کـه مـثلاً در شـهر آبـادان محلـی و مرکـزی برای انجام امور مربوط به شغلش داشته باشد و فراهم کردن این مکان مستلزم ایـن اسـت کـه وی در آن شهر (آبادان) سکونت داشته باشد و این امور موجب می‌شود که وی جداگانه در شـهر آبـادان یـک اقامتگاهی داشته باشد که در این صـورت چنانچـه شـوهر وی اجـازهٔ اختیـار اقامتگـاه را در آن شـهر (آبادان) بـه او بدهـد وی مـی‌تـوان بـرای خـودش (بطـور مسـتقل و جداگانـه) در آن شـهر (آبـادان) اقامتگاهی اختیار نماید.

سوم اینکه دادگاه (محکمه) به زن این اختیار و اجازه را داده باشد که در مکانی یـک مسـکن جداگانـه و مستقل (علیحده) داشته باشد که در این حالت آن زن می‌تواند برای خودش اقامتگـاه جداگانـه‌ای و مستقلی اختیار نماید. از این رو براساس همان مثال زده شده چنانچه بین شخص A و خـانم وی (B) در مورد محل سکونت و ... اختلاف پدید آمد و در دادگاه اقامه و طرح دعوا شد و سـرانجام دادگـاه بـه نفع آن خانم (B) حکم صادر نمود که وی حق دارد مسکن جداگانه‌ای داشـته باشـد در ایـن صـورت بدنبال این حکم دادگاه آن زن حق دارد تا یک اقامتگاه جداگانه و اختصاصی برای خود داشته باشد.

ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی در مورد اینکه ممکن است گاهی اختیار مسکن بـه زن داده شـود مـی‌گویـد: «زن باید در منزلی که شوهر تعیین نمی‌کند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیـین منـزل بـه زن داده شده باشد.»

و همچنین ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی در مورد اینکه ممکـن اسـت زن حـق اختیـار مسـکن جداگانـه و مستقل (علیحده) داشته باشد چنین اظهار می‌دارد: «اگر بودن زن بـا شـوهر در یـک منـزل متضـمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد زن می‌تواند مسکن علیحده اختیار کند و در صـورت ثبوت مظنه ضرر مزبور محکمه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام کـه زن در بازگشـتن به منزل مزبور معذور است نفقه بر عهده شوهر خواهد بود.» اکنون با ملاحظه مطالب بیان شـده چنـد نکته متذکر می‌شویم:

■ نکته اول در مورد یک پرسش و پاسخ به آن می‌باشد که آیا زنی که بعد از ازدواج هنوز به خانه شوهر نرفته است اقامتگاه وی تابع اقامتگاه شوهر اوست یا اینکه محل و مکان سکونت واقعی وی اقامتگاه او می‌باشد؟ و همینطور زنی که در حال نشوز (نافرمانی از شوهر) می‌باشد و به نشانه مخالفت با شوهرش از منزل شوهرش خارج شده و به منزل پدرش برگشته است و در حال نشوز بوده و در خانه پدر به سر می‌برد آیا در آن دوران نشوز (سرپیچی کردن و نافرمانی کردن از شوهر) اقامتگاه وی همان اقامتگاه شوهرش می‌باشد یا اینکه اقامتگاه او همان محل واقعی سکونت او (قبل از ازدواج) یعنی خانه پدر او می‌باشد؟ در این مورد شک و تردید وجود دارد و بین دانشمندان حقوق در این زمینه اختلاف است بنابر نظر بعضی در چنین مواردی اقامتگاه زن تابع اقامتگاه شوهر نمی‌باشد و وقتی آن زن طبق مثال قبل با شخص A ازدواج نمود که شوهرش ساکن شهرستان اهواز بوده و مرکز مهم امور وی (A) هم در همان شهرستان (اهواز) قرار دارد ولی هنوز آن زن که مثلاً ساکن شهر آبادان و در خانه پدرش می‌باشد به خانه شوهر (در اهواز) نرفته است طبق نظر این بعضی از حقوقدانان اقامتگاه آن زن همان محل سکونت واقعی او (در شهر آبادان) می‌باشد. همان طوری که اگر مثلاً آن زن بعد از ازدواج با شخص A به خانه شوهرش در اهواز (که اقامتگاه شوهرش می‌باشد) رفته است اما بعد از گذشت چند روزی به دلیل مخالفت‌ها و سرپیچی‌های آن زن نسبت به شوهرش، خانه شوهرش را (که در شهرستان اهواز قرار دارد) ترک کرده و به زادگاهش شهر آبادان برگشته و به خانه پدری خود رفته و در آنجا به سر می‌برد که محل سکونت واقعی او قبل از ازدواج می‌باشد در این صورت نیز طبق نظریه اخیر اقامتگاه آن زن همان شهر آبادان می‌باشد که محل سکونت واقعی او قبل از رفتن به خانه شوهر بوده است چون که در این موارد اقامتگاه زن تابع اقامتگاه شوهرش نمی‌باشد. «برای دیدن این نظر به دکتر سیدحسن امامی، جلد ۴، صفحه ۲۲۰ رجوع کنید.» اما به نظر می‌رسد که این نظر ارائه شده (که در چنین مواردی اقامتگاه زن تابع اقامتگاه شوهرش نیست) با اطلاق ماده ۱۰۰۵ که می‌گوید: «اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است.» مخالف است. همچنین این موارد ذکر شده را نمی‌توان مانند موارد استثناء شده در قسمت دوم ماده ۱۰۰۵ دانسته و به آن زن اجازه داد تا اینکه برای خودش اقامتگاه جداگانه‌ای (هرچند آن اقامتگاه، محل و مکان اصلی و واقعی او قبل از ازدواج باشد) برگزیند زیرا در مورد مخالف آن نظر با اطلاق استفاده شده از قسمت اول ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی منظور این است که وقتی قانونگذار در آغاز آن ماده ۱۰۰۵ می‌گوید: «اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است»، این حکم همه موارد را در برمی‌گیرد خواه زن بعد از ازدواج به خانه شوهرش رفته باشد یا نرفته باشد و خواه زن بعد از ازدواج و رفتن به خانه شوهر ناشزه (سرپیچی کننده) شده و به خانه پدرش برگشته باشد یا ناشزه نشده باشد. و چنانچه گفته شود که این

موارد نیز همانند موارد قسمت دوم مادهٔ ۱۰۰۵ مشمول استثناءات قرار بگیرد در جواب گفته می‌شود که آن موارد (مذکور در بند سوم ماده ۱۰۰۵) بوسیله خود قانونگذار استثناء شده است و منطقی نیست که هر موردی را بتوان به آن اضافه نمود.

■ ۲- نکته دوم نیز شبیه نکته اول است با این تفاوت که این نکته در مورد اقامتگاه زنی است که شوهر او محجور شده است که طبق مادهٔ بعدی ۱۰۰۶ اقامتگاه شخص محجور همان اقامتگاه ولّی یا قیم او می‌باشد. (ولیّ مانند پدر و قیم شخصی است که دادگاه معین می‌کند) آنگاه این سؤال پدید می‌آید که وقتی طبق ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی اقامتگاه زن همان اقامتگاه شوهرش باشد و طبق ماده ۱۰۰۶ (ماده بعدی) اقامتگاه محجور همان اقامتگاه ولّی او و یا قیّم او باشد آیا می‌توان نتیجه گرفت که اقامتگاه زنی که شوهرش محجور می‌باشد همان اقامتگاه ولّی یا قیم آن شوهر محجور می‌باشد؟ مثلاً طبق این مثال که شخص A یک تاجر کالاهای پزشکی و درمانی می‌باشد و با خانم B ازدواج کرده و هر دو ساکن شهرستان تبریز می‌باشند و مرکز مهم امور (تجاری) وی (A) همان شهرستان تبریز می‌باشد که در نتیجه طبق ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی اقامتگاه آن شوهر (A) که شهرستان تبریز است اقامتگاه خانمش نیز محسوب می‌شود آنگاه وی (A) در اثر حادثه‌ای مانند تصادف دچار اختلاف روانی شده و مبتلا به سفاهت گردید که ولّی او (پدرش) نگهداری امور وی را به عهده می‌گیرد و اقامتگاه پدر او (ولّی) شهرستان ارومیه می‌باشد که در این صورت طبق ماده ۱۰۰۶ قانون مدنی اقامتگاه آن شخص محجور (A) شهرستان ارومیه می‌باشد که اقامتگاه ولّی او (پدرش) می‌باشد که اکنون این سؤال در این رابطه به ذهن می‌آید که آیا اقامتگاه خانم A هم (مثل اقامتگاه شوهرش و ولیّ شوهرش) شهرستان ارومیه می‌باشد؟ یا اینکه اقامتگاه خانم وی (A) مرکز مهم انجام امور او (خانم) می‌باشد؟ در مقام پاسخ دادن به سؤال مذکور باید درنظر داشته باشیم که اگر ظاهر دو ماده ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ قانون مدنی را درنظر بگیریم در چنین صورتی (محجور بودن شوهر) اقامتگاه آن خانم همان اقامتگاه ولّی (در مثال پدر) آن محجور (A) می‌باشد که شهرستان ارومیه می‌باشد ولی با دقت نظر در ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی به نظر می‌رسد که منظور و مراد قانونگذار از تصویب آن ماده ۱۰۰۵ آن شوهری است که رهبری و سرپرستی خانواده‌اش را (به دلیل اینکه محجور نمی‌باشد) بر عهده دارد که در چنین صورتی هر مکانی که اقامتگاه آن شوهر محسوب شود اقامتگاه همسر وی هم به شمار می‌رود که مثال زدیم شخص A (که محجور نیست) ساکن شهرستان تبریز بوده و همان شهرستان هم مرکز مهم امور او (در تجارت) می‌باشد که در این صورت شهرستان تبریز اقامتگاه خانمش هم محسوب می‌شود. اما آن ماده ۱۰۰۵ شامل موردی نمی‌شود که شوهر یک

خانمی محجور شده باشد. بنابراین در صورتی که شوهر خانمی به دلیلی محجور شده باشد کـه طبـق ماده ۱۰۰۶ قانون مدنی اقامتگاه وی همان اقامتگاه ولیّ او یا قیّم می‌باشد در ایـن صـورت نمـی‌تـوان اقامتگاه آن ولیّ یا قیّم را اقامتگاه آن خانم دانست بلکه اقامتگاه آن خانم (که شـوهرش محجـور شـده است) محل و مرکز مهم امور وی (خانم)می‌باشد که طبـق مثـال وقتـی کـه شـخص A (تـاجر) کـه اقامتگاه وی شهرستان تبریز می‌باشد بدلیل تصادف دچار اختلال روحـی و روانـی گردیـده و قانونـاً از تصرف در امور مالی‌اش محجور گردید و ولیّ او (مثلاً پـدرش) اداره امـوال وی را بـه عهـده گرفـت.در حالی که اقامتگاه پدرش مثلاً شهرستان ارومیه می‌باشد در این حالت (همان طوری که گفته شد) بـه نظر می‌آید که نمی‌توان شهر ارومیه را اقامتگاه آن خانم (همسر A که محجـور شـده اسـت) دانسـت گرچه شهرستان ارومیه (به دلیل اینکه اقامتگاه پدر A می‌باشد) اقامتگاه خود A هم به شمار مـی‌آیـد که شوهر آن خانم می‌باشد زیرا (گفتیم) ظاهر مـراد از مـاده ۱۰۰۵ قـانون مـدنی ایـن اسـت کـه در صورتی اقامتگاه شوهر اقامتگاه همسر او به شمار می‌رود که آن شوهر از نظر حقوقی و قانونی رهبـری و سرپرستی خانواده را بـه عهـده داشـته باشـد و شـامل مـوردی کـه محجـور شـده و از سرپرسـتی خانواده‌اش کنار گذاشته شده است نمی‌گردد. بنابراین در این فرض که طبق مثال شخص A محجـور (سفیه) شده است اقامتگاه وی کـه همـان اقامتگـاه پـدرش (ولـیّ او) مـی‌باشـد (شهرسـتان ارومیـه) اقامتگاه خانم وی (A) محسوب نمی‌شود بلکه اقامتگـاه آن خـانم مرکـز و محـل مهـم انجـام امـور او می‌باشد که مثلاً چنانچه مرکز و محل مهم امور آن خانم شهرستان تبریـز باشـد اقامتگـاه وی همـان شهرستان تبریز خواهد بود. (نه شهرستان ارومیه).

■ ۳- در نکته سوم به موردی اشاره می‌کنیم که حکم آن شبیه مورد دوم می‌باشد بدین معنـی کـه اقامتگاه زن تابع اقامتگاه شوهرش نمی‌باشد بلکه طبق قواعد عمومی اقامتگـاه آن زن محـل و مرکـز و مرکز مهم امور وی می‌باشد. منظور از آن مورد صورتی است که شوهر آن زن خادم شخص حقیقـی و یا حقوقی (مانند شرکت، مؤسسه و ...) بوده باشـد و جـدای از آن خـانمش زنـدگی کنـد کـه در ایـن صورت اقامتگاه آن شوهر که مثلاً خادم یک مدیر شرکتی می‌باشد و محل خـدمت وی غیـر از مکـان سکونت آن زن می‌باشد. که مثلاً محل سـکونت آن زن شهرسـتان خـرم آبـاد مـی‌باشـد ولـی محـل خدمت شوهر (که خادم مدیر یک شرکت می‌باشد) در شهر اندیمشک می‌باشـد در ایـن صـورت کـه شهر اندیمشک اقامتگاه شوهر وی محسوب می‌شود (چون هم محل سـکونت آن شـوهر اسـت و هـم محل و مرکز مهم امور اوست) اقامتگاه خود آن زن به شمار نمی‌رود بلکه وقتی هـم محـل سـکونت و

هم مرکز و محل مهم امور آن زن شهرستان خرم آباد باشد طبق قواعد عمومی، اقامتگاه آن زن هم شهرستان خرم‌آباد به شمار می‌رود.

ماده ۱۰۰۶- اقامتگاه صَغیر و مَحْجُور همان اقامتگاه وَلیّ یا قَیِّمِ آن‌ها است.

سؤال = اقامتگاه اشخاص صغیر و محجور کجاست؟

✍ **جواب** = قانونگذار در ماده فوق ۱۰۰۶ نسبت به سؤال مذکور می‌گوید: «اقامتگاه صغیر و محجور همان اقامتگاه ولیّ یا قیّم آنهاست.»

بنابراین اگر شخص A که هنوز کودک می‌باشد نیاز به اقامتگاه جهت انجام گرفتن پاره‌ای از امور داشته باشد چنانچه ولیّ مانند پدر و یا جدّ پدری داشته باشد اقامتگاه ولیّ او (پدر یا جدّ پدری او) اقامتگاه وی (A) محسوب می‌شود. بر همین اساس چنانچه شخص A (صغیر = نابالغ) با پدرش در شهرستان سنندج زندگی می‌کند و پدر وی علاوه بر اینکه شهرستان سنندج محل سکونت و زندگی وی می‌باشد مرکز مهم امور وی (در زمینه دامداری) هم می‌باشد که طبق قانون آن شهرستان (سنندج) اقامتگاه وی (پدر A) به شمار می‌رود در این صورت همان شهرستان (سنندج) اقامتگاه آن صغیر (نابالغ =A) هم به شمار می‌رود. همان طوری که اگر شخص A به دلیل (غیر از صغیر بودن) محجور باشد مثل اینکه دیوانه و یا سفیه باشد همانند صورت قبل (صغیر بودن) اقامتگاه وی همان اقامتگاه ولیّ او (پدر یا جدّ پدری او) می‌باشد و در همه این صورتها ممکن است شخص A که صغیر (نابالغ) و یا سفیه و یا دیوانه می‌باشد ولیّ (پدر یا جدّ پدری) نداشته باشد اما در عوض قیّم داشته باشد که توسط دادگاه جهت سرپرستی وی تعیین می‌شود در این صورت قیّم وی هر اقامتگاهی که داشته باشد اقامتگاه وی (A= نابالغ) هم حساب می‌شود. اکنون با ملاحظه مطالب گفته شده یک نکته در پایان شرح و توضیح ماده فوق ۱۰۰۶ اضافه می‌کنیم و آن نکته پیرامون زن صغیره‌ای (نابالغی) است که شوهر دارد که در مورد اقامتگاه وی سؤال پدید می‌آید که اقامتگاه وی کجاست؟ اهمیت سؤال پدید آمده وقتی آشکار می‌شود که از طرفی ممکن است ماده ۱۰۰۵ شامل وی شود. که می‌گوید: «اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است....» پس اگر آن زن و شوهر (زن صغیره و شوهرش) هر دو مثلاً ساکن شهرستان شیراز باشند و مرکز مهم انجام امور شوهر وی (که دامپروری است) همان شهرستان شیراز است در این صورت شهرستان شیراز که اقامتگاه شوهر وی می‌باشد اقامتگاه خود او (زن صغیره = نابالغ) هم می‌باشد. و از طرفی دیگر ممکن است ماده ۱۰۰۶ قانون مدنی هم شامل وی (آن زن صغیره) گردد زیرا طبق ماده ۱۰۰۶ اقامتگاه صغیر همان اقامتگاه ولی یا قیم است بنابراین اگر اقامتگاه ولیّ آن زن صغیره که پدرش می‌باشد شهرستان قم باشد در

این صورت شهرستان قم (طبق مادهٔ ۱۰۰۶) اقامتگاه آن زن صغیره (نابالغ) محسوب می‌شود (نه شهرستان شیراز که طبق مثال اقامتگاه شوهر وی می‌باشد) بنابراین ملاحظه شد که طبق ماده ۱۰۰۵ شهرستان شیراز اقامتگاه آن زن صغیرهٔ شوهردار می‌باشد (چون که آن شهرستان اقامتگاه شوهر اوست) ولی طبق ماده ۱۰۰۶ شهرستان قم اقامتگاه وی می‌باشد (چون که آن شهرستان اقامتگاه ولیّ او می‌باشد). اکنون این سؤال پدید می‌آید که کدام یک از دو مادهٔ مذکور (۱۰۰۵-۱۰۰۶) ملاک و معیار برای تعیین اقامتگاه آن زن صغیره می‌باشد؟ زیرا اگر ماده ۱۰۰۵ معیار باشد شهرستان شیراز اقامتگاه آن زن می‌باشد اما اگر ماده ۱۰۰۶ ملاک و معیار انتخاب اقامتگاه آن زن صغیره باشد شهرستان قم اقامتگاه وی خواهد بود. اما به نظر می‌رسد که در چنین صورتی ماده ۱۰۰۵ ملاک و معیار برای اقامتگاه آن زن صغیره (نابالغ) شوهردار می‌باشد که در نتیجه شهرستان شیراز اقامتگاه وی خواهد بود که همان اقامتگاه شوهرش می‌باشد زیرا اولاً مصلحت خانوادگی ایجاب می‌کند که زن و شوهر اقامتگاهشان مشترک و یکی باشد و ثانیاً وقتی که ماده ۱۰۰۵ را با ماده ۱۰۰۶ مقایسه می‌کنیم می‌بینیم ماده ۱۰۰۶ عام بوده و ماده ۱۰۰۵ خاص می‌باشد و طبق قواعد عام و خاص دلیل خاص دلیل عام را تخصیص زده و آن را مقید می‌کند.

توضیح اینکه طبق ماده ۱۰۰۶ که دلیل عام است «صغیر» عمومیت دارد و شامل هر شخص صغیری می‌شود: پسر یا دختر، مجرّد یا متأهل و ... که طبق این ماده هر صغیری از نظر اقامتگاه تابع اقامتگاه ولیّ و یا قیّم خود می‌باشد که شوهر ولیّ یا قیّم نیست و طبق مفاد این ماده آن دختر صغیره‌ای (نابالغ) که شوهر دارد از طرفی چون صغیره است ولیّ یا قیّم دارد و از طرفی دیگر شوهر هم دارد و چون ولیّ و قیّم است اگر عمومیت این ماده ۱۰۰۶ را در نظر بگیریم مشمول این ماده خواهد بود و اقامتگاه ولیّ اش که مثلاً پدر او ولیّ اوست اقامتگاه او (صغیره‌ی شوهردار) خواهد بود که مثلاً اگر اقامتگاه پدرش (که ولیّ اوست) شهرستان کرمان باشد همان شهرستان (کرمان) اقامتگاه وی هم خواهد بود اما وقتی که ماده ۱۰۰۵ را در نظر می‌گیریم می‌بینیم از مفاد آن ماده استفاده می‌شودکه باید دختر صغیرهٔ شوهردار را از عموم ماده ۱۰۰۶ خارج کنیم و طبق ماده ۱۰۰۵ اقامتگاه او (دختر صغیرهٔ شوهردار) را همان اقامتگاه شوهرش بدانیم زیرا دلیل خاص ماده ۱۰۰۵ مقدم بر دلیل عام ماده ۱۰۰۶ می‌باشد و باید در این مورد (دختر صغیره شوهردار) به دلیل خاص عمل بشود و در نتیجه بگوییم دلیل عام (ماده ۱۰۰۶) بوسیله دلیل خاص (ماده ۱۰۰۵) تخصیص خورده و شامل دختر صغیره‌ای که شوهردار نمی‌شود و بنابراین به مفاد ماده ۱۰۰۵ (دلیل خاص) در این مورد عمل می‌کنیم و می‌گوییم اقامتگاه این دختر صغیرهٔ شوهردار همان اقامتگاه شوهر اوست که اگر مثلاً

اقامتگاه شوهر او شهر ساری باشد همان‌جا اقامتگاه آن خانم (دختر صغیرهٔ شوهردار) هم می‌باشد. در مورد اینکه آیا دختر یا پسر می‌تواند قبل از بلوغ و رشید شدن ازدواج کنند یا نه به خانواده، جلد ۱، شماره ۳۹ به بعد رجوع کنید. مطالعه مواد ۱۰۴۱ به بعد قانون مدنی که درباره اشتراط بلوغ برای صحّت ازدواج و اشتراط اذن ولی و وجود مصلحت (برای ازدواج) و ... می‌باشد مفید است. ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی در این مورد اظهار می‌دارد: «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولیّ به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح (اصلاحی ۱۳۸۱/۴/۱). البته این ماده در سال ۱۳۱۳ که تصویب شده است بدین قرار است:

«نکاح اناث قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام و نکاح ذکور قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام ممنوع است. معذلک در مواردی که مصالحی اقتضاء کند با پیشنهاد مدعی‌العموم و تصویب محکمه ممکن است استثناء معافیت از شرط سن اعطاء شود ولی در هر حال این معافیت نمی‌تواند به اناثی داده شود که کمتر از ۱۳ سال تمام و به ذکوری شامل گردد که کمتر از ۱۵ سال تمام دارند.» (مصوب ۱۳۱۳/۱۲/۲۱).

ماده ۱۰۴۱- «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است.»

تبصره- «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازهٔ ولیّ صحیح است. بشرط رعایت مصلحت مولّی علیه.» (اصلاحی آزمایشی ۱۳۶۱/۱۰/۸).

ماده ۱۰۴۱- «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است.»

تبصره- عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولّی و به شرط رعایت مصلحت مولّی علیه صحیح است (اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴).

ماده ۱۰۰۷- اقامتگاه مأمورین دولتی، محلّی است که در آنجا مأموریت ثابت دارند.

سؤال = اقامتگاه مأموران دولتی کجاست؟

جواب = قانونگذار در ماده فوق ۱۰۰۷ بیان می‌کند که اقامتگاه مأموران دولتی همان محلی است که در آنجا مأموریت ثابت دارند. بنابراین اگر شخصی به عنوان فرماندار شهر گچساران انتخاب شد اقامتگاه وی همان شهر گچساران به شمار می‌رود که مأموریت ثابت وی (A) به عنوان فرماندار در آن محل و مکان می‌باشد. بنابراین تنها نکته مربوط به ماده فوق ۱۰۰۷ را به بیان و یادآوری این مطلب اختصاص می‌دهیم که منظور از مأموریت ثابت این است که برای یک مدت محدود و معینی

نباشد مانند مأموریتهایی که سازمانها و ادارات دولتی به مأموران و کارمندان خود برای مدت محدودی مثل یک هفته تا یک ماه یا یک سال می‌دهند.

ماده ۱۰۰۸- اقامتگاه افراد نظامی که در ساخْلُو هستند محلِّ سکونت آن‌ها است.

سؤال = اقامتگاه افراد نظامی در پادگان (ساخلو) کجاست؟

✍ **جواب** = براساس گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۰۸ نظامیانی که در پادگان‌ها (ساخلوها) مستقر می‌باشند اقامتگاه آنان همان پادگان‌های محل استقرار آنان می‌باشد. بر همین اساس وقتی که مثلاً شخص A در یکی از پادگانهای بین شهرستان تهران و شهرستان قم استقرار داشته و محل مهم امور وی در همان پادگان می‌باشد (که مثلاً جزء بر کادر مهندسی آن پادگان می‌باشد) اقامتگاه وی همان پادگان محل استقرار او به شمار می‌آید. «جهت مطالعات بیشتر به کتاب تقویان، دکتر سیدعلی‌اکبر، قانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۰۹- اگر اشخاص کَبیر که معمولاً نزد دیگری کار یا خدمت می‌کنند در منزل کارفرما یا مَخْدومِ خود سکونت داشته باشند، اقامتگاه آن‌ها همان اقامتگاه کارفرما یا مَخْدُومِ آن‌ها خواهد بود.

سؤال = اشخاص کارگر و یا خادم و مانند اینها که معمولاً نزد دیگری کار و یا خدمت می‌کنند چه مکانی اقامتگاه آنها محسوب می‌شود؟

✍ **جواب** = اقامتگاه افراد نامبردهٔ فوق (کارگرانی و خدّامی که نزد دیگری کار و یا خدمت می‌کنند) همان اقامتگاه کارفرمای آنان و یا اقامتگاه مخدوم (خدمتگزاری شده) آنان می‌باشد بشرط اینکه محل سکونت و زندگی آن کارگران و خدّام در همان منزل کارفرما و یا مخدوم خود بوده باشد. بنابراین چنانچه مثلاً شخص A که متولد شهرستان بوشهر بوده و تا سن بلوغ در همان شهرستان (بوشهر) زندگی کرده و اقامت داشته است اما بعد از بلوغ به عنوان خادم یکی از کارگزاران دولتی در شهر برازجان در منزل آن کارگزار دولتی زندگی و اقامت داشته است و به انجام امور شخصی و اداری و خانوادگی آن کارگزار دولت اشتغال داشته و دارد در این صورت وقتی که اقامتگاه آن کارگزار دولتی طبق قوانین و مقررات مربوط به اقامتگاه، شهر برازجان می‌باشد در این صورت شهر برازجان اقامتگاه آن خادم (A) هم به شمار می‌آید.

ماده ۱۰۱۰- اگر ضمن معامله یا قراردادی طرفین معامله یا یکی از آن‌ها بـرای اجـرای تعهُّـدات حاصله از آن معامله محلّی غیر از اقامتگاه حقیقی خود انتخـاب کـرده باشـد، نسـبت بـه دعـاوی راجِعِه به آن معامله، همان محلّی کـه انتخـاب شـده اسـت اقامتگـاه او محسـوب خواهـد شـد؛ و همچنین است در صورتی که برای اِبْلاغ اوراق دعوا و اِحْضـارْ و اخطـار محلّـی را غیـر از اقامتگـاه حقیقی خود معیَّن کند.

سؤال = آیا طرفین معامله می توانند بـرای اجـرای تعهـدات یـک معاملـه مکـانی غیـر از اقامتگـاه حقیقی خود انتخاب نمایند؟

✍ **جواب** = بلی طبق گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۱۰ وقتی که مثلاً شخص A و شـخص B کـه هـر دو ساکن شهرستان اصفهان می‌باشند و در آن شهرستان (اصفهان) زندگی می‌کنند و شـاخص A کـه تاجر فرش می‌باشد با شخص B که او هم تاجر فرش است ضـمن انعقـاد قـرارداد و تفـاهم نامـه‌ای بـا همدیگر توافق می‌کنند که شهر آباده مکان و اقامتگاه آنان برای اجـرای تعهـدات حاصـله از معـاملات خرید و فورش کالایی غیر از فرش با یکدیگر باشد این قرارداد و تفاهم نامه قانونی بوده و از آن به بعـد شهر آباده اقامتگاه آنان نسبت به دعاوی مربـوط بـه آن معـاملات کـالای غیـر از فـرش خواهـد بـود. ملاحظه شد که اقامتگاه حقیقی و واقعی آن دو تاجر (A و B) همـان شهرسـتان اصـفهان اسـت زیـرا فرض این است که هر دو ساکن شهرستان اصفهان بوده و در آن شهرستان زندگی می‌کننـد و همـان مکان (شهرستان اصفهان) هم محل مهم انجام امور آن دو تاجر می‌باشد که به فعالیتهـای داد و سـتد فرش مشغول می‌باشند اما تصمیم می‌گیرند که با یکـدیگر کالاهـای دیگـری غیـر از فـرش (از جملـه کالاها و لوازم خانگی) مبادله و معامله نمایند اما به دلایلی تصمیم می‌گیرند که برای اجـرای تعهـدات ناشی از معاملات کالاهایی غیر از فرش شهر آباده را انتخاب نمائیـد کـه در ایـن صـورت وقتـی آن دو تاجر (A و B) ضمن انعقاد قرارداد و تفاهم‌نامه‌ای توافق کردنـد و پذیرفتنـد کـه شـهر آبـاده محـل و مکان اجرای تعهدات حاصله (ناشی شده) از معاملات بین آن دو (B-A) نسـبت بـه کالاهـایی غیـر از فرش باشد در آن هنگام شهر آباده اقامتگـاه آن دو بـرای خصـوص همـان موضـوع (اجرایـی و عملـی کردن تعهدات ناشی از معاملات کالاهای غیر از فرش) خواهد بود در حالی که شهرستان اصفهان هـم اقامتگاه اصلی آن دو نفر (A و B) راجع به معاملات خرید و فروش (با همدیگر) خواهد بود. همچنـین آن دو شخص تاجر (A و B) می‌توانند ضمن انعقاد قرارداد تفاهم‌نامه‌ای با همدیگر توافق کنند کـه در صورت بروز هرگونه اختلافی در مورد هر یـک از معـاملات آن دو (چـه معاملـه فـرش و چـه معاملـه

کالایی غیر از فرش) و اقامه شدن دعوا در دادگاه، جهت ابلاغ اوراق دعوا و احضار و اخطار مکان دیگری (غیر از شهرستان اصفهان) مثلاً شهر دلیجان مکان انجام این امور باشد که در این صورت نیز این قرارداد قانونی بوده و اقامتگاه آن دو به لحاظ امور یاد شده (ابلاغ اوراق دعوا و ...) شهر دلیجان خواهد بود. (نه شهرستان اصفهان). اکنون با ملاحظه مطالب یاد شده نکاتی را در مورد شرح و توضیح ماده فوق ۱۰۱۰ اضافه می‌کنیم:

■ ۱- مطلب اول اینکه اعتبار حقوقی و قانونی اقامتگاه انتخابی نسبی می‌باشد بدین معنی که اعتبار حقوقی و قانونی آن اقامتگاه (بدلیل انتخابی بودن آن و نه اصلی و حقیقی بودن آن) محدود به همان رابطه حقوقی بین دو طرف قرارداد می‌باشد و نسبت به اشخاص ثالث اثر حقوقی ندارد. توضیح مطلب براساس مثال گذشته این است که وقتی که شخص A با شخص B که هر دو تاجر فرش می‌باشند ضمن انعقاد و امضاء تفاهم‌نامه و قراردادی می‌پذیرند که تمام امور مربوط به دعاوی احتمالی پدید آمده بین آن دو (A و B) راجع به معاملات آن دو با یکدیگر (از قبیل ابلاغ اوراق، اخطار، احضاریه و ...) در شهر دلیجان صورت گرفته و انجام بپذیرد در اینجا شهر دلیجان یک اقامتگاه انتخابی برای آن دو نفر (A و B) محسوب می‌شود که با همدیگر رابطه حقوقی (براساس آن تفاهم‌نامه قرارداد) دارند و شهر دلیجان فقط اقامتگاه آن دو نفر در رابطه همان موضوع معین (امور مربوط به دعاوی راجع به معاملات بین خودشان) می‌باشد و محدود به همان دو نفر و آن موضوع مذکور می‌باشد و در نتیجه شامل اشخاص ثالث و موضوعات دیگر نمی‌شود بدین معنی که چنانچه فرد دیگری مانند C با یکی از آن دو نفر مثلاً با شخص A داد و ستد کالایی نمود (هر چند که آن کالا فرش هم باشد) و سپس در مورد جنبه‌ای از آن داد و ستد با همدیگر اختلاف نموده و در دادگاه اقامه دعوا گردید در این صورت شهر دلیجان اقامتگاه آن دو طرف معامله (A و C) نمی‌باشد تا امور مربوط به آن دعوا (مانند ابلاغ اوراق و ...) در آنجا (دلیجان) انجام بگیرد چون که شهر دلیجان یک اقامتگاه انتخابی توسط A و B می‌باشد که فقط در رابطه با انجام امور مربوط به دعاوی راجع به معاملات بین خود آن دو طرف اعتبار دارد نه بیشتر. از این رو اگر مثلاً وقتی طبق فرض مثال اقامتگاه اصلی و حقیقی شخص A شهرستان اصفهان باشد و اقامتگاه حقیقی شخص C هم همان شهرستان اصفهان باشد در این صورت برای انجام امور مربوط به دعوای مطرح شده و اقامه شده در دادگاه راجع به معامله بین شخص A و شخص C همان شهرستان اصفهان ملاک می‌باشد که اقامتگاه حقیقی و اصلی آن دو طرف داد و ستد به شمار می‌رود.

■ ۲- نکته دوم در مورد یک پرسش و پاسخ به آن است که در چه صورتی می‌توان آن اقامتگاه انتخابی را تغییر داد؟ در پاسخ به پرسش یاد شده می‌گوییم چنین اقامتگاهی (که انتخابی برای منظور خاصی است) با توافق و رضایت دو طرف قرارداد قابل تغییر دادن است مگر اینکه آن شرط (انتخاب یک مکان دیگر جهت انجام گرفتن امور مربوط به دعاوی اقامه شده) فقط به نفع یکی از دو طرف قرارداد باشد که در این صورت اگر آن طرفی که شرط مذکور به نفع او شده است از آن شرط صرف‌نظر نماید کافی است که به آن شرط عمل نشود و رضایت طرف دیگر برای صرف نظر شدن و ملغی شدن آن شرط لازم نیست. مطلب بیان شده را می‌توان اینچنین بر مثال گذشته منطبق نمود که وقتی شخص A با شخص B توافق کردند که امور مربوط به دعاوی راجع به معاملات بین خودشان در شهر دلیجان انجام بگیرد که در نتیجه شهر دلیجان اقامتگاه نسبی (به همان معنایی که توضیح دادیم) برای آن دو نفر خواهد بود در این صورت اگر آن شرط (قرار گرفتن شهر دلیجان برای ...) به نفع هر دو بوده باشد یعنی هر کدام آن شرط را برای خود عنوان و مطرح کرده باشد که مورد رضایت و موافقت دیگری واقع شده است در این حالت اگر یک طرف (مانند A) خواهان تغییر دادن آن اقامتگاه نسبی (انتخابی) یعنی شهر دلیجان (در مثال) گردید اگر طرف دیگر (B) به این تغییر دادن رضایت داد در آن حالت آن اقامتگاه انتخابی قابل تغییر می‌باشد چون که (همان طوری که گفته شد) آن شرط (اقامتگاه انتخابی) به نفع هر دو (A و B) گذاشته شده باشد در این صورت آن کسی که شرط به نفع او شده است می‌تواند از آن شرط صرف نظر کند یعنی از استمرار آن مکان انتخاب شده برای انجام امور مربوط به دعاوی راجع به معاملات بین خود طرف دیگر انصراف بدهد که با انصراف دادن وی بدون اینکه نیازی به رضایت طرف دیگر باشد آن مکان از حالت اقامتگاه انتخابی خارج می‌شود. اما اینکه گفته شد ممکن است انتخاب و اختیار آن مکان و محل موردنظر به عنوان اقامتگاه انتخابی به نفع یکی از دو طرف قرارداد شرط شده باشد مثل اینکه شخص A و شخص B که هر دو تاجر فرش بوده و اقامتگاه اصلی و حقیقی آن دو شهرستان کرمان می‌باشد تصمیم می‌گیرند که با یکدیگر مبادله و معامله خرید و فروش مسکن نیز بنماید که به عنوان یکی دیگر (علاوه بر داد و ستد فرش) از امور مربوط به اشتغال آن دو محسوب می‌شود که شخص A نظرش این است که محل انجام امور مربوط به دعاوی احتمالی آن معاملات مسکن (از قبیل ابلاغ اوراق –اخطار –احضاریه و ...) همان اقامتگاه اصلی آنان (شهرستان کرمان) باشد ولی شخص B می‌گوید بشرطی حاضر هستم با شما در مورد مسکن به مبادله و معامله خرید و فروش بپردازم که شهر رفسنجان محل و مکان انجام امور مربوط به دعاوی احتمالی حاصل از آن معاملات باشد که در

این حالت شخص A اگر این شرط را پذیرفت گفته می‌شود کـه آن شـرط فقـط بـه نفـع شـخص B صورت گرفته است و شهر رفسنجان به عنوان اقامتگاه انتخابی برای آن منظور خاص تعیین مـی‌شـود که در این صورت اگر شخص B که بـه نفـع او آن شـرط گذاشـته شـده اسـت (و بـه او مشـروطٌلـه می‌گویند) بصورت یکطرفه چنانچه از ادامه آن وضعیت (وجود اقامتگـاه انتخـابی در شـهر رفسـنجان) پشیمان شده و انصراف داد آن اقامتگاه هم برچیده می‌شود و نیازی به رضـایت آن طـرف دیگـر (A) برای برچیدن آن اقامتگاه انتخابی نیست.

■ ۳- سومین نکته را به بیان این مطلب اختصاص می‌دهیم که اگـر اقامتگـاه انتخـابی مشـتمل بـر شهری باشد که در همان شهر هم طرفین اقامت خواهند کرد در ا ین صورت هم بـرای طـرح و اقامـه دعوا، دادگاه همان شهر صالح بوده و صلاحیت قانونی جهت رسیدگی به شکایت آنها را خواهد داشـت و هم (آن شهر) بدلیل اینکه محل اقامت آنها در آنجا شرط شده است که باشد، مکـان و محـل ابـلاغ اوراق و اخطار و احضار و ... خواهد بود. اما اگر در موقع انتخاب آن اقامتگـاه کـه مـثلاً یـک شـهری را برای امور مربوط به دعاوی راجع به معاملات خود انتخاب می‌کنند بدون اینکه اقامتگـاه خودشـان (دو طرف قرارداد) را هم در آن شهر تعیین نمایند در این صورت آن شـهر انتخـاب شـده فقـط از جهـت تعیین دادگاه صلاحیت‌دار برای رسیدگی به دعاوی آنها معتبر می‌باشد ولی از جهـت ابـلاغ‌هـا (ابـلاغ اوراق، اخطار، احضار و ...) محل اقامت واقعی آنها (دو طرف قرارداد) ملاک و معیار می‌باشد و ابـلاغ‌هـا باید به اقامتگاه واقعی آنان فرستاده شود.

از این رو طبق این مثال که شخص A و شخص B که هر دو ساکن شهرستان تهران هستند و هـر دو به خرید و فروش وسایل نقلیه اشتغال دارند اگر ضمن انعقاد تفاهم‌نامه و قراردادی متعهـد شـدند کـه شهرستان قم را هم به عنوان اقامتگاه خود و هم برای محل رسیدگی به دعـاوی مربـوط بـه معـاملات خود (در زمینه وسایل نقلیه) انتخاب نمایند در این صورت (همان طوری که گفته شد) شهرستان قـم هم برای تعیین دادگاه صالح (صلاحیت‌دار) برای رسیدگی به دعاوی آنهـا راجـع بـه معـاملات وسـایل نقلیه خواهد بود که در دادگاه‌های آن شهرستان (قم) در این موارد اقامه دعوا و طرح شـکایت خواهـد شد و هم محل و مکان فرستادن (ابلاغ) اوراق مربوط به دعاوی و احضار و اخطار و امـوری شـبیه ایـن موارد خواهد بود. اما اگر آن دو نفر (A و B) ضمن یک قرارداد و توافق‌نامـه‌ای شهرسـتان قـم را فقـط به عنوان محل و مکان رسیدگی به دعاوی مربوط به معـاملات بـین خودشـان تعیـین نماینـد (بـدون اینکه به عنوان اقامتگاه جهت سکونت خودشان تعیین شود) در ایـن حالـت شهرسـتان قـم فقـط بـه عنوان تعیین دادگاه صالح (صلاحیتدار) برای رسیدگی به دعاوی آنها (در زمینه معاملات وسایل نقلیـه

با یکدیگر) بوده ولی برای ابلاغ‌ها (ابلاغ اوراق، اخطار، احضار و ...) همان اقامتگاه اصلی و حقیقی آنها (شهرستان تهران) ملاک می‌باشد.

■ ۴- آخرین نکته مربوط به شرح و توضیح ماده فوق ۱۰۱۰ را به بیان این مطلب اختصاص می‌دهیم که چنانچه دو طرف یک قراردادی همان محل و مکان اقامت واقعی و حقیقی خود را به عنوان مکان اقامه دعوا و رسیدگی به شکایات مربوط به معاملات موردنظر خود قرار دادند و انتخاب کردند چنانچه بعد از آن توافق و تفاهم اقامتگاه اصلی و حقیقی آن دو طرف قرارداد تغییر نمود در این صورت تغییر یافتن اقامتگاه حقیقی و واقعی آنها تأثیری بر اقامتگاه انتخابی آنها نخواهد گذاشت به این معنی که هر چند که دو طرف قرارداد اقامتگاه حقیقی و واقعی خودشان را تغییر داده و آن را به مکان دیگری منتقل نموده‌اند و در آن مکان دیگر اقامت نموده و زندگی می‌کنند اما آن مکان و محل قبلی‌اشان که به عنوان اقامتگاه انتخابی، مرکز و محلی برای اقامه و طرح دعاوی مربوط به معاملات خود و همچنین محلی برای ابلاغ اوراق و احضار و اخطار و ... تعیین شده بود به قوت قوتش به عنوان اقامتگاه آنان باقی است و تغییر دادن مکان اقامت زندگی کردن و سکونت داشتن سبب نمی‌شود که محل و مکان انتخاب شده جهت اقامه دعاوی و ابلاغ اوراق و ... هم تغییر نماید. بنابراین طبق همان مثال گذشته چنانچه شخص A و شخص B که ساکن شهرستان تهران بوده و محل اقامت و زندگی کردن آنها (اقامتگاه حقیقی و واقعی آنان) شهرستان تهران می‌باشد ضمن توافق نامه‌ای همان شهرستان تهران را (به عنوان اقامتگاه انتخابی) محل و مکان اقامه و طرح دعوا و شکایت مربوط به معاملات خرید و فروش وسایل نقلیه و امور مربوط به آن دعاوی و شکایات برگزیدند در این صورت وقتی که آن دو نفر (A و B) محل و مکان سکونت و زندگی کردن (اقامت واقعی) خود را از شهرستان تهران به شهر کرج انتقال دادند و شهر کرج را محل سکونت و زندگی خودشان قرار دادند این امر باعث نمی‌شود که اقامتگاه انتخابی آنها برای اقامه و طرح دعاوی و شکایتهای مربوط به معاملاتشان و سایر امور مربوط به آن (که شهرستان تهران می‌باشد) تغییر نماید و به شهر کرج منتقل شود بلکه آن اقامتگاه انتخابی‌اشان (که زمانی که آن را انتخاب نمودند با اقامتگاه حقیقی و واقعی‌اشان یکی بوده است)همچنان به قوت و اعتبار خودش باقی است و در نتیجه هر چند که آن دو نفر A و B اقامتگاه حقیقی و محل سکونت و زندگی‌اشان به شهر کرج منتقل شده است اما دادگاههای شهرستان تهران (براساس اقامتگاه انتخابی آنها) صالح (صلاحیتدار و شایسته) برای رسیدگی به دعاوی آنها راجع به معاملات خرید و فروش آنها بوده و همان شهرستان تهران محل و مکان ابلاغ اوراق و اخطار و احضار و ... می‌باشد، زیرا براساس آن توافق منعقد شده بین

آن دو نفر A و B اقامتگاه حقیقی‌اشان (شهرستان تهران که محل زندگی و سکونت آنهاست) برای امور مربوط به دعاوی و شکایات راجع به معاملات آنان برگزیده شده است و باید متعهد و پایبند به آن انتخاب باشند.

کتاب پنجم: در غیاب مفقودالاثر

ماده ۱۰۱۱- غایب مَفْقُودُالاَثَرْ کسی است که از غیبت او مدت بِالنِّسْبِه مَدیدی گذشته و از او بـه هیچ وَجْهْ خبری نباشد.

سؤال = به چه کسی غائب مفقودالاثر گفته می‌شود؟

✍ **جواب** = طبق تعریف قانونگذار غائب مفقودالاثر به کسی گفته می‌شود که مدت طولانی (مدیـدی) از غیبت (غائب و پنهان شدن) او گذشته است و لذا و هیچ خبری (از زنده و یا مـرده بـودن وی) نباشـد. بنابراین اگر مثلاً شخص A از سال ۱۳۶۰ که در سن ۵۰ پنجاه سالگی بوده است بـه مسـافرتی رفتـه باشد که تاکنون (سال ۱۳۹۷) هیچ خبری از زنده یا مرده بودن آن نرسیده است بـه آن شـخص (A) غائب مفقودالاثر گفته می‌شود. «جهت مطالعات بیشتر به کتاب دکتـر تقویـان، سـیدعلی‌اکبـر، قـانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۱۲- اگر غایب مَفْقُودُالاَثَرْ برای ادارهٔ اموال خود تکلیفی معیَّن نکرده باشـد و کسـی هـم نباشد که قانوناً حق تَصَدِّیِ امور را داشته باشد، مَحْکَمِهْ برای ادارهٔ اموال او یـک نفـر امـین معـیَّن می‌کند. تقاضای تعیین امین فقط از طرف مُدَّعِی‌العُمُوم و اشخاص ذِی‌نفْع در این امر قبول می‌شود.

سؤال = اموال غائب مفقودالاثر چگونه نگهداری و اداره می‌شود؟

✍ **جواب** = براساس اعلام قانونگذار در ماده فوق ۱۰۱۲ برای نگهـداری و اداره امـوال غائـب مفقـودالاثر باید سلسله مراتبی رعایت شود:

مرتبه اول این است که باید بررسی شود که آیا آن غائب مفقودالاثر برای اداره اموالش تکلیفی معین کرده است یا نه؟ که قبلاً اگر قبل از ناپدید شدن، شخصی را (چه حقیقی و چه حقوقی) برای نگهداری کردن از اموالش تعیین کرده باشد در این صورت آن شخص (حقیقی یا حقوقی) عهده‌دار نگهداری کردن از آن اموال می‌باشد مثل اینکه شخص A که مثلاً از سال ۱۳۵۰ در حالی که ۵۰ پنجاه ساله بوده است گم شده و هیچ خبری از زنده یا مرده بودن وی در دست نیست که در این صورت به وی غائب مفقودالاثر گفته می‌شود اما وی قبل از گم شدن شخص B را متصدی اداره کردن اموالش نموده و همه اموالش را به وی سپرده بوده است تا از آن نگهداری نماید که در این صورت تکلیف اموال آن غائب مفقودالاثر روشن و ملعوم است که باید توسط شخص B نگهداری و طبق نظر وی (A) به مصرف برسد.

مرتبه دوم این است که آن شخص غائب مفقودالاثر شخصی را برای اداره کردن اموالش تعیین نکرده است اما شخص یا اشخاصی هستند که قانوناً نمی‌توانند متصدی و عهده‌دار اموال وی بشوند مانند اینکه ولیّ او مانند پدر یا جد پدری‌اش مسئولیت تصدّی اموال آن غائب را به شخصی واگذار کرده باشند و یا اینکه آن غائب یک وکیل تام‌الاختیار داشته و آن وکیل اکنون هنوز زنده است که اداره اموال آن غائب را به عهده می‌گیرد و یا اینکه چون آن وکیل حق داشته که شخص دیگری را وکیل خودش کند با انتخاب شخص دیگری به عنوان وکیل خودش در نگهداری از اموال آن غائب مفقودالاثر (A) مسئولیت اداره اموال آن غائب مفقودالاثر را به وی سپرده است که در آن صورت آن وکیلِ وکیل عهده‌دار اداره آن اموال خواهد بود. بنابراین طبق همان مثال زده شده شخص A که مفقودالاثر شده چنانچه شخصی را برای نگهداری اموالش تعیین نکرده است اما پدر یا جد پدری وی که ولایت بر او داشته در زمانی که (آن پدر یا جد پدری) زنده بوده‌اند شخصی را به عنوان متصدی اموال وی (A) تعیین کرده‌اند که در این صورت آن شخص تعیین شده به نگهداری آن اموال اقدام می‌کند و همینطور اگر شخص A (مفقودالاثر) قبل از گم شدن، شخص B را به عنوان وکیل تام‌الاختیار خودش برای تمام امورش تعیین کرده باشد که طبیعتاً آن وکالت شامل اداره اموال وی هم می‌شود و به او اختیار انتخاب وکیل در این امور را داده است که بعد از مفقودالاثر شدن شخص A شخص B از این اختیار قانونی خود استفاده کرده و شخص C را به عنوان وکیل خود جهت اداره امور آن غائب مفقودالاثر (و از جمله اداره کردن اموالش) تعیین نموده است که در این صورت هر چند که شخص B (وکیل آن غائب مفقودالاثر) از دنیا رفته است او [شخص C (وکیل B)] که زنده هست قانوناً متصدی و عهده دار امور و از جمله اموال آن غائب مفقودالاثر می‌گردد.

مرتبه سوم این است که آن شخص غائب مفقودالاثر نه شخصی را برای اداره اموال خود تعیین کرده و نه اشخاصی هستند که قانوناً بتوانند متصدی اداره اموال وی بشوند که در این حالت با درخواست مدّعی العموم (دادستان) و یا اشخاص دارای نفع (ذی‌نفع) دادگاه (محکمه) برای اداره شدن اموال آن غائب مفقودالاثر یک نفر امین تعیین می‌کند. مطالب گفته شده در مرتبه سوم را نسبت به مثال زده شده اینچنین بازنگری می‌کنیم که شخص A که مفقودالاثر شده است شخصی را برای اداره اموالش تعیین نکرده است و همچنین شخص یا اشخاصی هم وجود ندارند که قانوناً بتوانند متصدی امور اموال وی (A) بشوند که در این حالت وقتی که اموال وی در معرض تلف شدن و ضایع شدن قرار گرفت دادستان (مدّعی‌العموم) می‌تواند از دادگاه بخواهد تا برای ادارهٔ اموال وی (A) یک نفر امین تعیین کند. همان طوری که اگر اشخاصی باشند که در اموال آن غائب مفقودالاثر سهم و نفعی (حقی) داشته باشند مانند طلبکاران، ورّاث، موصی‌له (کسی که به نفع وی وصیت شده است) می‌توانند از دادگاه (محکمه) درخواست کنند تا یک نفر امین برای اداره کردن و انجام دادن امور مربوط به اموال آن غائب مفقودالاثر تعیین نماید. زیرا با تعیین امین طلبکاران طلب خود را دریافت کرده و ورّاث وی به سهم‌الارث خود می‌رسند و حق موصی‌له (کسی که به نفع وی وصیت شده است) به او داده خواهد شد. اکنون با ملاحظه مطالب بیان شده نکاتی را اضافه می‌کنیم:

■ ۱- نکته اول این است که کدام دادگاه صالح (صلاحیتدار) برای تعیین امین می‌باشد؟ جواب داده شده که دادگاه صالح برای این کار دادگاه عمومی آخرین اقامتگاه یا سکونت آن شخص غائب می‌باشد. اما اینکه گفته شد «اقامتگاه یا سکونت» مراد و منظور از آوردن این دو اصطلاح را با نگاهی به دو ماده ۱۲۶ و ۱۲۷ قانون امور حسبی توضیح می‌دهیم:

ماده ۱۲۶ قانون امور حسبی: «امور راجع به غایب مفقودالاثر با دادگاه شهرستان محلی است که آخرین اقامتگاه غائب در آن محل بوده است.»

ماده ۱۲۷ قانون امور حسبی: «هرگاه اقامتگاه غائب در خارج از ایران باشد دادگاهی برای رسیدگی به امور غائب صالح است که آخرین محل سکونت غائب در حوزه آن دادگاه بوده است.» از ملاحظه دو ماده فوق ۱۲۶ و ۱۲۷ از قانون امور حسبی و مقایسه آن دو با یکدیگر معلوم شد که چرا گفته شد: «دادگاه عمومی آخرین اقامتگاه یا سکونت آن شخص غائب؟» زیرا گاهی اوقات گاه شخص غائب مفقودالاثر در خارج ایران می‌باشد که در این صورت دادگاه آخرین محل سکونت آن شخص غائب صلاحیت رسیدگی به امور آن غائب مفقودالاثر را دارد (که این مطلب در ماده ۱۲۷ قانون امور حسبی بیان شده است) بنابراین چنانچه که مثلاً شخص A بعد از تولد مدتی در شهرستان کرمان

زندگی کرده و سپس به شهر سیرجان کوچ کرده و مدتی از عمر خود را در آنجا سپری کـرده و آنگـاه به شهر رفسنجان رفته و آنجا را برای سکونت انتخاب نموده و سپس بـه کشـور ترکیـه رفتـه و در آن کشور مقیم گشته و در شرکت هواپیمایی آن کشور (ترکیه) مشغول به کـار شـده اسـت کـه در ایـن حالت گفته می‌شود اقامتگاه وی (A) در خـارج از ایـران مـی‌باشـد و سـپس وی غائـب و مفقـودالاثر می‌گردد که در این حالت طبـق مـاده ۱۲۷ قـانون امـور حسـبی دادگـاه شـهر رفسـنجان صـلاحیت رسیدگی به امور آن غائب مفقودالاثر (A) را دارد که دادسـتان (مـدّعی‌العمـوم) یـا اشـخاص ذی‌نفـع (طلبکاران، ورّاث و...) می توانند از آن دادگاه بخواهنـد تـا یـک نفـر امـین بـرای اداره امـوال آن غائـب مفقودالاثر (A) تعیین نماید. اما چنانچه شخص A تا قبل از اینکه غائب و مفقـودالاثر شـود در ایـران سکونت داشته و اقامتگاه وی هم تا قبل از لحظه غائب شدنش در ایران بوده اسـت چنانچـه تـا زمـان غائب شدنش چندین اقامتگاه در ایران تعویض و اختیـار نمـوده باشـد دادگـاه شهرسـتان محلـی کـه آخرین اقامتگاه وی در آنجا بوده است صلاحیت رسیدگی به امور اموال آن شخص غائب مفقـودالاثر و تعیین امین برای همین منظور را دارد که مثلاً در ابتداء اقامتگاه وی (A) شـهر گرگـان بـوده اسـت و سپس اقامتگاه وی به شهر آمل منتقل شد و بعد از مدتی اقامتگاه وی به شـهر سـازی انتقـال یافـت و وی (A) در همان شهر ساری مشغول انجام امور خود بود که مثلاً بوسیله چند نفر ربوده شـد و آنقـدر زمان‌های طولانی بعد از ربوده شدن گذشت (بدون اینکه خبری از زنده و یا مـرده بـودنش برسـد) تـا اینکه عنوان غائب مفقودالاثر بر آن منطبق شد و چون بـرای اداره امـوالش شخصـی را تعیـین نکـرده بوده و بعد از غائب شدنش شخص و یا اشخاصی هم (مانند وکیل ولیّ و یا وکیل جدّ پـدری او) وجـود ندارد تا قانوناً بتوانند متصدی اموال آن غایب مفقودالاثر (A) بشوند در این حالت وقتـی کـه دادسـتان (مدعی‌العموم) و یا اشخاص ذی‌نفع مانند طلبکاران، ورّاث آن غائـب و ... از دادگـاه شهرسـتان سـاری (دادگاه محل آخرین اقامتگاه وی) درخواست تعیین امین نمودند در این صورت آن دادگـاه بـا تعیـین یک نفر امین برای اداره کردن اموال آن غائب مفقودالاثر (A) به درخواست آنان پاسخ مثبت می‌دهـد. اکنون در ادامه بحث و بررسی نکته شماره ۱ یک باید به این سؤال هم پاسـخ دهـیم کـه چنانچـه آن شخص غائب مفقودالاثر (A) به درخواست آنان پاسخ مثبت می‌دهد. اکنون در ادامه بحـث و بررسـی نکته شماره ۱ یک باید به این سؤال هم پاسخ دهیم که چنانچه آن شخص غائب مفقـودالاثر در ایـران محل اقامت و سکونت نداشته باشد کدام دادگاه صالح (صـلاحیتدار) بـرای رسـیدگی بـه امـوال وی و تعیین امین برای این منظور را دارد؟ برای پاسخ دادن به ایـن پرسـش بایـد بـه دو مـاده ۱۲۸ و ۱۲۹ قانون امور حسبی مراجعه می‌کنیم که طبق ماده ۱۲۸ قانون امور حسبی که می‌گوید:

«هرگاه غائب در ایران اقامتگاه یا محل سکنی نداشته یا اقامتگـاه و محـل سـکنای او در ایـران معلـوم نباشد دادگاه محلی برای رسیدگی به امور غائب صالح اسـت کـه ورثـه غائـب در آن محـل اقامـت یـا سکنی دارند،» چنانچه شـخص A کـه اکنـون غائـب (ربـوده) شـده و مفقـودالاثر گردیـده اسـت در زمان های قبل از مفقودالاثر شدنش هیچوقت در ایـران محـل ثـابتی بـرای سـکونت و زنـدگی کـردن نداشت و هیچگاه دارای اقامتگاهی در مکان خاصـی جهـت انجـام دادن امـورش نداشـت کـه در ایـن صورت باید دید ورّاث وی در کدام مکان و محل اقامت دارند و یا ساکن هستند که دادگـاه واقـع شـده در محل و مکان اقامتگاه و یا سکونت آن ورّاث صلاحیت رسیدگی بـه امـور آن غائـب و تعیـین امـین برای سپردن اموال آن غائـب مفقـودالاثر (A) بـه وی را دارد کـه مـثلاً اگـر شـخص A کـه غائـب و مفقودالاثر شده و در ایران نه اقامتگاهی داشته و نه محل سکونتی اختیار کرده است دارای چهار پسـر (به عنوان ورّاث) دارد که اکنون در شهر آمل سکونت داشته و اقامتگاه دارند که محل مهم انجـام امـور زراعت و برداشت و فروش برنج می‌باشد که در این صورت دادگاه شهر آمل صـالح (صـلاحیتدار) بـرای رسیدگی به امـور آن غائـب مفقـودالاثر (A) مـی‌باشـد و افـراد ذی‌نفـع (طلبکـاران و ...) و دادسـتان (مدعی‌العموم) می‌توانند از دادگاه شهر آمل درخواست کنند تا جهـت رسـیدگی بـه امـوال آن غائـب مفقودالاثر (A) یک نفر امین تعیین نماید و در همـین رابطـه چنانچـه ورّاث آن غائـب مفقـودالاثر در ایران معلوم و شناخته شده نباشند طبق ماده ۱۲۹ قانون امور حسـبی دادگـاه محـل و مکـانی صـالح (صلاحتیدار) برای رسیدگی به اموال آن غائب مفقـودالاثر (A) مـی‌باشـد کـه امـوال آن غائـب در آن مکان قرار دارد. بنابراین اگر مثلاً آن غائب مفقودالاثر یک تاجر فرش بوده است و فرش‌هـای زیـادی از او (بعد از غایب و مفقود شدن) بجا مانده که همه آن فرش‌ها در انباری در شهرستان تبریـز قـرار دارد در این حالت (که شخص A در ایران اقامتگاه یا محـل سـکونت نداشـته اسـت و ورّاث او هـم معلـوم نبوده و ناشناخته می‌باشد) دادگاه شهرستان تبریز صالح برای رسیدگی به اموال آن غائـب مفقـودالاثر (A) و تعیـین امـین در ایـن بـاره مـی‌باشـد و در نتیجـه افـراد ذی‌نفـع در ایـن مـورد [دادسـتان (مدّعی‌العموم)، ورّاث و...) می‌توانند از آن دادگاه درخواست نمایند تا اینکه به امور مربوط بـه امـوال آن غائب مفقودالاثر رسیدگی نموده و یک نفر امین برای این موضوع تعیین نماید. ماده ۱۲۹ قـانون امـور حسبی در مورد مطلب بیان شده می‌گوید: «در صورتی که ورثه غائب در ایران معلوم نباشد دادگـاهی صالح است که غائب در آنجا مال دارد.»

■ ۲- مطلبی که در نکته دوم به آن اشاره می‌کنیم این است که قانونگذار راجع به افراد ذی‌نفع کـه می‌توانند از دادگاه صالح درخواست تعیین این جهت اداره امور شـخص غائـب را بنماینـد، مـی‌گویـد:

«دادستان و اشخاص ذینفع از قبیل وراث و بستانکار حق دارند از دادگاه درخواست تعیین امین برای اداره اموال غایب بنمایند،» به نظر می‌رسد که افراد واجب النفقه نیز از جمله افراد ذی‌نفع هستند که حق دارند از دادگاه درخواست کنند تا یک نفر امین برای رسیدگی به اموال آن غائب مفقودالاثر تعیین نماید. بنابراین چنانچه شخص A که غائب و مفقودالاثر شده است دارای همسر و فرزندانی باشد که از نظر قانونی و حقوقی نفقه آنان بر آن غائب مفقودالاثر (به عنوان شوهر و پدر) واجب بوده است و اکنون که وی غائب و مفقودالاثر می‌باشد وقتی که اموالی داشته باشد قانوناً می‌توانند نفقه خود را از آن اموال دریافت نمایند که فرض هم بر این است که وی (A) اموالی دارد و تمام افراد ذی‌نفع در آن اموال اعم از طلبکاران، وراث، افراد واجب‌النفقه، موصی لَهم (کسانی که به نفع آنها وصیت شده است) و ... می‌توانند از دادگاه درخواست تعیین امین برای اموال آن غائب مفقودالاثر (A) بنماید تا اینکه با نظرات آن امین افراد ذی‌نفع به حق خودشان برسند بدین ترتیب که طلبکاران طلب خود را دریافت نموده و وراث هم به سهم خودشان برسند. البته معلوم است که زمانی خویشاوندان آن غائب مفقودالاثر مانند همسر و فرزندان و پدر و مادر و ... یا وراث دیگر که از طبقات دیگر می‌باشند (در صورت نبودن وارثی از طبقات قبلی) از اموال آن غائب مفقودالاثر (A) ارث می‌برند که حکم موت فرضی برای آن غائب (A) از دادگاه صادر شده باشد و همینطور شخص موصی له (کسی که به نفع او وصیت شده است) یا اشخاص موصی لهم (کسانی که به نفع آنان وصیت شده است) زمانی مالک آن مال مورد وصیت (موصی به) می‌شوند که شخص موصی (وصیت کننده = در مثال شخص A که غائب و مفقودالاثر است) از دنیا برود و چون فرض این است که در مورد مثال معلوم نیست که شخص A از دنیا رفته است تا این افراد نامبرده شده (وراث و موصی لهم) مالک آن اموال موردنظر شوند و یا اینکه هنوز زنده است تا اینکه آن اموال موردنظر هنوز به ملکیت آنها وارد نشده باشد در اینجا با شرایطی که قبلاً ضمن مباحث گذشته راجع به غائب مفقودالاثر گفته شد دادگاه در این باره تکلیف آن غائب مفقودالاثر را با صدور حکم موت فرضی وی تعیین می‌نماید که بعد از صادر شدن آن حکم موت فرضی غائب مفقودالاثر وی از آن به بعد مرده به شمار می‌آید و در نتیجه وراث مالک سهم‌الارث خود می‌شوند و ... موصی‌لهم (کسانی که به نفع آنها وصیت شده است) نیز مالک موصی به (آنچه که وصیت شده است) می‌گردند و اما در مورد طلبکاران و افراد واجب النعقه لازم نیست که برای دریافت حقشان حکم موت فرضی برای آن غائب مفقودالاثر (A) از طرف دادگاه صادر شود زیرا آنان (طلبکاران و افراد واجب‌النفقه) در حالی که هنوز آن شخص (A) زنده قطعی و حقیقی است (در صورتی که غائب نشده است) می‌توانند از وی ادعاء حق خود را

بنمایند بنابراین الان هم که وی (A) غائب و مفقودالاثر شده است وضعیت وی (A) از دو حال خارج نیست چون که یا واقعاً مرده است و یا واقعاً زنده است و در هر دو صورت طلبکاران وی حق دارند طلب خود را از اموال او وصول نمایند و اما افراد واجب‌النفقه همسر و فرزندان و پدر و مادر می‌باشند آن نفقه‌ای که وی (A) می‌بایستی در صورت زنده بودنش به آنها می‌داد اکنون اگر واقعاً مرده باشد تبدیل به سهم‌الارث می‌شود و هر کدام از آن افراد سهم‌الارث خود را از آن اموال غائب مفقودالاثر برمی‌دارد که البته این تقسیم ترکه بین ورّاث بعد از صدور حکم موت فرضی برای وی (A) می‌باشد، که چون بعد از صدور حکم موت فرضی وی (A) مده فرض می‌شود اموال وی بین ورّاث او تقسیم می‌شود. «در این مورد به کتاب دکتر سید حسن امامی، جلد ۴، صفحه ۲۲۶ رجوع کنید.»

■ ۳- نکته سوم اینکه لازم است برای آگاه و آشنا شدن با آئین تعیین امین به مواد ۱۰۸ و ۱۱۲ و ۱۲۴ و ۱۳۱ و ۱۳۲ قانون امور حسبی رجوع شود. ماده ۱۰۸ قانون امور حسبی : «دادستان می‌تواند اشخاصی را که برای سمت امانت مناسب باشند به دادگاه معرفی نموده و دادگاه پس از احراز لزوم تعیین امین از بین اشخاص نامبرده یا اشخاص دیگر که طرف اعتماد باشند یک یا چند نفر را به سمت امین معین می‌نماید.» ملاحظه شد که تعیین کردن امین مثلاً برای اداره کردن اموال A که غائب و مفقودالاثر شده است از معرفی کردن چند نفر به دادگاه توسط دادستان (مدعی‌العموم) و یا توسط دیگری شروع می‌شود که دادگاه طبق مثال موضوع غائب و مفقودالاثر شدن A و اداره کردن اموالش را بررسی می‌کند که چنانچه برای دادگاه ثابت (محرز) شد که به تعیین امین نیاز است در آن صورت از بین آن چند نفری که دادستان معرفی کرده است یک یا چند نفر به عنوان امین برای اداره کردن اموال آن غائب مفقودالاثر تعیین می‌نماید.

ماده ۱۱۲ قانون امور حسبی: «در صورت تعدد امین و ناظر دادگاه باید حدود اختیارات آنها را معین نماید و نیز می‌تواند وظایف امناء متعدد را تفکیک کند.» معمولاً نقش و وظیفه امین تصرفاتی می‌باشد از قبیل فروش اموال غائب یا جابجا کردن آن اموال یا تبدیل کردن آن اموال به اموال دیگر در صورتی که این کارها به مصلحت آن اموال باشد و همینطور تقسیم کردن آن اموال بین طلبکاران و حفظ کردن آن اموال از تلف شدن و یا معیوب شدن و مانند این کارها که در رابطه با اموال غائب انجام می‌گیرد. ولی ناظر وظیفه دارد که بر اعمال امین نظارت کند که آیا مطابق قوانین و مقررات و در چارچوبی که دادگاه تعیین کرده است عمل می‌کند یا نه که در صورتی که تخلفی در این مورد داشته باشد به او تذکر داده شود که طبق مثال زده شده وقتی که دادگاه برای شخص A (غائب و

مفقود شده) یک امین و یک ناظر جهت رسیدگی به اموال وی (A) تعیین نمود آن امین و آن ناظر باید مطابق آنچه که گفته شد وظیفه خود را ایفاء نمایند و همینطور اگر دادگاه طبق مصلحتی که تشخیص داد چندین نفر به عنوان امین و چندین نفر به عنوان ناظر در ارتباط با اموال غائب مفقودالاثر تعیین نمود در این صورت دادگاه باید حدود اختیارات هر کدام از آن افراد امین و افراد ناظر را معین و مشخص نماید که مثلاً بعضی از افراد امین را فقط مأمور به تقسیم اموال و بعضی دیگر را فقط مأمور به فروش اموال و ... می‌نماید و در رابطه با افراد ناظر هم مثلاً برخی را مأمور نظارت بر اعمال خرید و فروش و برخی دیگر را مأمور نظارت کردن بر حفظ و نگهداری اموال آن غائب مفقودالاثر و ... می‌نماید.

ماده ۱۲۴ قانون امور حسبی: «امین باید ظرف سه روز پس از ابلاغ با رعایت مدت مسافت مذکور در آئین دادرسی مدنی قبول یا عدم قبول سمت امانت را به دادگاه اطلاع دهد و اگر در این مدت قبولی خود را اطلاع نداد شخص دیگری معین خواهد شد مگر اینکه قبل از تعیین دیگری قبول سمت امانت را به دادگاه اطلاع دهد که در این صورت همان شخص به سمت امانت باقی خواهد ماند.»

منظور از عبارت «با رعایت مدت مسافت مذکور در آئین دادرسی مدنی» مدت زمانی است که لازم است درنظر گرفته شود تا آن ابلاغیه به شخص موردنظر برسد که آن مدت سه روز بعد از گذشت آن مدت (مسافت) لازم شروع می‌شود. بنابراین اگر بعد از ابلاغ یک روز لازم باشد تا آن مسافت پیموده شده و آن ابلاغیه به آن فرد پیشنهاد شده برای تصدّی سمت امانت (امین بودن) برسد بعد از گذشت آن یک روز که ابلاغیه به آن شخص مثلاً شخص C (که از طرف دادستان پیشنهاد شده است برای منصب امین بودن) رسید شخص C ظرف مدت سه روز مهلت و فرصت دارد که سمت پیشنهادی امین بودن برای رسیدگی به اموال شخص غائب و مفقودالاثر را بپذیرد و به آن دادگاه اطلاع دهد و چنانچه در ظرف مدت آن سه روز نظرش را به دادگاه اعلام نکرد آن دادگاه شخص دیگری را مثلاً شخص D را به عنوان امین (جهت رسیدگی به اموال A) تعیین خواهد نمود مگر اینکه قبل از اینکه دادگاه شخص دیگری را به عنوان امین تعیین کند شخص C قبولی خود را نسبت به پذیرش سمت امین بودن (برای رسیدگی به اموال A) به دادگاه اعلام نماید که در این صورت همان شخص C به عنوان امین تعیین خواهد شد که مثلاً بعد از گذشت دو روز بعد از تمام شدن آن سه روز موردنظر (یعنی در روز ششم که هنوز دادگاه شخص دیگری را بجای شخص C به عنوان امین تعیین نکرده است) شخص C قبولی خود را نسبت به پذیرش آن سمت امین بودن به دادگاه اعلام نمود در حالی که هنوز دادگاه شخص دیگری را به عنوان امین برای اداره اموال شخص A (مفقودالاثر) تعیین نکرده

است که در این صورت این اعلام قبولی از طرف شخص C نسبت به پذیرش سمت امین بودن پذیرفته می‌شود و از آن به بعد به عنوان امین منصوب می‌گردد.

ماده ۱۳۱ قانون امور حسبی نیز در مورد یکی دیگر از امور مربوط به آئین تعیین امین چنین اظهار می‌دارد: «پس از وصول درخواست تعیین امین، دادگاه در خصوص غیبت و اینکه غائب کسی را برای اداره اموال خود معین کرده است یا نه تحقیق نموده و پس از احراز غیبت و وجود شرایط ماده ۱۰۱۲ قانون مدنی تعیین امین می‌نماید.» بنابراین طبق ماده ۱۳۱ قانون امور حسبی و براساس مثال گذشته که شخص A غائب و مفقودالاثر شده بود وقتی که اشخاص ذی‌نفع مانند وراث و طلبکاران وی از دادگاه درخواست تعیین امین می‌نمایند در این صورت از جمله امور مربوط به آئین تعیین امین برای اداره اموال شخص A این است که ابتدائاً دادگاه بررسی می‌کند که آیا واقعاً شخص A غائب شده و مدت لازم از زمان غائب شدنش برای محسوب شدن وی به عنوان مفقودالاثر گذشته است یا نه؟ که وقتی مثلاً برای آن دادگاه احراز (ثابت و معلوم) شد که واقعاً شخص A غائب شده و مقدار لازم قانونی برای محسوب شدن وی (A) به عنوان غائب مفقودالاثر از زمان غائب شدنش گذشته و در نتیجه گفته آن درخواست کنندگان تعیین امین (مبنی بر اینکه شخص A غایب و مفقودالاثر شده است) صحیح می‌باشد و دادگاه وارد مرحله بعدی از آئین تعیین امین می‌شود که بررسی می‌کند که شرایط ذکر شده در ماده ۱۰۱۲ قانون مدنی برای تعیین امین جهت اداره کردن اموال آن غائب مفقودالاثر (A) رعایت شود، که ما در شرح و توضیح آن ماده آن شرایط را با عنوان سه مرتبه بیان کرده‌ایم مراجعه نمایید.

همچنین قانونگذار با تصویب ماده ۱۳۲ قانون امور حسبی به بیان یکی دیگر از امور مربوط به آئین تعیین امین برای اداره کردن اموال شخص غائب مفقودالاثر پرداخته و در این زمینه می‌گوید:

«کسی که در زمان غیبت غائب عملاً متصدی امور او باشد در موقع تعیین امین برای غائب، آن شخص بر دیگران مقدم خواهد بود.» بنابراین اگر مثلاً شخص A قبل از اینکه به مسافرت برود و غائب و مفقودالاثر شود به شخص B وکالت داده بود که امور وی را در زمان غیبتش نگهداری و اداره نماید و آن وکیل عملاً به این وظیفه و مسئولیت خود در زمان غیبت شخص A پرداخته است و همچنان تا زمان درخواست دادن افراد ذی‌نفع (مانند طلبکاران و وراث وی) در مورد تعیین امین به دادگاه وی (B= وکیل) به خوبی انجام وظیفه در مورد اداره امور آن غائب مفقودالاثر (A= موکل) نموده است در این حالت این نکته از آئین تعیین امین به شمار می‌رود که دادگاه باید بعد از دریافت درخواست تعیین امین از افراد ذی‌نفع به آن توجه نموده و رعایت کند و آن اینکه دادگاه برای تعیین

امین باید آن وکیل (که عملاً متصدی امور آن غائب در زمان غیبت او بوده است) را بر سایر افراد پیشنهاد شده (از سوی دادستان) جهت تصدی سمت امین مقدم بدارد. بنابراین طبق مثال زده شده وقتی که از طرفی شخص A قبل از غائب و مفقودالاثر شدن شخص B را به عنوان وکیل برای ادارهٔ امورش در زمان غیبتش تعیین نموده و از طرفی دیگر بعد از اینکه برای دادگاه ثابت شد که وی (A) غائب و مفقودالاثر شده است و دادستان چندین نفر را برای تصدّی این منصب (امین بودن) معرفی نمود دادگاه در این حالت آن شخص B (وکیل) را بر سایر افراد معرفی و پیشنهاد شده مقدم می‌دارد زیرا وی (B) وقتی وکالت برای اداره تمام امور آن غائب مفقودالاثر (A) را داشته است معلوم است که وکیل وی (A) در ادارهٔ اموال وی هم بوده است زیرا امور مربوط به اموال آن غائب (مانند نگهداری، فروش و ... آن اموال) از جمله امور آن غائب به شمار می‌رود که نسبت به اداره آنها به وی (B) وکالت داده شده است و همچنین گفته شد که فرض این است وی (B وکیل) در زمان غیب موکل خود (A) عملاً نقش وکالت را ایفاء نموده است و به اداره امور وی و از جمله اداره اموال وی پرداخته است بنابراین وی (B) شایستگی و صلاحیت قانونی برای تصدّی منصب و سمت امین بودن جهت اداره اموال آن غائب را دارا می‌باشد و بدلیل وجود همین شایستگی در وی دادگاه باید وی را بر سایر افراد معرفی و پیشنهاد شده (جهت تصدّی این سمت) مقدم داشته و او را به عنوان امین جهت اداره کردن اموال آن غائب مفقودالاثر تعیین نماید.

ماده ۱۰۱۳- مَحْکَمِه می‌تواند از اَمینی که معیَّن می‌کند تقاضای ضامن یا تَضْمیناتِ دیگر نماید.

سؤال = برای اطمینان حاصل کردن از اینکه امین به تعهدات و وظایف قانونی خود عمل خواهد کرد چه تضمین و راهکاری وجود دارد؟

✍ **جواب** = نسبت به سؤال مطرح شده قانونگذار ضمن تصویب مادهٔ فوق ۱۰۱۳ اعلام کرده است که برای حصول اطمینان دادگاه (محکمه) می‌تواند از امینی که تعیین می‌کند تقاضای ضامن یا تضمینات دیگر نماید. بنابراین وقتی که مثلاً بعد از درخواست افراد ذی‌نفع (مانند ورّاث و طلبکاران) دادگاه شخص C را به عنوان امین جهت اداره کردن اموال شخص A (که غائب و مفقودالاثر است) تعیین نمود در اینجا دادگاه جهت اطمینان حاصل کردن از اینکه آن امین به تعهدات و مسئولیت‌های خود در ارتباط با اداره کردن اموال آن غایب مفقودالاثر (A) به خوبی عمل خواهد کرد می‌تواند از آن امین ضامن بگیرد که مثلاً شخص D ضامن وی بشود که چنانچه وی (C) به تعهدات و مسئولیتهای خود عمل نکرد وی (ضامن) به هر شکلی و طریقی که شده زمینه و وسیله تحقق یافتن آن تعهدات را فراهم نماید و همینطور دادگاه می‌تواند بجای ضامن گرفتن تضمینات دیگری از

وی (امین) بگیـرد مـثلاً از وی اوراق بهـادار (سـفته، چـک و ...) بگیـرد و یـا اینکـه از او اسـناد امـوال گرانبهائی مانند سند زمین یا سند خانه و ... بگیرد.

ماده ۱۰۱۴- اگر یکی از وُرّاثِ غایب تَضْمیناتِ کافِیه بدهد، مَحْکَمِه نمی‌تواند امین دیگری معـیَّن نماید و وراث مزبور به این سمت معیَّن خواهد شد.

سؤال = در چه صورتی بعضی از ورّاث به عنوان امین جهت اداره کردن اموال غائب مفقـودالاثر منصوب خواهد شد؟

جواب = براساس گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۱۴ چنانچه بعضی از ورّاث آن غائـب مفقـودالاثر بـه دادگاه تضمینات کافی بدهد دادگاه (محکمه) نمی‌تواند شخص دیگری را بـه عنـوان امـین بـرای اداره کردن اموال آن غائب تعیین نماید بلکه باید همان وارث مذکور (که تضـمینات کـافی بـه دادگـاه داده است) را به عنوان امین برای اداره کردن اموال آن غائب منصوب نماید. بنـابراین طبـق مثـال گذشـته چنانچه یکی از پسران شخص A بعد از اینکه پدرشان (A) مفقود (گم) گشته و آنقدر از مدت ناپدیـد شدنش گذشت که عنوان مفقودالاثر بر وی منطبق گردید و با درخواست ورّاث از دادگـاه حکـم مـوت فرضی وی صادر گردید و بدنبال آن دادگاه تصمیم به تعیین امین برای اداره کردن اموال او مـی‌گیـرد، (آن پسر) با مراجعه به دادگاه تضمینات کـافی (ماننـد ضـامن، سـفته، چـک، اسـناد و ...) بـه دادگـاه می‌دهد. در این صورت دادگاه باید همان وارث (پسر A که تضمینات کافی به دادگاه داده است) را بـه عنوان امین برای اداره اموال A منصـوب نمایـد. «جهـت مطالعـات بیشـتر بـه کتـاب تقویـان، دکتـر سیدعلی‌اکبر، قانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۱۵- وظایف و مسؤولیت‌های امینی که به موجب مواد قبل معیَّن می‌گردد، همان است که برای قَیِّمْ مقرَّر است.

سؤال = وظایف و مسئولیت‌های امین چیست؟

جواب = بطور کلی وظایف و مسئولیتهای امین همان وظایف و مسئولیتهای قیّم می‌باشد: قیّم همـان فردی است برای سرپرستی فرزندان شخص مرحوم تعیین می‌نماید تا اینکـه بـه اداره امـور آنـان (و از جمله ادارهٔ اموال آنها) بپردازد از این رو وقتی که شخص A از دنیا رفتـه و کسـی را بـه عنـوان وصـیّ خود برای فرزندانش تعیین نکرده است و فرزندان وی نیاز به سرپرست دارنـد در ایـن صـورت دادگـاه یک نفر قیّم برای سرپرستی از آن فرزندان و ادارهٔ امور آنها تعیین خواهند نمود و ایـن قـیم وظـایف و

مسئولیتهایی دارد که در مواد ۱۲۳۵ تا ۱۲۴۷ قانون مدنی به آن پرداخته شده است و همینطور مواد ۷۴ تا ۹۵ قانون امور حسبی به شرح وظایف و مسئولیتهای قیم می‌پردازد. آنگاه در مورد غائب مفقودالاثر که دادگاه یک نفر امین برای اداره اموال وی تعیین می‌نماید آن امین همان وظایف و مسئولیتهای قیم را بر عهده دارد که بطور اجمال و مختصر به مواد اشاره شده نظر می‌اندازیم:

به موجب ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی قیم نماینده قانونی مولّی علیه در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی او می‌باشد. این نمایندگی قانونی برای شخص امین هم می‌باشد. همچنین به موجب ماده ۱۲۳۶ قبل از اینکه قیم در امور مالی مولّی علیه خود مداخله و تصرفی نماید باید یک صورت جامعی از کلیه دارایی وی تهیه نموده و یک نسخه از آن را با امضاء خودش برای دادستانی که مولی علیه در حوزه آن سکونت دارد بفرستد و دادستان یا نماینده او باید نسبت به میزان اموال و دارایی مولی علیه تحقیقات لازم را بعمل آورد که آیا آنچه که قیم مطرح کرده است واقعیت دارد یا نه. اکنون در مورد این هم رعایت همین مطلب گفته شده الزامی است که باید یک صورتی از کل اموال آن غائب مفقودالاثر را با امضاء خودش برای دادستانی بفرستد تا در آن مورد تحقیق شود که آیا واقعاً میزان دارائی و اموال آن غائب مفقودالاثر (در مثال A) همان مقداری است که امین ادعا کرده است؟

در ماده ۱۲۳۷ قانونگذار دادستان (مدعی‌العموم) را مکلّف و موظف می‌نماید تا اینکه بعد از ملاحظه صورت دارائی مولّی علیه (مانند صغیر و سفیه و مجنون) مقدار مبلغی را که ممکن است مخارج یک سال مولّی علیه بشود و همینطور مبلغی که ممکن است برای اداره کردن اموال مولّی علیه لازم بشود، معین نماید و آن را به قیّم اعلام نماید و قیّم هم نمی‌تواند بیشتر از آن مقدار تعیین شده خرج کند مگر با اطلاع دادن به دادستان و موافقت دادستان (مدعی‌العموم) با آن مقدار زیادی. اکنون در مورد امین هم مفاد این ماده باید اجراء شود که بعد از تعیین شدن مقداری که مخارج افراد موردنظر می‌باشد و همینطور آن مقداری که ممکن است برای اداره کردن اموال آن غائب مفقودالاثر لازم باشد امین بیشتر از آن مقدار نمی‌تواند مصرف نماید مگر با موافقت دادستان (مدعی‌العموم).

در ماده ۱۲۳۸ قانون مدنی قانونگذار ضمانت و مسئولیت را متوجه قیّمی می‌نماید که در حفظ اموال مولّی علیه خود تقصیر (کوتاهی) نماید و بدنبال آن تقصیر (کوتاهی) تلف و یا نقصانی و خسارتی نسبت به آن اموال اتفاق بیفتد گرچه آن نقصان و یا تلف بخاطر آن تقصیر (کوتاهی = تفریط) و یا تعدّی (افراط) قیّم نباشد. اکنون در ارتباط با وظیفه و مسئولیت امین راجع به مواظبت کردن از اموال آن غائب مفقودالاثر هم همین حکم اِعمال و اجراء می‌گردد.

مفاد ماده ۱۲۳۹ قانون مدنی در صورتی است که قیّم عمداً مالی از اموال مولّی علیه را در صورت دارایی وی ثبت (قید) ننماید که در این صورت وی (قیّم) مسئول هرگونه ضرر و زیانی است که متوجه آن مال (ثبت نشده) گردد و اگر ثابت شود که قیّم از روی سوءنیّت آن مال را در فهرست دارائی مولّی علیه خود ثبت نکرده است مثل اینکه قصدش این بوده که آن مال را برای خودش بردارد در این صورت از سمت قیّم بودن معزول می‌گردد. اکنون در مورد آن امینی که توسط دادگاه برای ادارهٔ اموال غائب مفقودالاثر تعیین و منصوب شده است همین حکم گفته شده در مورد قیّم اجراء و اعمال می‌گردد که اگر آن امین عمداً مالی از اموال آن غائب مفقودالاثر را در فهرست دارایی وی ثبت نکرد و ضرر و زیانی متوجه آن مال شد وی ضامن است و باید جبران خسارت نماید و چنانچه ثابت شود که امین از ثبت نکردن آن مال در لیست دارایی آن غائب مفقودالاثر سوءنیت داشته است که مثلاً هدف وی این بوده که آن مال را برای خودش بردارد در این صورت علاوه بر اینکه چنانچه ضرر و زیادی وارد شده باشد باید جبران نماید از سمت امین بودن نیز برکنار (معزول) می‌گردد.

طبق ماده ۱۲۴۰ قانون مدنی قیم نمی‌تواند به عنوان اینکه قیم است (= به سمت قیمومیت) از طرف مولّی علیه خود با خود معامله کند که مثلاً مالی از اموال مولّی علیه را به خودش بفروشد و منتقل نماید و یا اینکه مالی از خودش به مولّی علیه بفروشد و انتقال دهد. اکنون همین مطلب گفته شده را شخص امین هم که برای ادارهٔ اموال غائب مفقودالاثر شده تعیین و منصوب شده است باید رعایت نماید و چیزی از اموال خود به اموال وی انتقال ندهد و چیزی هم از اموال وی به اموال خودش منتقل ننماید.

قانونگذار در ماده ۱۲۴۱ قانون مدنی به معاملاتی اشاره می‌کند که اگر قیّم بخواهد برای مولّی علیه (صغیر یا سفته یا ...) انجام دهد اجازه و رضایت مدّعی‌العموم (دادستان) و وجود مصلحت (غبطه) بحال مولی‌علیه را لازم دارد که عبارتند از فروش و یا رهن گذاشتن اموال غیرمنقول مولّی علیه و معامله‌ای که نتیجه آن بدهکار شدن خود او (قیّم) نسبت به مولّی علیه باشد و همینطور قرض گرفتن برای مولّی علیه خود مگر اینکه ضرورت داشته باشد و دادستان (مدعی‌العموم) تصویب نماید. اکنون می‌گوییم همه این موارد نامبرده را امین که برای اداره اموال شخص غائب مفقودالاثر منصوب می‌شود باید رعایت کند.

در ماده ۱۲۴۲ قانون مدنی نیز قانونگذار یکی دیگر از اعمالی را که قیّم حق ندارد در رابطه با امور مولّی علیه خود انجام بدهد متذکر شده است و آن اینکه اگر شخص محجور دعوایی (ادّعایی) علیه

دیگری راجع به موضوعی داشته باشد قیم نمی‌تواند از رسیدگی کامل به آن دعوا تا رسیدن به نتیجه نهایی جلوگیری نموده و آن را به صلح (مصالحه) خاتمه دهد مگر اینکه مدّعی العموم (دادستان) به صلح (مصالحه) اجازه دهد. اکنون می‌گوییم این ممنوعیت مذکور شامل امین هم شده و وی (امین) حق ندارد ادعایی که از طرف غائب مفقودالاثر راجع به اموال وی علیه شخص دیگری دارد را با صلح (مصالحه کردن) خاتمه بدهد مگر اینکه دادستان (مدعی العموم) به آن صلح (مصالحه) رضایت بدهد.

ماده ۱۲۴۳ قانون مدنی نیز در این زمینه تصویب شده است که در صورتی که دلایل موجّهی وجود داشته باشد دادستان با استناد به آن دلایل می‌تواند از دادگاه مدنی خاص بخواهد که قیم تضمیناتی راجع به اداره اموال مولّی علیه بدهد. اما اینکه آن تضمین چه چیزی باشد دادگاه تعیین خواهد کرد و چنانچه آن قیم جهت تعیین شدن آن تضمینات توسط دادگاه حاضر نشود از سمت قیمومت عزل (برکنار) می‌شود. اکنون می‌گوییم در مورد امین هم که از طرف دادگاه برای اداره کردن اموال شخص غائب مفقودالاثر معین و منصوب شده است دادستان با استناد به دلایل موجّه و قابل قبول می‌تواند از دادگاه مدنی خاص درخواست کند تا اینکه امین تضمینات لازم را در مورد اداره کردن اموال شخص غایب مفقودالاثر بدهد و چنانچه وی (امین) به دعوت دادگاه جهت تعیین آن تضمینات لازم حاضر نشود از سمت امین بودن عزل می‌شود.

قانونگذار همچنین ضمن تصویب ماده ۱۲۴۴ قانون مدنی قیّم را موظف و مکلف نموده است که لااقل سالی یک بار حساب تصدّی خود را به مدّعی‌العموم یا نماینده وی تحویل دهد و اگر از تاریخ مطالبه دادستان (مدعی‌العموم) در ظرف مدت یک ماه قیم حساب تصدّی خود را تحویل ندهد با درخواست دادستان (مدّعی‌العموم) وی (قیم) از سمت قیمومت (قیم بودن) برکنار (معزول) خواهد شد.

اکنون می‌گوییم مطالب گفته شده در مورد امین هم باید اعمال و اجراء گردد و طبق مفاد ماده فوق ۱۲۴۴ شخص امین که برای ادارهٔ اموال غائب مفقودالاثر تعیین شده است باید لااقل سالی یک بار حساب تصدی خود را به دادستان (مدعی‌العموم) و یا به نماینده او تحویل دهد و چنانچه از زمانی که دادستان چنین درخواستی از او نمود وی در ظرف مدت یک ماه آن حساب تصدّی را به وی ندهد با درخواست دادستان وی از سمت امین بودن برکنار (معزول) می‌شود.

ماده ۱۲۴۵ قانون مدنی به موضوع بالغ (کبیر) شدن و یا رشید شدن و یا برطرف شدن محجور بودن مولّی علیه اشاره کرده است که وقتی مولّی علیه بالغ یا رشید شد و یا اینکه محجور بودن وی برطرف شد آن قیم باید حساب تصدّی خود را به وی (مولی علیه سابق) تحویل دهد و چنانچه مدت زمان مسئولیت قیمومت وی محدود بوده و قبل از برطرف شدن حجر و ممنوعیت از مولّی علیه آن مدت

تمام شد باید وی (قیّم) حساب تصدّی خود را به قیم بعدی (که منصوب شده است) بدهد. اکنون می‌گوییم تمام این وظایف گفته شده در مورد قیّم شامل امین هم شده و امین هم (که برای اداره اموال شخص غائب مفقودالاثر تعیین شده است) وقتی که مثلاً افراد صغیر (نابالغ) آن غائب مفقودالاثر بالغ شدند باید آن حساب تصدّی خود را تحویل آنها بدهد تا آنها هم مطلع شوند که چه مقداری از اموال آن غائب خرج شده و یا اینکه تصمیمات دیگری در مورد آن گرفته شده و همینطور با خبر شوند که امین آن مقدار خرج شده را در چه مسیری و برای چه منظوری مصرف کرده است و چنانچه مدت زمان مسئولیت آن امین به سر آمد ولی آن کودکان (صغار) شخص غائب همچنان نابالغ و کودک بوده و بالغ نشده‌اند که در این حالت وقتی که حاکم (دادگاه) شخص دیگری را به عنوان امین برای اداره اموال آن غائب مفقودالاثر به جای آن امین (قبلی) تعیین کرد آن امین (قبلی) باید حساب تصدّی خود را به امین بعدی تحویل دهد تا وی در جریان مخارج و مصارف اموال آن غائب قرار بگیرد.

قانونگذار ماده ۱۲۴۶ قانون مدنی به موضوع اجرت قیم پرداخته است که وی (قیّم) می‌تواند برای امر قیمومت (سرپرستی و اداره کودکان و ...) مطالبه اجرت (مزد) نماید و گرفتن مزد امری قانونی بوده و اشکال حقوقی ندارد و برای تعیین میزان و مقدار اجرت باید امور زیر را در نظر گرفت: ۱- نوع کار قیم ۲- مقدار زمانی که صرف امر قیمومت و سرپرسی می‌نماید. ۳- مکان و محلّی که قیم در آنجا اقامت داشته و زندگی می‌کند. ۴- میزان و مقدار عائدی (درآمد) مولّی علیه (کسی که مورد قیمومت و سرپرستی قرار گرفته است). اکنون نسبت به اجرت امین هم (در صورتیکه مطالبه اجرت نماید) همین امر مذکور را باید درنظر گرفت و براساس امور مذکور میزان و مقدار اجرت امین را محاسبه و تعیین نمود.

مفاد ماده ۱۲۴۷ قانون مدنی ناظر به این مطلب است که دادستان (مدعی‌العموم) می‌تواند (بعد از اینکه قیم برای سرپرستی و اداره امور افراد صغیر و ... تعیین و منصوب شد) اشخاص موثق و مورد اعتمادی و یا هیأت و یا مؤسسه‌ای را مأمور نظارت بر امور مولی‌علیه نماید تا اینکه بر اعمال و اقدامات و تصمیمات قیم در ارتباط با امور مولی‌علیه (صغیر و ...) نظارت داشته باشند که آیا آن قیم بدرستی و مطابق ضوابط و مقررات عمل می‌کند یا نه؟ آنگاه قانونگذار اعلام می‌کند که چنانچه آن اشخاص ناظر (افراد موثق، هیأت و یا مؤسسه) نسبت به وظیفهٔ نظارت خود کوتاهی و سهل‌انگاری (تقصیر) نمایند یا اینکه عمداً مرتکب خیانت شوند مسئول هرگونه ضرر و زیانی خواهند بود که بر مولی‌علیه وارد شود. اکنون می‌گوییم در مورد امین نیز رعایت امور یاد شده الزامی است و دادستان

(مدعی‌العموم) می‌تواند اشخاص موثق و یا هیأت و یا مؤسسه‌ای را به عنوان ناظر بر امور مربوط به اموال و افراد صغیر ... آن غائب مفقودالاثر تعیین نماید که آن ناظر و یا ناظران باید وظیفه نظارت خود را به خوبی انجام دهند و چنانچه در این مورد مرتکب کوتاهی و سهل‌انگاری (تقصیر)شده و یا جنایتی نماید که نتیجه آن وارد شدن ضرر و خسارت بر اموال آن غائب مفقودالاثر و یا افراد صغر و ... گردد آنان (ناظران بر امین) ضامن و مسئول بوده و باید جبران خسارت نمایند. همچنین مناسب و مفید است که مواد ۷۴ تا ۹۵ قانون امور حسبی (مصوب ۱۳۱۹/۴/۲) را با عنوان «فصل سوم – اختیارات و مسئولیت قیّم» مورد ملاحظه قرار دهیم که براساس آنچه که قانونگذار ضمن ماده ۱۰۱۵ قانون مدنی بیان داشته است وظایف و مسئولیتهای امین همان وظایف و مسئولیتهای قیّم است:

ماده ۷۴ قانون امور حسبی به زمان شروع کار قیمومت (سرپرستی) قیم اشاره داشته و می‌گوید از تاریخی که به شخص اطلاع داده شود که به سمت قیّم بودن منصوب شده‌ای می‌تواند به اِعمال قیمومت (سرپرستی) نسبت به مولّی علیه بپردازد که در مورد این هم مفاد ماده فوق (۷۴ قانون امور حسبی) اجراء گشته و می‌گوییم از زمانیکه به شخص موردنظر اطلاع داده شد که وی به سمت امین بودن منصوب شده است وظیفه و مأموریت وی شروع می‌شود که به اداره اموال آن شخص غائب مفقودالاثر و اداره امور افراد صغیر و ... متعلق به او (غائب) می‌پردازد.

مفاد ماده ۷۵ قانون امور حسبی در مورد این مطالبات که چنانچه شخصی در تاریخ معینی توسط دادگاه به عنوان قیم منصوب شده است ولی هنوز منصوب شدن وی به قیمومت او ابلاغ نشده است و وی از قیم بودن خودش هنوز باخبر نشده است که در این فاصله زمانی (از تاریخ منصوب شدن تا تاریخ ابلاغ و اطلاع) کارهایی به عنوان قیمومت نسبت به افراد محجور (مانند افراد صغیر...) انجام داد در این صورت آن کارها نافذ (صحیح و تمام) بوده و به لحاظ قانونی و حقوقی مشروعیت دارد، که اکنون با استناد به ماده ۱۰۱۵ قانون مدنی در مورد اعتبار داشتن کارهایی که امین بعد از منصوب شدن و قبل از ابلاغ حکم نصب وی به عنوان امین، به عنوان امور مربوط به اموال و اداره امور افراد صغیر و .... متعلق به غائب مفقودالاثر انجام داده باشد می‌گوییم آن کارهایی را انجام داده است نافذ (تمام و صحیح) می‌باشد و دارای مشروعیت و اعتبار حقوقی و قانونی می‌باشد.

همچنین قانونگذار ضمن تصویب ماده ۷۶ قانون امور حسبی به موضوع ثبت کردن تمام برگ‌های بهادار و غیر بهادار توسط قیم در فهرست (سیاهه) اموال محجور (مانند افراد صغیر و ...) اشاره کرده و قیّم را مکلف و موظف نموده است که قیم از همان ابتداء شروع کار خود که صورت (سیاهه) اموال افراد محجور (مولّی علیهم مانند افراد صغیر) را تنظیم می‌نماید باید برگ‌های بهادار و اسناد بدهی‌ها

(دیون) و اسناد املاک و تمام برگ‌هایی را که دارای اهمیت است در آن صورت اموال ذکر نماید و برگ‌هائی را که ارزش و بهاء ندارد هر نوعی از آن‌ها را بصورت جداگانه (علی‌حده) بایگانی نموده و عدد آن برگ‌ها را در صورت آن اموال و دارایی ثبت نماید. اکنون بر شخص امین هم انجام این امور مذکور لازم است که مطابق آنچه که در ماده فوق (۷۶ قانون امور حسبی)گفته شد در ابتداء شروع کارش با تنظیم صورت دارایی و اموال آن شخص غائب مفقودالاثر نسبت به ثبت نام برگ‌های بهادار و اسناد بدهکاریها (دیون) و اسناد املاک و برگ‌های دارایی اهمیت شخص غائب مفقودالاثر در آن صورت اموال و دارایی اقدام نماید و برگ‌هایی که بهاء و اهمیتی ندارد را هر قسم و نوع آن را بصورت جداگانه بایگانی نموده و تعداد آنها را در آن صورت دارائی و اموال ذکر نماید.

طبق ماده ۷۷ قانون امور حسبی یکی دیگر از اختیارات و مسئولیت‌های قیم در رابطه با اِعمال قیمومت نسبت به افراد محجور این است که باید اجرت (مزد) افرادی که از طرف دادستان یا دادرس برای نگهداری اموال محجور تعیین شده است از مال آن محجور بپردازد که اکنون در مورد امین هم باید این حکم مذکور در ماده فوق (۷۷ قانون امور حسبی) اجراء گردد و وی (امین) باید اجرت (مزد) فرد یا افرادی را که دادستان یا دادرس برای حفاظت از اموال آن شخص غائب مفقودالاثر تعیین کرده است از همان اموال آن غائب بپردازد.

براساس ماده ۷۸ قانون امور حسبی چنانچه قیم با هزینه خودش صورتحساب اموال محجور را تهیه کرده باشد و همینطور اگر وی با هزینه خودش اموال موردنظر را به افراد یا محجور و یا به دیگران تسلیم نموده و تحویل داده باشد و آن مقداری که خودش برای این موارد خرج نموده و هزینه کرده است از اموال آن محجور نداشته باشد می‌تواند بعد از تمام شدن مدت سمت قیمومت (سرپرستی) خود نسبت به آن فرد و یا افراد محجور چنانچه از آن فرد محجور حجر برطرف (رفع) شده باشد وی (قیم) می‌تواند از او بخواهد تا آن مبلغ خرج و هزینه شده را به او بپردازد و اگر هنوز از آن محجور حجر (ممنوعیت) برطرف نشده است آن مبلغ مذکور را از قیم بعدی که بجای او تعیین می‌شود مطالبه نماید که روشن است که آن قیم بعدی مبلغ موردنظر را از اموال آن محجور برداشته و به وی (قیم اوّلی) می‌دهد. اکنون در همین ارتباط اضافه می‌کنیم که براساس مفاد این ماده (۷۸ قانون امور حسبی) و به استناد مادهٔ ۱۰۱۵ قانون مدنی امین هم مانند قیم چنانچه از مال خودش خرجی و هزینه تهیه صورتحساب و تحویل اموال غایب مفقودالاثر را پرداخت کرده باشد می‌تواند آن مبلغ خرج کر ده را از اموال آن غائب مفقودالاثر بردارد و یا اینکه از امین بعدی که بجای او منصوب می‌گردد بگیرد.

همچنین طبق ماده ۷۹ قانون امور حسبی قیّم باید سعی و تلاش در جهت تربیت و اصلاح حال اشخاص محجور (مولّی علیهم) بنماید و هنگام انجام امور آنها رعایت مصلحت آنها را بنماید. اکنون نسبت به نقش امین در این زمینه هم باید مطلب گفته شده رعایت شده و امین که برای اداره اموال شخص غائب و اداره امور افراد محجور (مانند کودکان و ...) متعلق به غائب منصوب شده است باید در جهت اصلاح و تربیت آن افراد محجور کوشا باشد و وقتی که قصد دارد برای آن افراد محجور کارهایی انجام دهد که مثلاً برای آنان با اموال آن غائب چیزی خریداری نماید باید مصلحت آن افراد محجور را در رابطه با خریدن آن چیز درنظر بگیرد که آیا خریدن آن چیز برای آن افراد محجور صلاح بوده و به مصلحت آنان می‌باشد یا نه؟

مفاد ماده ۸۰ قانون امور حسبی نیز در مورد یکی دیگر از وظایف قیم می‌باشد که وی باید اموال ضایع و فاسد شدنی شخص محجور (مولی علیه) را بفروشد و با پول آن مالی که به مصلحت آن محجور (مانند صغیر) باشد برای وی بخرد و یا اینکه اگر مصلحت باشد پول آن را به مصرف دیگری برساند. اکنون می‌گوییم امین هم که برای ادارهٔ اموال غائب مفقودالاثر و انجام امور افراد محجور متعلق به وی (غائب) منصوب شده است چنانچه بعد از ملاحظه کرن اموال آن غائب مفقودالاثر متوجه شد که برخی از اموال وی کالای فاسد و ضایع شدنی (مانند میوه‌جات و حبوبات و فرآورده‌های گوشتی و لبنی) می‌باشد که اگر تصمیم به نگهداری کردن آنها بگیرد بعد از مدتی آن اموال معیوب و فاسد و ضایع (تباه) می‌شود که در نتیجه ضرر و خسارت بر آن شخص غائب مفقودالاثر و بر افراد محجور متعلق به وی (مانند کودکان وی) وارد می‌گردد که در این صورت اگر امین به وظیفه‌اش عمل نکند طبق ماده مذکور (۸۰ قانون امور حسبی) وی مسئول آن ضرر و خسارت وارد شده می‌باشد. همچنین قانونگذار با تصویب ماده ۸۱ قانون امور حسبی به قیم اجازه داده است تا اینکه چنانچه فرد محجور (مانند صغیر) که تحت سرپرستی او می‌باشد اموال منقولی داشته باشد و مورد نیاز او نباشد اگر مصلحت باشد آنها را فروخته و با پول آن مطابق ماده قبل ۸۰ عمل کند یعنی با آن پول مال دیگری که به حال آن محجور (مانند صغیر و ...) مفید بوده و به مصلحت او می‌باشد خریداری نماید. اکنون می‌گوییم شخص امین هم (که برای اداره اموال و رسیدگی به امور افراد محجور متعلق به شخص غائب مفقودالاثر منصوب شده است) باید مفاد ماده فوق ۸۱ را رعایت نموده و چنانچه آن شخص غائب مفقودالاثر اموالی داشته باشد که منقول می‌باشد و بازماندگان وی (افراد محجور و ...) به آن اموال منقول احتیاجی ندارند آنها را فروخته و با پول حاصل از فروش آنها کالاهایی که مورد نیاز بازماندگان آن شخص غائب مفقودالاثر بوده و به مصلحت

آنان باشد (که خریده شود) خریداری نماید، [که در حقیقت آن امین با پول به دست آمده طبق ماده قبل ۸۰ عمل نموده است.]

طبق ماده ۸۲ قانون امور حسبی بخش دیگری از وظایف و اختیارات قیم عبارت است: ۱- پرداخت هزینه زندگی محجور و اشخاص واجب‌النفقه او. ۲- پرداخت هزینه معالجه آنها. ۳- پرداخت‌های هزینه‌های لازم مربوط به محجور مانند هزینه نگهداری و ترتیب اطفال محجور ۴- در صورتی که محجور دیوانه باشد بستری و معالجهٔ او در خانه و یا در بیمارستان. اکنون در مورد امین هم که برای اداره اموال و امور افراد محجور متعلق به آن شخص غائب و منصوب شده است رعایت مفاد ماده فوق ۸۲ الزامی است.

طبق ماده ۸۳ قانون امور حسبی قیّم در صورتی می‌تواند اموال غیرمنقول فرد محجور را (که او را سرپرستی می نماید) بفروشد که اولاً فروش آن اموال غیرمنقول (مانند زمین) بحال آن محجور مصلحت (غبطه) داشته باشد و ثانیاً دادستان فروش آن را اجازه داده و تصویب نماید. اکنون می‌گوییم امین نیز باید مطابق مفاد ماده فوق ۸۳ عمل نماید بدین معنی که اگر آن شخص غائب مفقودالاثر اموال غیرمنقولی (مانند خانه) داشته باشد وی (امین) در صورتی می‌تواند آن اموال غیرمنقول را بفروشد که اولاً فروختن آنها به مصلحت آن غائب مفقودالاثر و بازماندگان وی باشد و ثانیاً دادستان اجازه فروش آن را بدهد.

ماده ۸۴ قانون امور حسبی قیم را مکلّف و موظف می‌نماید تا اینکه اگر در بین اموال آن اشخاص محجور (مانند افراد صغیر) اشیاء قیمتی مانند جواهرآلات و اشیاء زینتی وجود داشته باشد با اطلاع دادستان آنها را در مکان امنی و مطمئن نگهداری نماید و چنانچه در بین آن اموال وجوه نقدی باشد که فعلاً نیازی به آن نمی‌باشد باید آن را در یکی از بانک‌های معتبر بگذارد. اکنون می‌گوئیم امین نیز باید طبق مادهٔ فوق ۸۴ عمل نماید و مطابق آنچه که راجع به قیّم گفته شد نسبت به اشیاء قیمتی و وجوه نقدی شخص غائب مفقودالاثر اقدامات لازم را به عمل آورد.

براساس ماده ۸۵ قانون امور حسبی قیم (در صورتی که اصلاح محجور باشد) می‌تواند به محجور اجازه کار کردن و یا اشتغال به یک پیشه (حرفه‌ای) را بدهد و در این صورت (که محجور مشغول به کار و یا پیشه گردید) قیم می‌تواند ابزار و وسایل آن کار و یا پیشه (حرفه) را برای آن محجور فراهم نماید. اکنون اضافه می‌کنیم که شخص امین هم در صورتی که مصلحت بداند می‌تواند به آن افراد متعلق به شخص غائب مفقودالاثر (مانند افراد صغیر و یا سفیه و یا ...) اجازه کار کردن و یا اشتغال به یک پیشه (حرفه) بدهد، و چنانچه آن افراد برای کار کردن و اشتغال به آن پیشه (حرفه) احتیاج به

وسایل و ابزاری داشته باشند امین می‌تواند از اموال و دارایی آن شخص غایب مفقودالاثر وسایل و ابزار موردنیاز آنان را فراهم نموده و در اختیارشان بگذارد.

قانونگذار همچنین ضمن تصویب ماده ۸۶ قانون امور حسبی به مجوز ممیّز اجازه داده است که اموالی و منافعی را که با تلاش خودش به دست آورده است با اذن و رضایت قیم و یا ولیّ خود، خودش اداره و نگهداری نماید.

آنچه که قانونگذار در ماده فوق ۸۶ بیان کرده است به استناد ماده ۱۰۱۵ قانون مدنی شامل امین هم می‌گردد و بنابراین اگر در بین بستگان و بازماندگان آن غائب مفقودالاثر افراد محجوری باشد که به سن تمییز (ممیّز بودن) رسیده باشند امین می‌تواند به آنها اذن بدهد تا اینکه آنچه را که از اموال و منافع به دست می‌آورند خودشان آن اموال و منافع محصول تلاش و فعالیت خود را نگهداری و اداره نمایند.

وظیفه دیگر قیم طبق ماده ۸۷ قانون امور حسبی این است که وقتی از شخص محجور رفع حجر (ممنوعیت از تصرف در اموالش) گردید (که مثلاً آن افراد صغیر بالغ و رشید شدند) قیم باید اموال آنها را به خودشان تحویل دهد و چنانچه قبل از اینکه از آن افراد محجور رفع محجوریت (حجر) شود مدت سمت قیمومت آن قیم به پایان رسید و یا از او سلب شود و قیم دیگری به جای وی منصوب شد وی (قیم اوّلی) باید آن اموال را تحویل قیم بعدی (جدید) بدهد. اکنون می‌گوییم رعایت مفاد ماده فوق ۸۷ بر شخص امین نیز لازم است که وقتی متوجه شد افراد محجور وابسته به شخص غائب مفقودالاثر از حالت محجور بودن خارج شده‌اند (که مثلاً افراد صغیر بالغ و رشید شده‌اند) در این صورت باید اموال آن غائب مفقودالاثر را در اختیار آنان بگذارد و چنانچه قبل از اینکه از آن افراد محجور رفع حجر (ممنوعیت از تصرف در اموال خود) بشود مدت زمان سمت امین بودن وی به پایان رسید و یا از او سلب شود (و مثلاً آن افراد صغیر هنوز بالغ و رشید نشده‌اند) و شخص دیگری به عنوان امین بودن برای اداره اموال و امور بازماندگان آن شخص غائب مفقودالاثر تعیین و منصوب گردید در این صورت آن امین (اولی) باید اموال شخص غائب مفقودالاثر را تحویل امین بعدی بدهد.

ماده ۸۸ قانون امور حسبی نیز به موضوع نیاز مجنون (که یکی از افراد محجور تحت سرپرستی قیم می‌باشد) به ازدواج پرداخته است که چنانچه پزشک ازدواج کردن مجنون را لازم بداند قیم با اجازه دادستان می‌تواند زمینه ازدواج کردن آن مجنون را فراهم نماید و چنانچه آن مجنون از قبل همسر داشته باشد و طلاق دادن آن همسر لازم باشد به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه قیم زن آن مجنون را طلاق می دهد. اکنون در مورد امین که برای اداره اموال شخص غائب مفقودالاثر و رسیدگی به امور افراد محجور متعلق به آن غائب (مانند فرزند صغیر یا سفیه یا مجنون وی) تعیین و

منصوب شده است رعایت و انجام مفاد ماده مذکور ۸۸ لازم است و بنابراین اگر آن غائب مفقودالاثر فرزند مجنونی (دیوانه‌ای) داشته باشد که پزشک ازدواج کردن وی را برای بهبود بیماری‌اش لازم می‌داند در این صورت آن امین با اجازه دادستان می‌تواند برای آن مجنون زن بگیرد. همان طوری که اگر مثلاً آن مجنون از قبل همسر داشته است و اکنون تشخیص داده شد که طلاق دادن آن همسر به حال آنان (زن و شوهر) بهتر و لازم می‌باشد در این صورت نیز وقتی که دادستان پیشنهاد طلاق دادن آن زن را داد و دادگاه هم آن پیشنهاد را تصویب نمود امین می‌تواند آن زن (همسر دیوانه) را طلاق بدهد.

ماده ۸۹ قانون امور حسبی نیز به موضوع فوت قیّم پرداخته است که چنانچه قیم در بین انجام مسئولیت خود از دنیا رفت اگر ورّاث کبیر (بالغ) داشته باشد بر ورّاث کبیر وی لازم است که فوت مورّث خود (مثلاً فوت پدرشان را که قیّم بر آن افراد محجور بوده است) را به اطلاع دادستان برسانند که بعد از اینکه دادستان در جریان فوت آن قیم قرار گرفت تا زمانیکه از طرف دادگاه برای آن افراد محجور [صغار و مجانین و افراد غیر رشید (سفیه)] قیم جدیدی منصوب نشده است دادستان نظارت و حفظ اموال و دارایی آن افراد محجور را به عهده خواهد داشت.

اکنون در مورد فوت امین هم می‌گوییم باید به همان ترتیبی که در مورد فوت قیّم گفته شد عمل شود که اگر امین در بین مدت مسئولیتش از دنیا رفت چنانچه وی ورّاث کبیر (بالغ) داشته باشد آنان وظیفه دارند که فوت مورّث خود (که مثلاً فوت پدرشان را که امین بر اموال و فرزندان محجور شخص غائب مفقودالاثر بوده است) را به اطلاع دادستان برسانند آنگاه وقتی که دادستان از فوت آن امین مطلع شد تا زمانیکه دادگاه برای اداره اموال آن شخص غائب مفقودالاثر و افراد محجور متعلق به وی امین دیگری تعیین نکرده است دادستان حفظ و نظارت بر اموال آن افراد محجور وابسته به آن غائب مفقودالاثر (دیوانه، سفیه و صغیر) را به عهده خواهد داشت.

ماده ۹۰ قانون امور حسبی نیز به یکی دیگر از وظایف و مسئولیتهای قیم در قبال افراد محجور اشاره کرده و می‌گوید چنانچه وجوهی از مصارف و مخارج شخص صغیر (که محجور است) زیاد و اضافی بیاید قیّم نباید آن را بدون سود بگذارد و چنانچه بتواند آن زیادی را به جریان بیاندازد تا سودآور باشد و چنانچه (بتواند آن وجوه را سودآور نماید) بیشتر از شش ماه آن را بدون سود بگذارد باید خسارت تأخیر آن را بپردازد. به استناد ماده ۱۰۱۵ قانون مدنی آنچه که قانونگذار در این ماده ۹۰ در مورد قیّم بیان داشته است شامل امین هم (که برای اداره اموال غائب مفقودالاثر و اداره امور افراد محجور متعلق به وی تعیین شده است) می‌شود و بنابراین وقتی آن امین اموال آن شخص غائب

مفقودالاثر را در موارد لازم مصرف نمود مقداری از وجوه نقدی اضافه آمد وی (امین) باید (در صورت امکان) آن را به جریان سودآور بیاندازد و چنانچه بیشتر از شش ماه آن وجوه را راکد نگه داشت که هیچگونه سودی نداشت وی (امین) ضامن آن خسارت‌های ناشی از تأخیر به جریان انداختن سودآوری آن وجوه نقدی می‌باشد.

ماده ۹۱ قانون امور حسبی نیز قیّم را مکلف و موظف می‌کند که چنانچه بعد از اینکه به سمت قیمومیت و سرپرستی افراد محجور تعیین شد مورّث آن محجور فوت نماید مثل اینکه پدر آن صغیر که به دلیل جنون یا سفاهت اهلیت ولایت بر فرزند صغیرش را از دست داده و همین امر سبب شد که دادگاه برای آن پدر و فرزند صغیرش قیم تعیین نماید، از دنیا برود در این صورت آن قیّم ظرف مدت ۱۰ روز مهلت و فرصت دارد که درخواست مهر و موم اموال آن مورث (پدر در مثال) از دنیا رفته و نوشتن و ثبت کردن تمام اموالش را بنماید. اکنون اضافه می‌کنیم که آنچه که در ماده فوق ۹۱ راجع به وظیفه قیم بعد از مردن مورث محجور گفته شده است. شامل امین هم (که برای ادارهٔ اموال غائب مفقودالاثر و سرپرستی و ادارهٔ امور افراد محجور وابسته به آن غائب تعیین و منصوب شده است) می‌گردد که البته در این مورد صدور حکم موت فرضی از طرف دادگاه را باید به منزله مردن واقعی شخص غائب مفقودالاثر قرارداد و فرض کرد که دادگاه قبل از رسیدن زمان صدور حکم موت فرضی نسبت به آن شخص غائب مفقودالاثر برای اداره اموال آن غائب مفقودالاثر امین تعیین کرده است آنگاه بعد از گذشت زمان کافی و لازم قانونی جهت صدور حکم موت فرضی دادگاه وقتی حکم به موت فرضی آن غائب را صادر نمود امین وظیفه دارد ظرف مدت ۱۰ روز درخواست مهر و موم کردن اموال آن غائب مفقودالاثر را نموده و تقاضای ثبت و نوشتن (تحریر) آن اموال را بنماید.

طبق ماده ۹۲ قانون امور حسبی وقتی قیمومت (سرپرستی) قیّم تمام شد (زوال یافت) وی همچنان مسئول حفظ آن اموال در اختیار خود می‌باشد تا اینکه آن را به شخصی که باید در آن مال تصرف نماید تحویل دهد. اکنون نسبت به مسئولیت امین هم مفاد ماده فوق ۹۲ اجراء و اعمال می‌گردد و زمانی که مسئولیت امین بودن وی تمام شده و زائل گشت باید همچنان از اموال آن غائب مفقودالاثر مراقبت و مواظبت نماید تا اینکه آن را تحویل کسی بدهد که قانوناً حق تحویل گرفتن و تصرف کردن در آن اموال را دارد.

در ماده ۹۳ قانون امور حسبی به این مطلب پرداخته شده است که هرگاه قیم در پول شخص محجور به سود خودش تصرف نماید و با این عمل خود سبب شود که آن پول برای شخص محجور

سوددهی نداشته باشد وی (قیّم) ضامن بوده و مسئول خسارتهای ناشی از تأخیر در پرداخت آن پول و تأخیر در به جریان انداختن آن پول جهت سوددهی می‌باشد.

اکنون به استناد به ماده ۱۰۱۵ قانون مدنی که مسئولیتها و اختیارات امین را همان مسئولیتها و اختیارات قیّم داشته است در مورد امین هم که برای اداره اموال شخص غائب مفقودالاثر و ادارهٔ امور اشخاص محجور متعلق به وی (غائب) تعیین و منصوب شده است چنانچه پول آن غائب را در جهت سود برای خودش (امین) به جریان بیاندازد در این صورت وی (امین) مثل قیّم (که توضیح دادیم) ضامن و مسئول خسارتهای ناشی از تأخیر در به جریان انداختن آن پول برای سوددهی به نفع شخص غائب و اشخاص ذینفع (مانند وراث و ...) می‌باشد.

قانونگذار در ماده ۹۴ قانون امور حسبی به موضوع تعدی و یا تفریط چند قیم در اموال محجور اشاره می‌کند که هر کدام از آن چند قیّم مسئولیت تضامنی در برابر محجور دارند و این در صورتی است که دادگاه چند نفر قیم برای سرپرستی شخصی محجور تعیین و منصوب می‌نماید که آن چند قیم با همدیگر به شکل تعدی (زیاده‌وری) و یا تفریط (کوتاهی و سهل‌انگاری) با اموال آن محجور برخورد نموده و در آن تصرف می‌نمایند که سبب ورود خسارت بر آن اموال می‌شود در این حالت هر یک از چند قیم بصورت تضامنی مسئول جبران خسارت وارده می‌باشند به این معنی که اشخاص ذینفع (مانند افراد صغیر و طلبکاران) می‌توانند برای گرفتن خسارتهای وارد شده بر آنها به هر یک از قیم‌ها رجوع کنند و به هر کدام که مراجعه کردند می‌توانند از او (قیّم) بخواهند که تمام خسارت وارد شده را بپردازد و آن قیم در این حالت نمی‌تواند بگوید سایر قیم‌ها هم شریک در وارد شدن این خسارت بوده‌اند پس من فقط سهم خودم را از آن خسارت می‌پردازم، بلکه (همان طوری که گفته شد) اگر آن شخص ذینفع از وی (قیّم) بخواهد که تمام خسارت وارد شده را خودش به تنهایی بپردازد وی مکلف به انجام این خواسته می‌باشد و چنانچه فقط تعدادی از آن قیّم‌ها در ارتباط با اموال آن محجور مرتکب افراط یا تفریط شده باشند جبران خسارت وارد شده فقط متوجه همان تعداد می‌باشد اکنون می‌گوییم در مورد امین بر اموال و اشخاص محجور متعلق به شخص غائب مفقودالاثر هم باید (به استناد ماده ۱۰۱۵ قانون مدنی که می‌گوید وظایف و اختیارات امین همان وظایف و اختیارات قیّم است) مفاد ماده فوق ۹۴ قانون امور حسبی باید اجراء و اعمال گردد بدین ترتیب که چنانچه چند امین برای اداره اموال و اشخاص محجور متعلق به غائب مفقودالاثر (مانند کودکان وی) تعیین و منصوب شده باشند و افراد امین با شرکت همدیگر نسبت به اموال آن غائب مفقودالاثر تعدی (تجاوز و زیاده‌روی) و یا تفریط (کوتاهی و سهل‌انگاری) نموده می‌باشند که سبب ورود

خسارت شده باشد هر یک از آن افراد ذینفع (مانند وراث و طلبکاران) می‌توانند به هر کدام از آن چند نفر امین برای گرفتن تمام خسارات وارد شده مراجعه کنند و از همان یک نفر امین (از میان چند نفر امین) بخواهد که تمام خسارات وارد شده را به تنهایی جبران کند چون که مسئولیت هر یک از آن چند امین (که با شرکت یکدیگر سبب ورود خسارت شده‌اند) به شکل مسئولیت تضامنی است (که با شرکت یکدیگر سبب ورود خسارت شده‌اند) به شکل مسئولیت تضامنی است (به همان معنایی که در مورد قیّم توضیح دادیم.) اما اگر فقط تعدادی از آن چند امین (نه همه آنها) با تعدی (تجاوز و زیاده‌روی) و یا تفریط (کوتاهی و سهل‌انگاری) نسبت به اموال آن غائب مفقودالاثر سبب وارد شدن خسارت شده باشند آن افراد ذینفع فقط به همان چند نفر می‌توانند جهت جبران خسارت رجوع کنند.

و طبق ماده ۹۵ قانون امور حسبی قیم هزینه و مخارج حفظ و ادارهٔ اموال محجور را و همچنین هزینه و مخارج رسیدگی به امور محجور را و هزینه و مخارج انجام وظایف قیمومت را از اموال محجور برداشته و پرداخت می‌نماید. اکنون اضافه می‌کنیم که امین هم (که برای ادارهٔ اموال غائب مفقودالاثر و امور مربوط به افراد محجور وابسته به وی مانند کودکان وی معین و منصوب شده است) می‌تواند از این اختیار قانونی خود استفاده نماید و آنچه را که لازم است برای حفظ و اداره اموال آن غائب مفقودالاثر خرج و هزینه نماید و همینطور آن مقداری که برای ادارهٔ امور آن محجورین هزینه و خرج نموده است را از اموال آن غائب مفقودالاثر بردارد.

ماده ۱۰۱۶- هرگاه هم فوت و هم تاریخ فوت غایب مَفْقُودُالاَثَرْ مُسَلَّمْ شود، اموال او بین وُرّاثِ موجود حِیْنَ‌المَوْتْ تقسیم می‌گردد، اگرچه یک یا چند نفر آن‌ها از تاریخ فوت غایب به بعد فوت کرده باشد.

سؤال = چنانچه هم فوت غائب مفقودالاثر یقینی شد و هم تاریخ فوت وی معلوم گردید کدام دسته از ورّاث ارث می‌برند؟

✍ **جواب** = براساس اعلام قانونگذار در ماده فوق ۱۰۱۶ وقتی که مدت زیادی از غائب شدن آن شخص مفقودالاثر گذشت ولی سرانجام خبر آوردند که وی در فلان تاریخ از دنیا رفته است در این صورت هر تعدادی از ورّاث وی که زمان مردن آن غائب زنده بوده‌اند ارث می‌برند هر چند که بعضی از آنها بعد از فوت آن غائب مرده باشند. بنابراین اگر مثلاً شخص H مدت‌ها قبل که غائب و مفقودالاثر شده است و خبری از زنده و یا مرده بودن وی در دست نبود بعداً ثابت شد که مثلاً در تاریخ ۱۳۹۷/۶/۲

فوت کرده است و وی دارای ۶ شش فرزند بنام‌های A و B و C و D و E و F بوده است که دو فرزند وی (A و B) قبل از تاریخ فوت پدرشان از دنیا رفته بودند که مثلاً آنها در تاریخ ۱۳۹۷/۵/۳ از دنیا رفته بوده‌اند که در این صورت آن دو فرزند (A و B) سهمی از اموال پدرشان (H) نمی‌برند چون که قبل از پدرشان از دنیا رفته‌اند و وراث آن دو فرزند نمی‌توانند ادعای سهم‌الارث پدرشان را بنمایند اما ۴ فرزند دیگر وی (H= مرحوم) بنام‌های C و D و E و F در زمان فوت پدرشان زنده بوده‌اند که طبق نظر قانونگذار اموال آن مرحوم (H) بین آن چهار فرزند دیگرش (C و D و E و F) تقسیم می‌شود چون که هر چهار فرزند در تاریخ فوت پدرشان (۱۳۹۷/۶/۲) زنده بوده‌اند آنگاه اگر مثلاً طبق فرض دیگر اکنون که خبر مرگ و تاریخ مرگ شخص H قطعی شده است مورخ ۱۳۹۷/۸/۱ می‌باشد یعنی در تاریخ ۱۳۹۷/۸/۱ قطعی شد که وی در تاریخ ۱۳۹۷/۶/۲ فوت کرده است ولی در تاریخ ۱۳۹۷/۶/۱۲ دو فرزند آن مرحوم بنام‌های C و D در سانحه رانندگی کشته می‌شوند که در حقیقت ده روز بعد از فوت پدرشان کشته شده‌اند که در این صورت الان که مورخ ۱۳۹۷/۸/۱ می‌باشد و قرار است اموال آن مرحوم (H) بین وراث وی تقسیم شود در این فرض و صورت آن دو فرزندش که در سانحه رانندگی کشته شده‌اند نیز از اموال آن مرحوم (H پدرشان) سهم می‌برند که چون خودشان مرده‌اند سهم آنها به وراث آنها می‌رسد که مثلاً اگر ازدواج کرده و فرزندانی دارند سهم آن دو پسر (C و D) را به فرزندانشان می‌دهند و آن دو فرزند دیگر (E و F) که زنده هستند نیز سهم خودشان را از اموال H (پدرشان) برمی‌دارند. اکنون با ملاحظه مطالب بیان شده نکته‌ای را اضافه می‌کنیم: آن نکته در مورد این مطلب است که وقتی یک شخصی غایب شد بطوریکه خبری از زنده یا مرده بودن وی در دست نباشد دو سال تمام که از زمان آخرین خبری که از زنده بودن وی در دست بوده است گذشته باشد وراث آن غائب می‌توانند از دادگاه بخواهند تا اینکه اموال آن غائب را در اختیار آنها گذاشته تا اینکه آنان (وراث) خودشان از آن اموال غائب نگهداری کنند تا وقتی که یا خبر فوت وی برسد و یا اینکه بعد از گذشت مدت لازم، دادگاه حکم به موت فرضی وی صادر نماید که در این دو صورت اموال غایب طبق قوانین و مقررات ارث و وصیت و ... بین وراث و اشخاص ذینفع دیگر (مانند طلبکاران و موصی‌له و ...) تقسیم خواهد شد. البته اینکه گفته شد بعد از گذشت دو سال وراث چنین حقی دارند در صورتی است که آن شخص غائب قبل از غائب و ناپدید شدن شخصی را برای اداره اموال خود تعیین نکرده باشد که طبق مفهوم مخالف این مطلب اگر آن شخص غائب کسی را برای ادارهٔ اموالش تعیین کرده باشد وراث وی حق ندارند از دادگاه درخواست نمایند تا اموال آن غائب را در اختیار آنان بگذارد تا اینکه از آن نگهداری و حفاظت نمایند.

بنابراین اگر مثلاً شخص A در یک مسافرتی ناپدید شده و هیچگونه خبری از زنده و یا مرده بودن وی در دست نباشد چنانچه وی (غائب) شخصی را برای ادارهٔ اموالش معین نکرده باشد (قبل از اینکه ناپدید شود) ورّاث وی مانند فرزندانش می‌توانند بعد از دو سال که از ناپدید شدن وی گذشت با مراجعه به دادگاه درخواست کنند تا اینکه اموال پدرشان (که ناپدید شده است) را جهت اداره و نگهداری شدن در اختیار آنان (وراث= فرزندان غائب) بگذارد. اما (همان طوری که گفته شد) چنانچه پدر آنان (قبل از اینکه ناپدید شود) شخص را برای اداره کردن و حفاظت از اموالش تعیین کرده باشد آن ورّاث حق چنین درخواستی را از دادگاه ندارند. برای آشنایی بیشتر راجع به موضوع مطرح شده لازم است نظری به مواد ۱۰۲۵ قانون مدنی و ۱۳۶ تا ۱۴۰ قانون امور حسبی داشته باشیم.

ماده ۱۰۲۵ قانون مدنی در این رابطه چنین اظهار می‌دارد: »ورّاث غائب مفقودالاثر می‌توانند قبل از صدور حکم موت فرضی او نیز از محکمه تقاضا نمایند که دارائی او را به تصرف آنها بدهد مشروط بر اینکه اولاً غائب مزبور کسی را برای اداره کردن اموال خود معین نکرده باشد و ثانیاً دو سال تمام از آخرین خبر غائب گذشته باشد بدون اینکه حیات یا ممات او معلوم باشد. در مورد این ماده رعایت ماده ۱۰۲۳ راجع به اعلان مدت یک سال حتمی است.» اصطلاح حیات یا ممات به معنای زندگی یا مرگ است.

همچنین ماده ۱۳۶ قانون امور حسبی راجع به موضوع مذکور می‌گوید: «بعد از گذشتن دو سال تمام از آخرین خبر غائب ورثه او می‌توانند از دادگاه درخواست کنند که دارایی غائب به تصرف آنها داده شود.» همان طوری که قبلاً هم گفته شد منظور از عبارت: «به تصرف آنها داده شود.» اداره کردن و حفاظت از آن اموال می‌باشد.

ماده ۱۳۷ قانون امور حسبی شرایط درخواست مذکور در ماده قبل ۱۳۶ را بیان کرده و اینچنین اظهار می‌دارد: «درخواست باید کتبی و مشتمل بر امور زیر باشد: ۱- نام و مشخصات درخواست کننده. ۲- مشخصات غائب ۳- تاریخ غیبت. ۴- ادله و جهاتی که به موجب آن درخواست کننده حق این درخواست را برای خود قایل است.» منظور از شرط چهارم این است که مثلاً ورّاث شخص A (که ناپدید شده است) در آن درخواست خود این طور اظهار کنند که چون آنان (ورّاث) جا و مکان ایمن‌تر و مطمئن‌تری برای نگهداری اموال آن غایب (پدرشان) دارند و به دلیل اینکه شخص و مکان فعلی مورد اعتماد و مناسب برای اداره و نگهداری کردن اموال پدرشان (غایب) نیست آنان (وراث) از دادگاه می‌خواهند تا اینکه آن اموال را در اختیار (تصرف) آنان قرار دهد تا از آن به شکل مطلوب نگهداری شود.

قانونگذار در ماده ۱۳۸ قانون امور حسبی چگونگی رسیدگی به آن درخواست مذکور را بیان کرده و می‌گوید: «پس از وصول درخواست نامه دادگاه با حضور درخواست کننده و دادستان به دلایل درخواست رسیدگی می‌نماید و نیز راجع به اقامتگاه غائب و تاریخ غیبت و معلوم نبودن محل او بازجویی لازم نبوده و در صورت احراز صلاحیت درخواست کننده آگهی مشتمل بر درخواست نامبرده و دعوت اشخاص که از غائب اطلاعی دارند برای اظهار اطلاع به دادگاه ترتیب می‌دهد.»

نسبت به آگهی دادن ماده ۱۳۹ قانون امور حسبی می‌گوید: «آگهی مذکور فوق در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه منتشر می‌شود و یک سال از تاریخ نشر آخرین آگهی در صورت وجود شرایط مذکور در ماده ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ قانون مدنی اموال غایب به تصرف ورثه او داده می‌شود.»

و سپس قانونگذار در ماده ۱۴۰ قانون امور حسبی به موضوع فوت و یا از بین رفتن صلاحیت آن شخصی که توسط فرد غائب برای اداره اموالش معین شده بود پرداخته و در این مورد اعلام می‌کند: «در صورتی که غائب برای اداره اموال خود کسی را معین کرده باشد و آن کس فوت شود و یا به جهت دیگری صلاحیتش برای ادارهٔ اموال از بین برود امین برای اداره اموال معین می‌گردد و اموال به تصرف ورثه داده نمی‌شود تا حکم موت فرضی غائب صادر شود.» همان طوری که از دقت در مادهٔ فوق ۱۴۰ معلوم گردید نظر قانونگذار بعد از فوت و یا از بین رفتن صلاحیت شخص معین شده برای ادارهٔ اموال غائب این است که باید بجای وی امین تعیین نمود و نباید اموال آن غائب را (جهت اداره کردن) به ورثهٔ آن غائب داد و ورثه غائب باید صبر کنند تا مدت زمان لازم از تاریخ غائب شدن آن غائب بگذرد و دادگاه حکم موت فرضی برای آن غائب صادر نماید آنگاه ورّاث آن غائب می‌توانند اموال وی را در اختیار و تصرف خود درآورند.

ماده ۱۰۱۷- اگر فوت غایب بدون تعیین تاریخ فوت ثابت گردد، مَحْکَمِه باید تاریخی را که فوت او در آن تاریخ محقَّق بوده معیَّن کند؛ در این صورت، اموال غایب بین وُرّاثی که در تاریخ مزبور موجود بوده‌اند، تقسیم می‌شود.

سؤال = چنانچه فوت شخص غائب قطعی شود اما تاریخ فوت مشخص نباشد کدام دسته از ورّاث از اموال آن غائب مرحوم شده ارث می‌برند؟

✍ **جواب** = براساس نظر قانونگذار در مادهٔ فوق ۱۰۱۷ اگر ثابت و قطعی شد که شخص غائب مرده است اما تاریخ مرگ او معلوم نشد که وی دقیقاً در چه زمانی از دنیا رفته است در این صورت دادگاه (محکمه) باید بررسی کند که با توجه به ادله و شواهد و قرائن فوت آن غائب بطور مسلّم (بطور قدر

متیقّن) در چه زمانی رخ داده است همان زمان را به عنوان تاریخ فوت او اعـلام نمایـد و در نتیجـه آن تعداد وراّثی که در آن زمان زنده بوده‌اند ارث می‌برند و اموال آن غائب بین آن عده تقسـیم مـی‌شـود. توضیح اینکه مثلاً شخص A وقتی که غائب (ناپدید) می‌شود و دارای ۴ چهار فرزند مـی‌باشـد بعـد از سالیان طولانی که خبری از مرده و یا زنده بودن وی نداشتند سرانجام وراث وی باخبر شـدند کـه وی در آخر عمر ساکن کشور آمریکا بوده و در همان جا از دنیا رفته است و مثلاً خبـر فـوت وی در تـاریخ ۱۳۹۷/۷/۷ به آنها رسیده است ولی با تفحص و جستجو و بررسی نتوانستند پی ببرنـد کـه دقیقـاً وی در چه تاریخی از دنیا رفته است با توجه به اینکه زمانی از مردن وی (A) بـاخبر شـده‌انـد کـه مـدتها قبل وی مرده بوده و او را دفن کرده‌اند بدون اینکه بتوانند تاریخ فوت وی را مشـخص و معـین نماینـد که در این صورت دادگاه وقتی که از این موضوع باخبر شد باید با کمک کارشناسان خود و با اسـتفاده از ابزار و وسایل و امکاناتی که در اختیار دارد بررسی‌های لازم را در این مورد انجـام داده و مقـداری از تاریخ باخبر شدن وراث نسبت به مرگ مورّث خود (۱۳۹۷/۷/۷) به عقب برگردد و یـک زمـانی را کـه شواهد و ادلّه نشان می‌دهد که در آن زمان وی (A) زنده نبوده است را به عنـوان تـاریخ فـوت وی در نظر گرفته و اعلام نماید که مثلاً بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که وی از تـاریخ ۱۳۹۲/۳/۱ بـه بعد زنده نبوده است اما نسبت بـه زمـان قبـل از تـاریخ فـوق (۱۳۹۲/۳/۱) زنـده یـا مـرده بـودن وی مشکوک و غیر معلوم است که دراین صورت دادگاه (محکمه) همان تـاریخ ۱۳۹۲/۳/۱ را زمـان فـوت آن شخص غائب (A) تعیین و اعلام می‌نماید و بر همین اساس بررسی انجام می‌گیـرد کـه هـر چنـد نفر از آن چهار فرزند A تا تاریخ ۱۳۹۲/۳/۱ زنده بوده‌اند از اموال آن مرحـوم (A) ارث مـی‌برنـد کـه مثلاً اگر ثابت شد یکی از فرزندان آن مرحوم بنام B قبـل از تـاریخ مـذکور (۱۳۹۲/۳/۱) فـوت کـرده است و یکی دیگر از فرزندان آن مرحوم بنام C بعد از تاریخ مذکور (۱۳۹۲/۳/۱) از دنیـا رفتـه اسـت و دو فرزند دیگر آن مرحوم بنام‌های D و E تا تاریخ رسیدن خبـر فـوت آن مرحـوم (۱۳۹۷/۷/۷) زنـده هستند که در این صورت آن فرزند مرحوم بنام B از اموال پدرش ارث نمی‌برد چون که قبـل از فـوت پدرش مرده است و در نتیجه اگر وی (B) وراثی داشته باشد آن وراث نمی‌توانند بـرای پدرشـان (B) ادعای سهم‌الارث از اموال جدّشان (A) نمایند. ولی آن فرزند مرحوم بنام C از امـوال A ارث مـی‌بـرد زیرا وی در زمان فوت پدرش (A) زنـده بـوده و بعـد از ارث بـردن مـی‌میـرد کـه در نتیجـه اگـر وی فرزندانی به عنوان وارث داشته باشد آن فرزندان می‌تواننـد هنگـام تقسـیم امـوال آن مرحـوم ادعـای سهم‌الارث پدرشان (C) را بنمایند و همچنین آن دو فرزند دیگر هـم (D و E) کـه تـا زمـان تقسـیم اموال (۱۳۹۷/۷/۷) زنده هستند ارث می‌برند.

ماده ۱۰۱۸- مفاد مادهٔ فوق در موردی نیز رعایت می‌گردد که حکم مُوتِ فَرْضیِ غایب صادر شود.

سؤال = آیا مفاد ماده ۱۰۱۷ نسبت به مشخص شدن آن تعداد از ورّاثی که از شخص غائب ارث می‌برند در موردی که حکم موت فرضی صادر شود اجراء و اعمال می‌گردد؟

✍ **جواب** = بلی، وقتی که مدتی از غائب (ناپدید) شدن آن شخص مفقودالاثر گذشت که عادتاً بعد از گذشت آن مقدار از زمان آن شخص مفقودالاثر زنده نمی‌ماند و دادگاه حکم موت فرضی وی را صادر نمود در این صورت هر تعدادی از ورّاث وی که در زمان صدور حکم موت فرضی زنده بوده‌اند از وی (غائب) ارث می‌برند که طبق این مثال وقتی که شخص A که غائب شده است دارای ۳ فرزند بنام‌های B و C و D بوده باشد و قبل از صدور حکم موت فرضی آن فرزندش B می‌میرد که در نتیجه بعد از گذشت مدت لازم برای صدور حکم موت فرضی با درخواست ورّاث وی (A) و سایر افراد ذینفع (مانند طلبکاران) دادگاه حکم موت فرضی برای وی (A) صادر نمود آن فرزندش B که قبل از صدور حکم موت فرضی برای پدرش (A) از دنیا رفته بوده است از اموال وی ارث نمی‌برد ولی آن دو فرزند دیگرش C و D که در زمان صدور حکم موت فرض پدرشان زنده بوده‌اند از اموال پدرشان ارث می‌برند. «جهت مطالعه بیشتر به کتاب تقویان، دکتر سیدعلی‌اکبر، قانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۱۹- حکم مُوْتِ فَرْضیِ غایب در موردی صادر می‌شود که از تاریخ آخرین خبری که از حیات او رسیده است مدتی گذشته باشد که عادَتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند.

سؤال = چه زمانی برای غائب مفقودالاثر حکم موت فرضی صادر می‌شود؟

✍ **جواب** = طبق اعلام قانونگذار وقتی که از تاریخ آخرین خبری که از زنده بودن (حیات) آن غائب مدتی طولانی گذشته باشد که معمولاً چنین شخصی بعد از آن مدت زنده نمی‌ماند آنگاه دادگاه حکم موت فرضی وی را صادر می‌کند و اما در مورد اینکه آن مدت زمان لازم برای صدور حکم موت فرضی چقدر است در ماده بعدی ۱۰۲۰ به صورت مفصل و مشروح بیان شده است. بنابراین در اینجا از شرح و توضیح بیشتر این ماده ۱۰۱۹ خودداری می‌کنیم و جزئیات دیگر این موضوع را همراه با ذکر مثال به ماده بعدی ۱۰۲۰ موکول می‌کنیم.

ماده ۱۰۲۰- موارد ذیل از جمله مواردی محسوب است که عادَتاً شخص غایب زنده فَرْضْ نمی‌شود:
۱- وقتی که ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از حیات غایب رسیده است گذشته و در انقضای مدت مزبور سن غایب از هفتاد و پنج سال گذشته باشد.
۲- وقتی که یک نفر به عنوانی از عناوین جزو قُشُونِ مُسَلَّحْ بوده و در زمان جنگ مَفْقُود و سه سال تمام از تاریخ اِنْعِقادِ صلح بگذرد، بدون این که خبری از او برسد. هرگاه جنگ مُنْتَهی به انعقاد صلح نشده باشد، مدت مزبور پنج سال از تاریخ ختم جنگ محسوب می‌شود.
۳- وقتی که یک نفر حین سفر بَحْری در کشتی بوده که آن کشتی در آن مسافرت تَلَفْ شده است، سه سال تمام از تاریخ تَلَف شدن کشتی گذشته باشد، بدون این که از آن مسافر خبری برسد.

سؤال = برای اینکه عادتاً (معمولاً) شخص غائب زنده فرض نشود و حکم موت فرضی نسبت به او صادر شود گذشت چه مقدار زمان از تاریخ آخرین خبر از حیات (زنده بودن) آن غائب لازم است؟

جواب = قانونگذار در ماده فوق ۱۰۲۰ چند مورد برای فرا رسیدن زمان صدور حکم موت فرضی تعیین و اعلام نموده است:

■ ۱- مورد اول اینکه یک شخصی که غایب و ناپدید شده است ده سال تمام از آخرین تاریخ خبر زنده بودن وی گذشته باشد و بعد از تمام شدن آن مدت ده سال سن آن غائب مفقود شده از هفتاد و پنج سال بیشتر باشد که دراین صورت دادگاه بادرخواست افراد ذینفع (مانند ورّاث و ...) و رعایت سایر شرایط قانونی اقدام به صدور حکم موت فرضی برای آن غائب مفقودالاثر می‌نماید. بنابراین اگر مثلاً شخصی A که دارای ۷۰ هفتاد سال عمر می‌باشد و بستگان وی از زنده بودن وی در آن سن (۷۰ هفتاد سالگی) با خبر و مطلع می‌باشند که بعداً ناپدید و مفقود می‌شود بطوریکه هر چه تفحص و جستجو می‌کنند اثری و خبری از مرده و یا زنده بودن وی به دست نمی‌آورند که در این حالت طبق بند ۱ ماده ۱۰۲۰ قانون مدنی وقتی که ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از زنده بودن وی (در سن ۷۰ هفتاد سالگی) داشتند سپری شد و خبری از زنده بودن وی نرسید در این هنگام دادگاه حکم به فوت فرضی آن غائب (A) صادر خواهد کرد زیرا در آن هنگام (زمان صدور حکم فوت فرضی) سن وی (A) که همچنان غائب و مفقودالاثر می‌باشد از ۷۵ هفتاد و پنج سالگی گذشته است و بعد از صدور آن حکم فوت فرضی اموال وی بین ورّاث و طلبکاران و اشخاص دیگری که در آن نفع حقی دارند تقسیم می‌گردد.

■ ۲- مورد دوم مربوط به غائب و ناپدید شدن یکی از افراد قشون (لشکرها) مسلح می‌باشد که در زمان جنگ مفقود شده سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بگذرد بدون اینکه خبری از زنده بودن و یا مرده بودن وی برسد و چنانچه آن جنگ منجر به انعقاد صلح نشده باشد چنانچه پنج سال تمام از تاریخ خاتمه یافتن جنگ گذشته باشد و خبری از زنده بودن وی نرسیده باشد در این صورتها دادگاه بادرخواست ورّاث آن غائب و دیگر افراد ذینفع (مانند طلبکاران و ...) دادگاه حکم به موت فرضی آن غائب مفقودالاثر صادر می‌نماید که طبق این مثال که اگر مثلاً شخص A یکی از فرماندهان نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران بوده و در زمان جنگ بین ایران و عراق ناپدید (مفقود) شده و سپس بین دو کشور (ایران و عراق) قرارداد صلح امضاء و منعقد گردید و سه سال تمام هم از تاریخ انعقاد آن صلح گذشته باشد که در بین این سه سال هر چه تفحص و جستجو کردند اثری و خبری از مرده و یا زنده بودن وی دریافت نکردند در این صورت دادگاه با درخواست اشخاص ذینفع (مانند ورّاث وی و طلبکاران و ...) حکم موت فرضی وی را صادر خواهد کرد که بعد از صدور آن حکم اموال وی (A) بین ورّاث و طلبکاران و ... طبق قوانین و مقررات مربوط به آن تقسیم می‌شود. و چنانچه طبق همین مثال که شخص A (از فرماندهان نیروی هوایی) در زمان جنگ بین ایران و عراق مفقود و ناپدید شده است اگر جنگ تمام شده ولی قرارداد صلحی بین دو کشور به امضاء نرسیده است وقتی که مدت پنج سال تمام از پایان یافتن جنگ گذشته باشد و هیچگونه خبری از زنده یا مرده بودن وی (A) نرسیده باشد در این صورت دادگاه حکم فوت فرضی وی را صادر خواهد نمود و بعد از صدور حکم ورّاث وی و سایر افراد ذینفع (مانند طلبکاران و ...) طبق قوانین و مقررات موجود اموال آن غائب مفقودالاثر (A) را بین خودشان تقسیم می‌کنند.

■ ۳- سومین موردی که دادگاه حکم به فوت فرضی شخص غائب مفقودالاثر صادر می‌کند در مورد کسی است که در هنگام یک سفر دریایی که در کشتی بوده است آن کشتی تلف شده (غرق شده) و سه سال تمام از تاریخ تلف شدن (غرق شدن) آن کشتی گذشته است بدون اینکه خبری از زنده بودن و یا مرده بودن آن مسافر کشتی رسیده باشد که در چنین صورتی با درخواست افراد ذینفع دادگاه با توجه به شرایط و مقررات مربوط به صدور حکم فوت فرضی نسبت به صدور آن حکم اقدام خواهد کرد که طبق این مثال که مثلاً شخص A با کشتی عازم کشور کویت بوده است که آن کشتی در دریا غرق شده است و از آخرین روزی که از زنده بودن وی (A) مطلع بوده‌اند به مدت سه سال کامل (از زمان غرق شدن آن کشتی) گذشته است اما هیچگونه خبری و اطلاعی از زنده و یا مرده بودن وی نرسیده است که در این حالت بعد از درخواست افراد ذینفع (مانند ورّاث،

طلبکاران و ...) دادگاه حکم فوت فرضی وی (A) را صادر خواهد کرد که بعد از صدور آن حکم طبق قوانین و مقررات اموال وی بین افراد ذینفع تقسیم خواهد شد. «به همان قانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۲۱- در مورد فقرهٔ اخیر مادهٔ قبل، اگر با انقضای مدت‌های ذیل که مَبدأ آن از روز حرکت کشتی محسوب می‌شود کشتی به مقصد نرسیده باشد، در صورت حرکت بدون مقصد، به بندری که از آنجا حرکت کرده برنگشته و از وجود آن به هیچ وَجْهْ خبری نباشد، کشتی تَلَفْ شده محسوب می‌شود:

الف- برای مسافرت در بَحْرِ خزر و داخل خلیج فارس یک سال.

ب- برای مسافرت در بَحْرِ عُمان- اقیانوس هند- بَحْرِ اَحْمَرْ- بَحْرِ سفید (مدیترانه) -بَحْرِ سیاه و بَحْر آزُوف دو سال.

ج- برای مسافرت در سایر بِحار سه سال.

سؤال = فرض تلف شدن کشتی (در مورد بند ۳ ماده قبل) چگونه است؟

جواب = راجع به بند ۳ مادهٔ قبل ۱۰۲۰ که قانونگذار اعلام کرده که اگر سه سال تمام از تاریخ تلف شدن کشتی بگذرد و هیچ خبری از سرنشین آن نرسد زمان صدور حکم فوت فرضی وی رسیده است اگر این سؤال به ذهن آید که چگونه زمان تلف شدن کشتی را معین کنیم (با توجه به اینکه معمولاً ناظر و شاهدی نیست که شهادت دهد هنگام تلف شدن و غرق شدن کشتی وی ناظر و شاهد حادثه بوده است) که در این صورت قانونگذار نسبت به موارد مختلف گذشت زمان معینی را از تاریخ حرکت آن کشتی و نرسیدن آن کشتی به مقصد و یا (در صورتی که کشتی مقصد خاصی نداشته است) برنگشتن آن کشتی به بندری که از آن بندر حرکت کرده است، ملاک و معیار تلف شدن آن کشتی قرار داده است که وقتی آن مدت زمان تعیین شده (که خواهیم گفت چقدر است) سپری شدن آن کشتی تلف شده فرض می‌شود که از زمان فرض شدن تلف شدن آن کشتی چنانچه (طبق بند ۳ ماده ۱۰۲۰) سه سال تمام بگذرد بدون اینکه از مسافران خبری در مورد زنده و یا مرده بودن وی برسد در آن هنگام آن مسافر مرده فرض می‌شود و دادگاه حکم به فوت فرضی وی صادر می‌کند. اما آن مواردی که قانونگذار (در ماده ۱۰۲۱) برای فرض تلف شدن کشتی درنظر گرفته است عبارت است از: الف) برای مسافرت در دریای (بحر) خزر و داخل خلیج فارس یک سال. که طبق این مورد بیان شده چنانچه شخص A مسافر کشتی به مقصد یکی از کشورهای حاشیه دریای خزر بوده

که بعد از حرکت آن کشتی به سمت مقصد موردنظر آن کشتی ناپدید شده و مدت یک سال از زمان حرکت آن کشتی بسوی مقصد موردنظر می‌گذرد ولی آن کشتی به مقصد نرسیده است و بعد از گذشت آن یک سال همچنان هیچگونه خبری از آن کشتی و سرنشینان آن و از جمله شخص A به دست نیامده است که در این صورت (بعد از گذشت یک سال) آن کشتی تلف شده و از بین رفته تلّقی شده و فرض می‌گردد که از زمان فرض شدن تلف شدن آن کشتی چنانچه مدت سه سال بگذرد و همچنان هیچگونه خبری از زنده بودن و یا مرده بودن شخص A نرسد آنگاه با درخواست افراد ذینفع (مانند ورّاث و طلبکاران و ...) دادگاه حکم فوت فرض شخص A را صادر می‌نمایدکه بعد از صدور آن حکم ورّاث و سایر افراد ذینفع (مانند طلبکاران) حق خود را از ا موال وی (A) دریافت خواهند کرد.

ب) برای مسافرت در دریای (بحر) عمان – اقیانوس هند – بحر (دریای) احمر – بحر (دریای) سفید (مدیترانه) – بحر (دریای) سیاه و بحر (دریای) آزوف دو سال. بنابراین آنچه که قبلاً توضیح دادیم در مورد اینکه شخص A مسافرکشتی بوده ... اکنون فرض می‌کنیم که وی مسافر کشتی بوده و در یکی از دریاهای نامبرده شده در شماره ب به مقصد معینی عازم بوده است ولی بعد از گذشت مدت دو سال آن کشتی به مقصد موردنظر نرسیده است و اطلاعی از سرنوشت آن کشتی و سرنشینان وی در دست نیست که در این صورت طبق مفاد بند ب از ماده ۱۰۲۱ آن کشتی تلف شده و از بین رفته تلّقی و فرض می‌شود و همینطور اگر آن کشتی از بندری حرکت کرده و مقصد خاص هم نداشته است بلکه مثلاً مأموریت مین‌یابی در آب‌های یکی از دریاهای مذکور (در بند ب ماده ۱۰۲۱) را داشته است اما آن کشتی که شخص A هم یکی از سرنشینان آن بوده است اکنون دو سال است که از تاریخ حرکت آن از بندر موردنظر می‌گذرد هنوز به آن بندر برنگشته است که در این صورت تلف شدن و غرق شدن آن کشتی فرض می‌شود که هم در این صورت و هم در صورت قبلی (که کشتی به مقصد معینی در حرکت بوده است) بعد از تمام شدن آن دو سال و نبودن هیچ خبری از سرنوشت آن کشتی و سرنشینان آن، مدت سه سال مذکور در بند ۳ ماده ۱۰۲۰ (جهت صدور حکم فوت فرضی برای آن غائب) شروع می‌شود که وقتی بعد از آن دو سال سه سال دیگر گذشت و هیچ خبری از زنده و یا مرده بودن آن غائب (در مثال شخص A) نرسید در این صورت با درخواست اشخاص ذینفع (مانند ورّاث و طلبکاران و ...) دادگاه حکم به موت فرضی آن مسافر کشتی (در مثالA) صادر خواهد کرد که بدنبال صدور آن حکم هر کدام از افراد ذینفع (اعم از ورّاث، طلبکاران و ...) با رعایت قوانین و مقررات مربوطه حق خود را از اموال آن غائب مفقودالاثر برمی‌دارند.

ج- برای مسافرت در سایر بحار (دریاها) سه سال. مثلاً کسی که با کشتی در اقیانوس آرام به سفر رفته است و سه سال است آن کشتی به مقصد نرسیده است و یا اگر مقصدی نداشته بلکه در اقیانوس مأموریت داشته است سه سال است که به آن بندری که از آن حرکت کرده است برنگشته است در این صورت آن کشتی تلف شده و از بین رفته تلّقی و فرض می‌شود.

بنابراین اگر طبق این مثال که مثلاً شخص A با کشتی سفری را در اقیانوس آرام به مقصد کشوری آغاز کرده بود ولی اکنون مدت سه سال گذشته است که آن کشتی به مقصد نرسیده است و یا اینکه شخص A با آن کشتی بدون اینکه مقصد خاصی داشته باشد به گشت‌زنی و انجام مأموریتهای مختلفی در دریا مشغول گشت ولی بعد از گذشت مدت سه سال از تاریخ حرکت آن کشت از یکی از بنا در هنوز به آن بندر مبدأ برنگشته است و هیچ خبری هم از سرنوشت آن کشتی و مسافران آن در دست نیست که در این حالت نیز بعد از گذشت آن مدت سه مثال که تلف شدن و از بین رفتن آن کشتی فرض و تلّقی می‌شود مدت آن سه سال مذکور در بند ۳ ماده ۱۰۲۰ قانون مدنی جهت صدور حکم موت فرضی آن شخص غائب (در مثال A) شروع می‌شود که وقتی سه سال تمام گذشت و هیچ خبری از زنده یا مرده بودن آن غائب (A) که سرنشین آن کشتی بوده است دریافت نشده با درخواست اشخاص ذینفع دادگاه حکم موت فرضی شخص A (سرنشین آن کشتی)را صادر خواهد کرد و بدنبال آن ورّاث و سایر افرادی که در اموال آن غائب حق و نفع دارند می‌توانند طبق قوانین و مقررات موجود حق خود را از اموال آن غائب مفقودالاثر (A= که حکم به موت فرضی او صادر شده است) وصول نمایند.

ماده ۱۰۲۲- اگر کسی در نتیجهٔ واقعه‌ای، به غیر آنچه در فقرهٔ ۲ و ۳ مادهٔ ۱۰۲۰ مذکور است، دچار خطر مرگ گشته و مَفْقُود شده و یا در طَیّارِه بوده و طَیّاره مَفْقُود شده باشد، وقتی می‌توان حکم مُوْتِ فَرْضی او را صادر نمود که پنج سال از تاریخ دچار شدن به خطر مرگ بگذرد، بدون این که خبری از حیات مَفْقُود رسیده باشد.

سؤال = اگر شخصی دچار حادثه‌ای مرگ‌بار به غیر از آنچه که در دو بند ۲ و ۳ ماده ۱۰۲۰ قانون مدنی بیان شده است، گردیده باشد و به سبب آن حادثه مفقود شده باشد گذشت چه مدت زمانی لازم است تا اینکه دادگاه حکم به موت فرضی آن شخص حادثه دیده صادر نماید؟

✍ **جواب** = براساس گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۲۲ وقتی که مدت پنج سال تمام از تاریخ دچار شدن آن شخص به آن حادثه مرگ بار گذشت بدون اینکه خبری از زنده بودن آن شخص برسد دادگاه می‌تواند حکم به موت فرضی آن شخص صادر نماید. بنابراین چنانچه شخص A سوار هواپیما بوده و آن هواپیما سقوط کرده است و هر چه تفحص و جستجو کردند اثری از او پیدا نکردند و یا اینکه آن هواپیما ربوده شد و هیچ خبری از زنده و یا مرده بودن وی (A) نرسید تا اینکه مدت پنج سال از آن حادثه مرگبار (همراه با خطر مرگ) گذشت در این حالت با درخواست ورّاث وی (A) و یا سایر افرادی که در اموال وی حق و نفع دارند دادگاه حکم موت فرضی وی را صادر می‌کند که طبق قوانین و مقررات مربوطه اموال وی بین ورّاث و سایر افراد ذینفع تقسیم خواهد شد. «به همان قانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۲۳- در مورد مواد ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ مَحْکَمِه وقتی می‌تواند حکم مُوْتِ فَرْضِی غایب را صادر نماید که در یکی از جَرایدِ محلّ و یکی از روزنامه‌های کَثیرُالِانْتِشارِ تهران اعلانی در سه دفعهٔ مُتَوالی هر کدام به فاصلهٔ یک ماه منتشر کرده و اشخاصی را که ممکن است از غایب خبری داشته باشند دعوت نماید که اگر خبر دارند به اطلاع مَحْکَمْه برسانند. هرگاه یک سال از تاریخ اولین اِعْلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود، حکم مُوْتِ فَرْضِی او داده می‌شود.

سؤال = انتشار آگهی (اعلان) در مورد غائب مفقودالاثر چگونه خواهد بود؟

✍ **جواب** = طبق گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۲۳ دادگاه (محکمه) زمانی می‌تواند در مورد مواد ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ حکم موت فرضی صادر نماید که در یکی از جراید محل و یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران اعلانی (آگهی) در سه دفعه متوالی (پشت سر هم) که هر کدام به فاصله یک ماه می‌باشد منتشر کند و در آن اعلان (آگهی) از اشخاصی که ممکن است از آن غائب اطلاعی داشته باشند دعوت نماید که به دادگاه (محکمه) جهت دادن اطلاعات خود رجوع کنند. آنگاه یک سال که از اولین نوبت انتشار آگهی (اعلان) گذشت و خبری از حیات (زنده بودن) آن غائب نرسید دادگاه حکم موت فرضی وی را صادر می‌کند. بنابراین در مورد ماده ۱۰۲۰ قانون مدنی چنانچه (طبق ۱ آن) شخص A ده سال تمام از غایب (ناپدید) شدنش گذشته و سن او از هفتاد و پنج سالگی گذشته باشد و یا اینکه طبق بند ۲ وی (A) مثلاً یکی از فرماندهان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران بوده و در زمان جنگ مفقود شده و سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بین دو کشور متخاصم (مانند ایران و عراق) گذشته باشد بدون اینکه خبری از زنده و یا مرده بودن وی برسد

و همچنین اگر جنگ پایان یافته ولی قرارداد صلح بسته نشده است و پنج سال تمام از تاریخ خاتمه یافتن جنگ گذشته است در حالی که هیچ خبری از زنده و یا مرده بودن وی نرسیده است و یا اینکه طبق بند ۳ همان ماده ۱۰۲۰ وی (A) با کشتی به مسافرت دریائی رفته و آن کشتی در سفر تلف شده و از بین رفته است و سه سال تمام از تاریخ تلف شدن آن کشتی گذشته است بدون اینکه خبری از زنده و یا مرده بودن وی (A) رسیده باشد در تمام این موارد محکمه (دادگاه) وقتی می‌تواند حکم موت فرضی وی را صادر کند که مطابق آنچه گفته شد قبل از صدور حکم در روزنامه آگهی (اعلان) منتشر نماید.

همچنین در مورد ماده ۱۰۲۱ قانون مدنی چنانچه مثلاً شخص A (طبق بند الف آن ماده) با کشتی در دریای خزر سفر کرده و یک سال از نرسیدن آن کشتی به مقصد گذشته و سه سال هم سپری شده و خبری از زنده یا مرده بودن وی (A) نرسیده باشد و یا اینکه وی (طبق بند ب ماده فوق) مثلاً مسافر با کشتی در اقیانوس هند بوده و از تاریخ حرکت آن کشتی دو سال تمام گذشته ولی آن کشتی به مقصد نرسیده است و سه سال دیگر هم گذشت و خبری از زنده و یا مرده بودن وی (A) نرسید و یا اینکه وی (طبق بند ج همان ماده) مثلاً با کشتی در اقیانوس اطلس به مسافرت رفته ولی سه سال تمام از تاریخ حرکت کشتی گذشته و هنوز به مقصد نرسیده است که در این صورت وقتی (طبق بند ۳ ماده ۱۰۳۰) سه سال دیگر هم گذشت و هیچ خبری از زنده و یا مرده بودن وی (A) دریافت نشد در تمام این موارد سه‌گانه (بندها الف و ب و ج ماده ۱۰۲۱ قانون مدنی) دادگاه وقتی می‌تواند اقدام به صدور حکم موت فرضی برای آن غائب مفقودالاثر نماید که ابتدائاً (طبق آنچه که شرح داده شد) در یکی از روزنامه‌های (جراید) محلّی و در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران آگهی (اعلانی) منتشر نماید مبنی بر اینکه هر کس از آن غائب مفقودالاثر (A) خبری دارد با مراجعه به دادگاه (محکمه) اطلاع و آگاهی خود را در اختیار دادگاه قرار دهد و وقتی که از تاریخ اولین اعلان و آگهی یک سال گذشت و هیچکس در این مورد اطلاعی در اختیار دادگاه نگذاشت آنوقت دادگاه حکم موت فرضی برای شخص A (غائب مفقودالاثر شده) صادر می‌نماید.

ماده ۱۰۲۴- اگر اشخاص متعدد در یک حادثه تَلَفْ شوند فَرْضْ بر این می‌شود که همه آن‌ها در آن واحد مرده‌اند. مفاد این ماده مانع از اجراء مقررات مواد ۸۷۳ و ۸۷۴ جلد اول این قانون نخواهد بود.

سؤال = چنانچه چند نفر که بین آنها توارث وجود دارد در یک حادثه تلف شده‌اند آیا از یکدیگر ارث می‌برند؟

جواب = براساس نظر قانونگذار در ماده فوق ۱۰۲۴ اگر چند نفر در یک حادثه‌ای مانند تصادف ماشین بمیرند که بین آنها توارث باشد یعنی از یکدیگر ارث برند و معلوم نباشد کدام یک از آنها زودتر مرده است تا آن دیگری (که بعداً مرده است) از وی (که قبلاً فوت کرده است) ارث ببرد در این صورت فرض بر این است که همه آن چند نفر در آن واحد (هم‌زمان) جان داده‌اند و در نتیجه هیچکدام از آن چند نفر از دیگری ارث نمی‌برد.

برای مثال اگر پدر و پسری که از نظر قانون ارث بین آن دو رابطه توارث وجود دارد یعنی هر کدام اول بمیرد آن دیگری از وی ارث می‌برد مسافر یک ماشین بوده باشند که آن ماشین تصادف کرده و آن پدر و پسر جان داده‌اند اما معلوم نیست که اول پدر مرده است و سپس پدرش جان داده تا اینکه آن پسر از اموال پدرش ارث برده باشد که سهم وی به وارث او (پسر) می‌رسد یا اینکه ابتداء آن پسر جان داده است و بعداً پدرش فوت کرده است تا اینکه آن پدر از اموال پسرش ارث برده باشد که آن سهم‌الارث به وراث وی (پدر) می‌رسد. بنابراین در چنین وضعیتی طبق اعلام قانونگذار در ماده فوق ۱۰۲۴ هیچکدام از آن پدر و پسر از دیگری ارث نمی‌برد چون که فرض بر مردن هر دو در یک زمان می‌باشد. آنگاه قانونگذار در پایان ماده فوق اضافه می‌کند که: «مفاد این ماده مانع از اجراء مقررات مواد ۸۷۳ و ۸۷۴ جلد اول این قانون نخواهد بود.» توضیح اینکه در ارتباط با مردن دو یا چند نفر در یک حادثه گاهی تاریخ و زمان فوت هیچکدام از آن دو نفر معلوم نیست که این صورت را ذکر کردیم و مثال هم زدیم (مثال پدر و پسر در اثر تصادف ماشین) و گفتیم که در چنین صورتی هیچکدام از آن دو نفر از یکدیگر ارث نمی‌برند آنگاه در همین صورت قانونگذار ضمن تصویب ماده ۸۷۳ دو استثناء قائل شده است که طبق هر کدام از آن دو استثناء آن دو نفری (مانند پدر و پسر که بین آنها توارث است) در یک تصادف حادثه‌ای جان داده‌اند از یکدیگر ارث می‌برند گرچه تاریخ فوت هر دو مجهول است که یک استثناء در مورد غرق شدن می‌باشد که طبق مفاد (ماده ۸۷۳ اگر مردن دو نفر در اثر غرق شدن در آن بوده باشد و معلوم نباشد که کدام یک از آن دو نفر زودتر در اثر غرق شدن جان داده است در این صورت هر دو از همدیگر ارث می‌برند که طبق مثال زده شده وقتی آن پدر و پسر غرق شدند و معلوم نیست کدام یک زودتر مرده‌اند تا آن دیگری از وی ارث ببرد در این صورت براساس این استثناء هم پدر از پسرش ارث می‌برد و هم آن پسر از پدرش ارث می‌برد.

استثناء دوم در مورد جان دادن چند نفر زیر آور (هدم = ویران و ریزش کردن بنا) می‌باشد که در این مورد از استثناء هم اگر مثلاً پدر و پسر (که بین آن دو رابطه توارث وجود دارد) در اثر زلزله و ویران شدن ساختمان بر سر آنها جان داده باشند که معلوم نیست کدام یک از آن دو زودتر مرده است تا اینکه آن دیگری (که بعداً جان داده است) از وی ارث ببرد طبق این استثناء مذکور در ماده ۸۷۳ قانون مدنی هر کدامشان از دیگری ارث می‌برد که بنابراین هم پدر از پسرش ارث می‌برد و هم پسر از پدرش ارث می‌برد هر چند که معلوم نشود کدام یک اول جان داده است.

اما مفاد ماده ۸۷۴ قانون مدنی راجع به این مطلب است که اگر مثلاً دو نفر که رابطه توارث (از یکدیگر ارث بردن) بینشان وجود دارد در یک حادثه‌ای مثل سقوط هواپیما بمیرند و فقط تاریخ فوت یکی از آن دو معلوم باشد ولی زمان فوت آن دیگری معلوم نیست که قبل از فوت وی بوده است یا بعد از وی مرده است که در این صورت آن یکی که تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری که تاریخ فوتش معلوم است ارث می‌برد و آن یکی که تاریخ فوتش معلوم است از آن دیگری که تاریخ فوتش مجهول است ارث نمی‌برد. بنابراین اگر مثلاً پدر و پسر هر دو در حادثه سقوط هواپیما جان داده باشند و معلوم شد که آن پسر در ساعت ۸ صبح مورخ ۱۳۶۰/۴/۲ جان داده است ولی معلوم نشد که زمان جان دادن پدرش قبل از زمان فوت پسرش بوده است (تا اینکه پسرش از وی ارث ببرد) و یا اینکه بعد از فوت پسرش بوده است (تا اینکه او از پسرش ارث ببرد) و یا اینکه بعد از فوت پسرش بوده است (تا اینکه او از پسرش ارث ببرد) در این حالت آن پدر (که تاریخ فوتش مجهول است) از پسرش (که تاریخ فوت او معلوم است) ارث می‌برد و ارث بردن پدر در این صورت (با توجه به اینکه وی هم مانند پسرش جان داده است) این است که سهم الارث وی به ورّاث او (پدر) می‌رسد.

ماده ۱۰۲۵- وُرّاثِ غایب مَفْقُودُالاَثَرْ می‌توانند قبل از صدور حکم مُوْتِ فَرْضِیِ او نیز از مَحْکَمِه تقاضا نمایند که دارایی او را به تصرف آن‌ها بدهد، مَشْروطِ بر این که اولاً غایب مزبور کسی را برای اداره کردن اموال خود معیَّن نکرده باشد و ثانیاً دو سال تمام از آخرین خبر غایب گذشته باشد، بدون این که حیات یا مَماتِ او معلوم باشد. در مورد این ماده رعایت مادهٔ ۱۰۲۳راجع به اِعلان مدت یک سال حَتْمی است.

سؤال = آیا ورّاث غایب مفقودالاثر می‌توانند قبل از صدور حکم موت فرضی (برای آن غائب مفقودالاثر) از دادگاه درخواست کنند تا اینکه اموال آن غائب را در اختیار و تصرف آنها بگذارد؟

جواب = بلی در مورد پرسش فوق قانونگذار در ضمن تصویب ماده ۱۰۲۵ قانون مدنی اعلام کرده که وراث غائب مفقودالاثر قبل از اینکه زمان صدور حکم موت فرضی برای غائب مفقودالاثر فرا برسد می‌توانند با مراجعه به دادگاه (محکمه) درخواست کنند تا اینکه اموال آن غائب را در اختیار و تصرف آنها بگذارد تا اینکه آنها (وراث) خودشان آن اموال را اداره کنند تا اینکه مدت لازم قانونی جهت صدور حکم موت فرضی بگذرد و زمانی که دادگاه اقدام به صدور حکم موت فرضی نمود آنان (ورثه) اقدام به تقسیم کردن آن اموال بین خودشان و سایر افراد ذینفع (طلبکاران و ...) نمایند، بشرط اینکه اولاً آن غائب مفقودالاثر شده کسی را برای اداره کردن اموال خود تعیین نکرده باشد و ثانیاً دو سال تمام از آخرین خبری که از آن غائب در دست بوده (و بعد از آن غائب و مفقودالاثر شده) گذشته باشد. طبق حجیّت و دلالت مفهوم مخالف این دو شرط مذکور چنانچه آن غائب قبل از غائب و ناپدید شدن شخصی را برای اداره کردن اموالش تعیین کرده باشد و یا اینکه دو سال تمام از آخرین خبر دریافت شده از زنده بودن آن غائب نگذشته باشد وراث آن غائب حق ندارند از دادگاه چنین درخواستی نمایند. آنگاه قانونگذار در پایان ماده فوق بیان می‌کند: «در مورد این ماده رعایت ماده ۱۰۲۳ راجع به اعلان مدت یک سال حتمی است.» به این معنی که علاوه بر اینکه باید مدت دو سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از زنده بودن (حیات) آن غائب دریافت شده بوده گذشته باشد برای اینکه دادگاه (محکمه) اموال آن غائب را به تصرف و اختیار وراث آن غائب بدهد باید دادگاه در یکی از روزنامه‌های (جراید) محلی و در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران اعلانی (آگهی) در سه نوبت متوالی (پشت سر هم) و هر کدام به فاصله یک ماه منتشر نماید و وقتی که یک سال تمام از تاریخ اولین نوبت آن اعلان گذشت آنگاه دادگاه [با رعایت شرط دیگر (عدم تعیین شخص برای ادارهٔ آن اموال توسط خود غائب مفقودالاثر] آن اموال را در اختیار و تصرف وراث آن غائب می‌گذارد قبل از اینکه جهت اطلاع بیشتر راجع به مفاد ماده فوق ۱۰۲۵ مواد ۱۳۶ تا ۱۴۰ قانون امور حسبی را ملاحظه نموده و مورد بررسی قرار دهیم برای مطالب گفته می‌توان این طور مثال زد که شخص A در یک مسافرت زمینی به مقصد یکی از کشورهای همسایه ایران مفقود و ناپدید می‌گردد و طبق بند ۱ ماده ۱۰۲۰ قانون مدنی ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از زنده بودن او در دست بوده است گذشته که در این مدت هیچگونه اطلاعی از زنده و یا مرده بودن وی دریافت نشده است و زمانی که شخص A غایب شده بود پنجاه و هشت سال داشته است و با محاسبه این ده سال اکنون برفرض که زنده باشد سن او ۶۸ شصت و هشت سال می‌باشد ولی چون طبق همان بند ۱ از ماده ۱۰۲۰ باید بعد از گذشت ده سال تمام از زمان ناپدید شدن وی سن او از ۷۵ هفتاد و پنج سال

بیشتر باشد تا اینکه دادگاه (با درخواست وراث و یا سایر افراد ذینفع) حکم موت فرضی برای وی صادر کند تا اینکه اموال بین وراث و سایر افراد ذینفع (مانند طلبکاران) تقسیم شود و در اینجا (طبق مثال) هفت سال دیگر باید بگذرد تا اینکه ورثه (با صدور حکم موت فرضی) به آن اموال برسند، آن وراث تصمیم می‌گیرند که قبل از گذشت آن هفت سال باقیمانده، از دادگاه درخواست کنند تا اموال آن غائب مفقودالاثر (=A که مثلاً پدر آنان می‌باشد) را جهت اداره و نگهداری کردن در اختیار و تصرف خود بگیرند که در این حالت با وجود احراز دو شرط مذکور در ماده ۱۰۲۵ قانون مدنی وقتی که دادگاه (محکمه) اقدام به انتشار آگهی (اعلان) در یکی از روزنامه‌های (جراید) محلی و در یک روزنامه کثیرالانتشار تهران نمود و یک سال هم از تاریخ آخرین اعلان گذشت آنگاه وقتی که هیچ خبری از زنده و یا مرده بودن وی (A) دریافت نشد براساس درخواست وراث دادگاه اموال آن غائب مفقودالاثر (A) را جهت اداره شدن در اختیار آنان می‌گذارد. فصل سوم قانون امور حسبی تحت عنوان «دادن اموال بطور موقت به تصرف ورثه» دارای هفده ماده از ۱۳۶ تا ۱۵۲ می‌باشد که به بررسی ۵ پنج مادهٔ آن از ۱۳۶ تا ۱۴۰ که مرتبط با موضوع مورد بحث است می‌پردازیم:

ماده ۱۳۶ قانون امور حسبی به موضوع گذشت مدت دو سال تمام از تاریخ آخرین خبر پیرامون زنده بودن آن غائب اشاره نموده و چنین می‌گوید «بعد از گذشتن دو سال تمام از آخرین خبر غائب ورثهٔ او می‌توانند از دادگاه درخواست کنند که دارایی غایب به تصرف آن‌ها داده شود.»

همچنین قانونگذار در ماده ۱۳۷ قانون امور حسبی به خصوصیات و جزئیات آن درخواست (مبنی بر در تصرف گرفتن اموال آن غائب مفقودالاثر) پرداخته و چنین اظهار می‌داد:

«درخواست باید کتبی و مشتمل بر امور زیر باشد: ۱- نام و مشخصات درخواست کننده ۲- مشخصات غائب ۳- تاریخ غیبت ۴- ادله و جهاتی که به موجب آن درخواست کننده حق این درخواست را برای خود قایل است.» طبق بند ۴ ماده فوق ۱۳۷ براساس مثال زده شده وقتی که وراث شخص A (غائب و مفقودالاثر) از دادگاه درخواست می‌کنند که اموال آن شخص غائب (A که مثلاً پدر آنهاست) را در اختیار آنان (وراث) قرار دهد باید در آن درخواست خود دلایلی را که بر مبنای آن دلائل چنین درخواستی نموده‌اند را ثبت و ذکر نمایند که مثلاً در درخواست خود بنویسند که مکان کنونی نگهداری اموال پدرشان (A غائب مفقودالاثر) مورد اطمینان نمی‌باشد و همچنین شخصی که اکنون عهده‌دار نگهداری کردن آن اموال می‌باشد به دلایل ... مورد اعتماد نمی‌باشد.

همچنین قانونگذار در ماده ۱۳۸ قانون امور حسبی به اقداماتی که دادگاه بعد از دریافت درخواست وراث آن غائب مفقودالاثر انجام خواهد داد پرداخته و در این زمینه می‌گوید: «پس از وصول

درخواست نامه دادگاه با حضور درخواست کننده و دادستان به دلایل درخواست رسیدگی می‌نماید و نیز راجع به اقامتگاه غائب و تاریخ غیبت و معلوم نبودن محل او بازجویی لازم نموده و در صورت احراز صلاحیت درخواست کننده آگهی مشتمل بر درخواست نامبرده و دعوت اشخاصی که از غایب اطلاعی دارند برای اظهار اطلاع به دادگاه ترتیب می‌دهد.» منظور از «احراز صلاحیت درخواست کننده» این است که برای دادگاه معلوم و ثابت شود که طبق مثال ورّاث شخص A که غائب مفقودالاثر شده است صلاحیت و توانایی و شایستگی اداره اموال آن غائب (A) را دارند که آنگاه دادگاه اقدام به انتشار آگهی راجع به آن غائب مفقودالاثر می‌نماید.

قانونگذار ضمن تصویب ماده ۱۳۹ قانون امور حسبی به موضوع چگونگی انتشار آگهی (اعلان) در روزنامه‌ها راجع به آن غائب مفقودالاثر پرداخته و چنین اظهار می‌دارد: «آگهی مذکور فوق در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه منتشر می‌شود و یک سال از تاریخ نشر آخرین آگهی در صورت وجود شرایط مذکور در ماده ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ قانون مدنی اموال غائب به تصرف ورثه او داده می‌شود.» منظور از شرایط مذکور در ماده ۱۰۳۵ قانون مدنی این است که اولاً آن غائب مفقودالاثر کسی را برای اداره اموالش تعیین نکرده باشد و ثانیاً دو سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از زنده بودن وی دریافت شده است گذشته باشد بدون اینکه در فاصله این مدت از زنده یا مرده بودن وی خبری رسیده باشد. و منظور از شرایط مذکور در ماده ۱۰۲۶ قانون مدنی این است که ورّاث (که تقاضای تحویل گرفتن اموال آن غائب را جهت اداره و نگهداری کردن آن دارند) باید ضامن و یا تضمینات کافی دیگری بدهند که در صورت برگشتن آن غائب (که در مثال مثلاً آن غائب پدر آن ورّاث می‌باشد) و یا در صورتی که اشخاص ثالث حقی بر اموال او داشته باشند از عهده اموال و یا حق آن اشخاص ثالث برآیند و آن تضمینات باید تا زمان صدور حکم موت فرضی نزد دادگاه باقی بماند.

آنگاه قانونگذار ضمن تصویب ماده ۱۴۰ قانون امور حسبی به موردی اشاره می‌کند که با وجود اینکه ورّاث آن غائب درخواست تحویل گرفتن آن اموال را جهت اینکه خودشان آن را نگهداری کنند نموده باشند دادگاه اموال آن غائب را در اختیار آنها نمی‌گذارد و آن در صورتی است که شخص غائب مفقودالاثر قبل از ناپدید شدن برای ادارهٔ اموالش شخصی را معین کرده باشد و آن شخص فوت کند و یا اینکه به دلیلی صلاحیت قانونی‌اش را برای ادارهٔ آن اموال شخص غائب از دست بدهد که در این صورتها اموال آن غائب در اختیار و تصرف ورّاث (جهت نگهداری و اداره کردن) گذاشته نمی‌شود بلکه دادگاه یک نفر امین به جای وی تعیین می‌نماید تا آن اموال را اداره نماید تا اینکه زمان صدور حکم موت فرضی فرا رسد و دادگاه حکم به موت فرضی آن غائب مفقودالاثر صادر نماید آنگاه اموال آن

غائب در اختیار ورّاث آن غائب قرار می‌گیرد از این رو اگر مثلاً شخص A قبل از ناپدید شدن، شخصی بنام B برای اداره اموال خود تعیین کرده باشد آنگاه وی B از دنیا برود و یا اینکه به دلیلی صلاحیت خود را جهت اداره کردن آن اموال از دست بدهد در این حالت دادگاه بجای وی یک امین تعیین می‌کند تا به اداره آن اموال بپردازد و آن اموال به ورّاث شخص A داده نمی‌شود.

ماده ۱۰۲۶- در مورد مادهٔ قبل، وُرّاثْ باید ضامن و یا تَضْمیناتِ کافیهٔ دیگر بدهند تا در صورت مُراجِعَتِ غایب و یا در صورتی که اشخاص ثالِثْ حقی بر اموال او داشته باشند از عهدهٔ اموال و یا حق اشخاص ثالِث برآیند؛ تَضْمیناتِ مزبور تا موقع صدور حکم مُوْتِ فَرْضی غایب باقی خواهد بود.

سؤال = منظور از اینکه در ارتباط با ماده قبل ۱۰۲۵ ورّاث باید تضمینات کافی و یا ضامن بدهند چیست؟

جواب = منظور این است که وقتی ورّاث آن غائب مفقودالاثر قبل از رسیدن زمان حکم موت فرضی از دادگاه درخواست کنند تا اینکه اموال آن غائب مفقودالاثر (جهت اداره شدن) در اختیار آنها گذاشته شود که طبق مثال وقتی ورّاث (مثلاً فرزندان) شخص A قبل از رسیدن زمان صدور حکم موت فرضی نسبت به A از دادگاه درخواست کنند که اموال آن غائب را در اختیار آنها بگذارد و دادگاه درخواست آنها ر ا بررسی نموده و به این نتیجه رسید که آن ورّاث شایستگی تحویل و در اختیار گرفتن اموال پدر غائب و مفقودالاثر خود را دارند در این صورت آن ورّاث باید به دادگاه ضامن بدهند و یا اینکه باید سایر تضمینات از قبیل اوراق بهادار و اسناد و ... به دادگاه بدهند که آن تضمینات تا آخر مدت قانونی نزد دادگاه باقی می‌ماند تا اینکه چنانچه آن غائب (در مثال پدر ورّاث) برگشت و یا اینکه اشخاص ثالثی پیدا شدند که ادعاء حقوقی نسبت به آن اموال غائب نمودند و در ادعای خود صادق بودند آن ورّاث به وسیله ضامن و تضمیناتی که داده است از عهده حقوق آنها برآیند. و همان طوری که گفته‌اند تضمیناتی که وراث در این رابطه به دادگاه می‌دهند تا زمانی صدور حکم موت فرضی برای آن غائب مفقودالاثر (در مثال A) نزد دادگاه باقی می‌ماند و بعد از اینکه زمان صدور حکم موت فرضی فرا رسید و دادگاه با درخواست ورّاث غائب مفقودالاثر (در مثال A) حکم موت فرضی را صادر نمود تضمینات ورّاث به آنها برگردانده خواهد شد (البته در مورد اینکه چنانچه بعد از صدور حکم موت فرضی راجع به غائب مفقودالاثر (در مثال شخصی A) و دادن اموال آن غائب به ورّاث وی آن غائب (در مثال A) پیدا شده و مراجعت نمود وظیفه ورّاث وی که اموال او را تحویل گرفته‌اند چیست در ماده بعدی به آن پرداخته شده است که از نظر حقوقی و قانونی در چنین

صورتی ورّاث آن غائب باید آنچه که از آن اموال باقی مانده است به آن غائب که اکنون برگشته است (در مثال به A که پدرشان می‌باشد برگردانند.) «جهت مطالعات بیشتر به کتاب قانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۲۷- بعد از صدور حکم فوت فَرْضِی نیز، اگر غایب پیدا شود، کسانی که اموال او را به عنوان وِراثَتْ تَصَرُّفْ کرده‌اند باید آنچه را که از اَعیانْ یا عِوَضْ و یا منافع اموال مزبور حین پیدا شدن غایب موجود می‌باشد مُسْتَرَدْ دارند.

سؤال = چنانچه بعد از صدور حکم موت فرضی راجع به غائب مفقودالاثر که ورّاث، اموال آن غائب را در اختیار و تصرف خود گرفتند آن غائب پیدا شده و برگشت ورّاث نسبت به اموالی که تصرف کرده‌اند چه وظیفه‌ای دارند؟

جواب = در جواب پرسش مطرح شده قانونگذار ضمن تصویب ماده ۱۰۲۷ قانون مدنی اعلام نموده که اگر بعد از صدور حکم موت فرضی آن غائب پیدا شد و مراجعت نمود ورّاث باید آنچه را که از اعیان (کالاها و اجناس) و یا عوض آنها (مثل قیمت آن اجناس فروخته شده) و یا منافع آن اموال مانند اجاره بهاء خانه اجاره داده شده و یا منافع اموال مثل میوه‌های درختان و بچه‌های گوسفندان که هر کدام از این اموال متعلق به آن غائب هنگام پیدا شدن وی موجود باشد ورّاث باید آن را به آن غائب که الان برگشته است برگردانند. بنابراین وقتی که بنا به درخواست ورّاث شخص A که غایب و مفقود الاثر شده دادگاه حکم موت فرضی وی را صادر نمود و ورّاث وی اموال او را در اختیار و تصرف خود گرفته و تصرف نموده و آنها را بین خودشان تقسیم نمودند (البته طبق قوانین و مقررات ارث و وصیّت و ... آن اموال را بین خودشان تقسیم کردند) که بخشی از آن اموال کالاهای گوناگونی مانند لوازم خانگی و وسایل نقلیه (اعیان) می‌باشد و قسمت دیگر آن اجاره بهاء املاکی مانند زمین و خانه و مغازه و یا قیمت فروش این املاک و غیر اینها می‌باشد که بلحاظ حقوقی به آنها (اجاره بهاء و قیمت) عوض گفته می‌شود که در دست ورّاث می‌باشد و بخشی دیگر از آن اموال چیزهایی مانند میوه‌های درختان و بچه‌های متولد شده از حیواناتی مانند گاو و گوسفند می‌باشد که در دست ورّاث است که در چنین وضعیتی (که شخص A که غائب مفقودالاثر بوده و حکم موت فرضی درباره آن صادر شده است برمی‌گردد) هر کدام از این اموال در اختیار ورّاث باشد (یعنی هنگام مراجعت شخص A باقی و موجود بوده باشد) باید به او برگردانده شود.

طبق حجیت مفهوم مخالف مطلب گفته شده آنچه که از اموال مذکور (اعیان و عوض و منافع) متعلق به شخص غایب مفقودالاثر (در مثال A) در دست و اختیار ورّاث بوده است و به مصرف رسیده و یا از بین رفته است هنگام مراجعت آن شخص غائب وی حقی نسبت به آن مقدار (مصرف شده و یا تلف شده) نداشته و نمی تواند ادعای جبران خسارت نماید و ورّاث نسبت به آن مقدار (مصرف و یا تلف شده) از اموال آن شخص غائب مراجعت کننده مسئولیتی و ضمانتی ندارند زیرا با وجود مجوّز قانونی آن اموال را در اختیار داشته‌اند (صدور حکم موت فرضی).

ماده ۱۰۲۸- امینی که برای اداره کردن اموال غایب مَفْقُودُالاَثَرْ معیَّن می‌شود باید نَفَقهٔ زوجهٔ دایم یا مُنْقَطِعِه که مدت او نگذشته و نَفَقهٔ او را زوج تعهُّد کرده باشد و اولاد غایب را از دارایی غایب تَأدِیه نماید؛ در صورت اختلاف در میزان نَفَقِه، تعیین آن به عهدهٔ مَحْکَمِه است.

سؤال = امین از اموال شخص غائب نفقه چه افرادی را پرداخت می کند؟

جواب = طبق گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۲۸ امینی که برای اداره کردن اموال شخص غایب مفقودالاثر تعیین می‌گردد مکلف است از اموال آن غائب مفقودالاثر نفقه (خرجی) همسر (زوجه) دائمی شخص غائب و نفقه (خرجی) همسر موقت (منقطعه) او را که مدت آن ازدواج تمام نشده و شرط شده که زوج (شوهر) نفقه وی را بپردازد و همچنین نفقه (خرجی) فرزندان آن غائب مفقودالاثر را بپردازد و در صورتی که در موضوع مقدار و چگونگی پرداخت نفقه بین این افراد (همسر دائمی یا موقت و فرزندان غائب) و امین اختلاف شد باید به نظر و رأی دادگاه (محکمه) عمل شود. بنابراین طبق مثال زده شده وقتی شخص A که دارای زن و فرزندانی می‌باشد و در یک سفر ناپدید و مفقود شده است و دادگاه (محکمه) برای اداره شدن اموال وی یک امین تعیین نموده است آن امین طبق قانون (ماده ۱۰۲۸ قانون مدنی) مکلف و موظف است که از اموال و دارایی وی (A) نفقه و خرجی همسر دائمی او را بپردازد و چنانچه شخص A همسر موقت (منقطعه) داشته باشد و ضمن عقد ازدواج شرط شده باشد که شوهر (A) نفقه وی (همسر موقت) را باید بپردازد در این صورت نیز امین مکلف است که نفقه آن همسر موقت را از اموال وی (A) بپردازد. همان طوری که وقتی شخص A فرزندانی دارد که نفقه (خرجی) آنها بر عهده پدرشان (A) می‌باشد امین نفقه آن فرزندان را نیز از اموال پدرشان (A= غائب) می‌پردازد و چنانچه بین هر یک از این افراد (همسر دائمی یا موقت و فرزندان) و امین در مورد مقدار و چگونگی پرداخت نفقه اختلاف صورت گرفت باید به نظر دادگاه (محکمه) عمل شود.

ماده ۱۰۲۹- هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مَفْقُودُالاَثَر باشد، زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند. در این صورت، با رعایت مادهٔ ۱۰۲۳، حاکم او را طلاق می‌دهد.

سؤال = آیا زن غایب مفقودالاثر می‌تواند درخواست طلاق نماید؟

جواب = بلی طبق گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۲۹ وقتی شخصی به مدت چهار سال تمام غایب مفقودالاثر شده باشد زن او می‌تواند از دادگاه درخواست طلاق نماید که در این صورت حاکم با رعایت ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی آن زن را طلاق می‌دهد. منظور از رعایت کردن مفاد ۱۰۲۲ قانون مدنی این است که دادگاه باید قبل از طلاق دادن آن زن (همسر شخص غایب مفقودالاثر) در یکی از جراید (روزنامه‌های) محلی و در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران اعلانی (آگهی) در سه دفعه متوالی (پشت سر هم و بدون فاصله) هر کدام به فاصله یک ماه منتشر کند و از اشخاصی که ممکن است از آن غائب مفقودالاثر خبری داشته باشند دعوت نماید تا با حاضر شدن در دادگاه به اطلاع دادگاه (محکمه)برساند، و اگر بعد از انتشار این اعلان‌ها (آگهی‌ها) یک سال از تاریخ اولین آگهی گذشت و خبری از زنده بودن آن غایب نرسید آنگاه حاکم با درخواست آن زن، وی را طلاق می‌دهد. بنابراین چنانچه مثلاً شخص A که دارای یک همسر دائمی می‌باشد در یک مسافرت ناپدید و مفقودالاثر شده است چنانچه طبق ماده فوق ۱۰۲۹ چهار سال تمام از تاریخ ناپدید شدنش گذشته باشد و همسر وی قصد داشته باشد از وی طلاق بگیرد می‌تواند با مراجعه به دادگاه (محکمه) درخواست طلاق نماید اما (همان طوری که گفته شد) حاکم باید قبل از طلاق دادن آن زن طبق مفاد ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی اقدام به انتشار اعلان (آگهی) در یکی از جراید (روزنامه‌های) محلی و در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار تهران در سه دفعه متوالی (پشت سر هم) که هر کدام با فاصله یک ماه باشد بنماید که هرگاه یک سال از تاریخ اولین اعلان (آگهی) گذشت و (طبق دعوتی که از افراد در آن آگهی‌ها (اعلان‌ها) شده بود که اگر خبری از آن فرد غایب مفقودالاثر (A) دارند به اطلاع دادگاه برسانند) هیچکس بعد از انتشار آن اعلان‌ها (آگهی‌ها) خبری از زنده بودن آن شخص ناپدید شده (A) به دادگاه نداد و یک سال تمام از تاریخ اولین اعلان (آگهی) گذشت آنگاه حاکم می‌تواند با درخواست آن زن (همسر A) وی را طلاق بدهد. اکنون با ملاحظه مطالب بیان شده دو نکته را اضافه می‌کنیم:

■ ۱- نکته اول را به بیان این مطلب اختصاص می‌دهیم که در آن صورتی که زن آن شخص غائب مثلاً همسر شخص A که غائب و مفقودالاثر شده است درخواست طلاق گرفتن از دادگاه می‌نماید به صرف اینکه بعد از گذشت مدت قانونی از تاریخ غایب شدن آن شخص که مدت آن مفصلاً ضمن مواد

گذشته بیان شد و دادگاه حکم موت فرضی راجع به آن غائب (A) صادر نمـود در ایـن حالـت آن زن بـا صدور آن حکم طلاق داده نمی‌شود و از شوهرش جدا نمی‌گردد بلکه برای حصـول طـلاق و جـدایی آن زن و مرد غائب از همدیگر نیاز به خواندن صیغه طلاق در حضور دو فرد عادل می‌باشـد. بنـابراین وقتـی که طبق مثال شخص A غایب مفقودالاثر گردید و همسر وی با مراجعـه بـه دادگـاه درخواسـت طـلاق نمود نمایندهٔ دادگاه با دو نفر شاهد در دفتر طلاق حاضر مـی‌شـوند تـا اینکـه آن خـانم (همسـر A) در حضور دو شاهد عادل طـلاق داده شـود و حضـور دو شـاهد عـادل بـرای صـحت طـلاق الزامـی اسـت. «پیرامون این موضوع به کاتوزیان، دکتر ناصر، کتاب خانواده، جلد ۱، شماره ۲۲ رجوع کنید.»

■ ۲- نکته دوم را به بررسی یک پرسش و پاسخ به آن اختصاص می‌دهیم و آن پرسـش ایـن اسـت که گرچه گفته شد طبق ماده فوق ۱۰۲۹ که وقتی مدت چهار سال تمـام از تـاریخ ناپدیـد شـدن آن شخص غائب مفقودالاثر گذشت آنگاه همسر وی می‌تواند از دادگـاه درخواسـت طـلاق نمایـد اکنـون می‌گوییم آیا اگر آن زن در شرایط سختی قرار گرفته باشد که تحمل سپری شدن چهـار سـال تمـام بدون داشتن یک شوهر از جنبه‌های شرافتی و روحی و جسمی به او ضرر و زیان جدّی وارد مـی‌کنـد و وی (آن زن) ناچار است برای جلوگیری کردن از ورود آن ضرر و زیان قبل از گذشت آن چهار سـال از شوهر غایب و مفقودالاثر خود طـلاق بگیـرد و بـا مـرد دیگـری ازدواج نمایـد آیـا قانوناً مـی‌توانـد درخواست طلاق را پیش از سپری شدن مدت چهار سال تمام بدهد و آیا دادگاه مجـاز اسـت کـه بـه این خواسته وی پاسخ مثبت بدهد؟ جواب داده شده که بلی رویّـه قضـایی طـلاق گـرفتن زن غائـب مفقودالاثر را قبل از تمام شدن مدت چهار سال پذیرفته است در همین رابطه برای مطالعه بیشـتر بـه رأی شماره ۳۵-۶۳/۱۱/۱۳ شعبه ۱۰۵ دادگاه مدنی خاصـی در مـورد زنـی کـه شـوهر او بـه هنگـام جنگ مفقود شده بوده است و درخواست طلاق نموده است رجوع شود. «در این مـورد بـه کاتوزیـان، دکتر ناصر، کتاب خانواده، جلد ۱، شماره ۲۲۲ رجوع کنید.»

ماده ۱۰۳۰- اگر شخص غایب پس از وقوع طلاق و قبل از اِنْقِضای مـدت عِـدّه مُراجِعَـت نمایـد، نسبت به طلاق حقّ رُجُوع دارد، ولی بعد از اِنْقِضای مدت مزبور حقّ رُجُوعْ ندارد.

سؤال = چنانچه همسر شخص غائب مفقودالاثر طلاق گرفـت و آن شـخص غائـب پیـدا شـده و مراجعت نمود آیا حق رجوع به آن زن را دارد؟

✍ **جواب** =بلی در یک صورت آن شخص غائب بعد از مراجعه حق رجوع به آن زن (همسرش که طـلاق گرفته است) را دارد و آن در صورتی است که هنوز عدّه آن زن تمام نشده باشد که معلوم می‌شود کـه

این طلاق از اقسام طلاق‌های رجعی است که تا عده طلاق زن مطلقه در طلاق رجعی تمام نشده است شوهر حق مراجعه به آن زن و از سر گرفتن زندگی مشترک را دارد.

بنابراین چنانچه آن شخص A (غائب مفقودالاثر طبق مثال) بعد از تمام شدن (انقضاء) عدّه آن زن رجوع کند آن رجوع فایده‌ای ندارد و از نظر شرعی و حقوقی مؤثر نمی‌باشد چون که آن رجوع بعد از تمام شدن عده باطل است. اکنون در پایان شرح و توضیح ماده فوق ۱۰۳۰ نکته‌ای را در ارتباط با موضوع عدّه آن زن مطلقهٔ شخص غائب مفقودالاثر اضافه می‌کنیم و آن اینکه مدت عده این طلاق (در مورد طلاق گرفتن زن غائب مفقودالاثر) برخلاف طلاق‌های رجعی دیگر به اندازه مدت عدّه وفات (چهار ماه و ده روز) می‌باشد در حالی که عده طلاق کمتر از این مقدار می‌باشد. از این رو طبق مثال زده شده وقتی که زن آن شخص غائب و مفقودالاثر (A) از دادگاه (محکمه) درخواست طلاق نموده و از شوهر ناپدید شده‌اش جدا می‌گردد باید از تاریخ وقوع طلاق به مدت چهار ماه و ده روز (که عده زنی است که شوهرش مرده است) عده نگه داشته و از شوهر کردن خودداری کند تا این مدت به پایان برسد آنگاه می‌تواند شوهر کند. از مقدار عدهٔ چنین زن مطلقه‌ای این مطلب فهمیده می‌شود که از طرفی چون این خانم طلاق داده شده است پس صحیح است که به آن عده عدهٔ طلاق گفته شود و از طرفی دیگر چون فرض این است که شوهر آن زن که ناپدید شده است حکم به مردن وی می‌شود (و به همین دلیل است که وقتی دادگاه حکم به موت فرضی آن غائب صادر می‌کند اموال وی بین ورّاث او و سایر کسانی که در آن حق دارند (مانند موصی له = کسی که به نفع او وصیت شده است تقسیم می‌شود) مقدار زمان و مدت آن عده به اندازهٔ مدت عدّه وفات است که زن بعد از فوت شوهرش عده نگه داشته و در آن مدت از شوهر کردن خودداری می‌کند. «در این باره به کاتوزیان، دکتر ناصر، کتاب خانواده، جلد ۱، شماره ۳۰۱ رجوع شود.»

کتاب ششم: در قرابت

۱۰۳۱- قَرابَتْ بر دو قِسْمْ است: قَرابَتْ نَسَبی و قَرابَتِ سَبَبی.

سؤال = خویشاوندی و فامیلی که معنای قرابت می باشد چند قسم است؟

جواب = براساس نظر قانونگذار در مادۀ فوق ۱۰۳۱ خویشاوندی و فامیلی (قرابت) به دو قسم نسبی (تولدی) و سببی (ازدواجی) تقسیم می‌شود. برای مثال رابطه خویشاوندی مادر شخص A با فرزندش (B) یک رابطه خویشاوندی (قرابت) تولدی می باشد زیرا شخص A از آن مادر متولد شده است و آنگاه که شخص A بالغ شده و ازدواج نمود مادر زن او با وی دارای نسبت (قرابت) خویشاوندی شده که به دلیل آن ازدواج رابطه خویشاوندی (قرابت) بین شخص A و مادر زن وی بوجود آمده است و اسم آن را رابطه خویشاوندی (قرابت) سببی گذاشته‌اند. «جهت مطالعات بیشتر به کتاب تقویان، دکتر سیدعلی‌اکبر، قانون مدنی به زبان عامه مراجعه نمایید.»

ماده ۱۰۳۲- قرابَتِ نَسَبی به ترتیب طبقات ذیل است:

طبقۀ اول- پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد؛

طبقۀ دوم- اَجْداد و برادر و خواهر و اولاد آن‌ها؛

طبقۀ سوم- اَعْمام و عَمّات و اَخْوال و خالات و اولاد آن‌ها.

در هر طبقه درجات قُرْبْ و بُعْدِ قَرابَتِ نَسَبی به عِدّۀ نسل‌ها در آن طبقه معیَّن می‌گردد: مثلاً در طبقۀ اول، قَرابَتِ پدر و مادر با اولاد در درجۀ اول و نسبت به اولاد اولاد در درجۀ دوم خواهد بود؛ و هکَذا در طبقۀ دوم، قَرابَتِ برادر و خواهر و جَدّ و جَدّه در درجۀ اول از طبقۀ دوم و اولاد برادر و

خواهر و جَدّ پدر در درجهٔ دوم از طبقهٔ دوم خواهد بود؛ و در طبقهٔ سوم، قَرابَتِ عمو و دایی و عمه و خاله در درجهٔ اول از طبقهٔ سوم و درجهٔ اولاد آن‌ها در درجهٔ دوم از آن طبقه است.

سؤال = رابطه خویشاوندی (قرابت) از نظر اولویت به چند دسته (طبقه) تقسیم می شود؟

جواب = قانونگذار رابطه خویشاوندی و فامیلی (قرابت) را بلحاظ اولویت و درجه نزدیک بودن به آن افراد (خویشان) به انسان به سه دسته (طبقه) تقسیم نموده است که عبارتند از: طبقه اول: پدر و مادر و اولاد و اولاد. طبقه دوم: اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها. طبقه سوم: اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد آنها.

همان طوری که از مشاهده این اولویت و درجه بندی به خوبی نمایان است این طبقه‌بندی همان طبقه‌بندی اقوام و خویشان برای ارث بردن از یک دیگر می‌باشد و در کتاب ارث بصورت مشروح و مفصّل بیان شده است. در مورد طبقه دوم که تعبیر به «اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها» شده است کلمه اجداد که جمع جدّ (به معنای پدربزرگ) می‌باشد در اینجا هم منظور از آن جدّ (پدربزرگ) و هم جدّه (مادربزرگ) می‌باشد که اجداد را در اینجا به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها معنی می‌کنیم. در مورد عبارت «اولاد آنها» هم باید توجه داشته باشیم که منظور فرزندان برادر و خواهر انسان است و کلمه اولاد شامل فرزندان اجداد نمی‌شود زیرا فرزندان اجداد یعنی فرزندان پدر بزرگ و مادربزرگ انسان که فرزند پدربزرگ و مادربزرگ انسان همان پدر و مادر خود انسان است که از طبقه اول محسوب می‌شوند. بنابراین منظور از کلمه «آنها» فقط (فرزندان) برادر و خواهر انسان است.

کمله «اعمام» (در طبقه سوم) یعنی عموها جمع «عمّ» به معنای عمو می‌باشد. کلمهٔ «عمّات» به معنای «عمه‌ها» جمع کلمه «عمه» می‌باشد و همینطور کلمه «اخوال» به معنای «دایی‌ها» جمع کلمه «خال» به معنای «دایی» می‌باشد و کلمه خالات به معنای «خاله‌ها» می‌باشد که جمع کلمه «خاله» است.

آنگاه قانونگذار در ادامه آن ماده ۱۰۳۲ بیان می‌کند که در هر طبقه درجات قرب (نزدیک بودن انسان به آن فرد) و بُعْد (دور بودن انسان به آن فرد از نظر خویشاوندی) بوسیله تعداد نسل‌ها در آن طبقه معین می‌گردد. توضیح اینکه هر کدام از طبقات سه گانه از درجاتی تشکیل می‌شوند که مثلاً رابطه خویشاوندی و فامیلی انسان با افراد درجه اول یک طبقه نزدیک‌تر می‌باشد از رابطه خویشاوندی انسان با افراد درجه دوم از همان طبقه مثلاً در طبقه اول (که افراد آن عبارتند از پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد) رابطه خویشاوندی (قرابت) انسان با پدر و مادرش نزدیک‌تر و قوی‌تر می‌باشد در مقایسه با رابطه انسان با اولاد اولاد خودش و همچنین رابطه خویشاوندی (قرابت) انسان با اولاد خودش قوی‌تر و

نزدیک‌تر است در مقایسه با رابطه انسان با اولاد اولادش (یعنی نوه‌هایش) و به همین دلیل در طبقه اول پدر و مادر انسان و همچنین اولاد انسان در درجه اول قرار دارند و اولاد اولاد (نوه‌های) انسان در درجه دوم واقع شده‌اند و روشن شد که دو نسل می‌توان برای طبقه اول درنظر گرفت که عبارتند از: ۱- پدر و مادر ایشان که در درجه اول قرار دارند و اولاد انسان که آنها هم در درجه اول قرار دارند. ۲-اولاد اولاد (نوه‌های) انسان که در درجه دوم قرا ردارند و روشن شد که رابطه انسان مثلاً رابطه خویشاوندی (قرابت) شخص A با پدر و مادرش نزدیکتر و قویتر است در مقایسه با رابطه خویشاوندی قرابت وی (A) با فرزندانش قویتر و نزدیکتر است در مقایسه با رابطه خویشاوندی (قرابت) وی (A) با فرزندان فرزندانش و به همین جهت از نظر حقوقی پدر و مادر و اولاد شخص A را در درجه اول (نسل اول) طبقه اول قرار داده‌اند و اولاد اولاد (نوه‌های) وی (A) را (که نسل دوم به شمار می‌رود) در درجه دوم طبقه اول قرار داده‌اند. در مورد افراد طبقه دوم از خویشاوندی (قرابت) انسان هم دو نسل می‌توان تصور کرد که یکی به انسان نزدیک‌تر و قوی‌تر می‌باشد که عبارتند از برادر و خواهر و پدربزرگ و مادربزرگ انسان که در درجه اول از طبقه دوم قرار گرفته‌اند و نسل اول برای طبقه دوم به شمار می‌آیند چون که رابطه خویشاوندی (قرابت) انسان با آنها (خواهر و برادر و پدربزرگ و مادربزرگ) نزدیک‌تر و قوی‌تر است در مقایسه با رابطه خویشاوندی (قرابت) انسان با سایر افراد طبقه دوم و چند نفر هم می‌توانند در درجه دوم و نسل دوم از طبقه دوم قرار بگیرند که آنها اولاد برادر و خواهر انسان می‌باشند. بنابراین وقتی شخص A هم جدّ (پدربزرگ) و جدّه (مادربزرگ) دارد و هم برادر و خواهر دارد و هم اولاد برادر و خواهر دارد در این حالت رابطه خویشاوندی (قرابت) وی با جد و جدّه‌اش (پدربزرگ و مادربزرگش) و با برادر و خواهرش قوی‌تر و نزدیک‌تر است در مقایسه با رابطه خویشاوندی (قرابت) وی با فرزندان برادر و خواهرش و به همین دلیل قانونگذار در ماده ۱۰۳۲ قانون مدنی جد و جده (پدربزرگ و مادربزرگ) و برادر و خواهر انسان را در درجه اول خویشاوندی (قرابت) قرار داده است و نسل اول طبقه دوم به شمار می‌روند. در حالی که طبق مثال فرزندان برادر و خواهر شخص A از نظر رابطه خویشاوندی (قرابت) با شخص A در درجه دوم قرار داشته و نسل دوم آن طبقه محسوب می‌شوند چون که رابطه خویشاوندی (قرابت) آنها با شخص A دورتر می‌باشد در مقایسه با رابطه خویشاوندی A با پدربزرگ و مادربزرگ و برادر و خواهرش.

نسبت به افراد طبقه سوم هم می‌توان نسل اول آن را درنظر گرفت که افراد آن نسل اول عبارتند از عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دایی‌های انسان و افراد نسل دوم آن طبقه نیز عبارتند از فرزندان آنها (فرزندان عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها) و طبق آنچه که بیان شد و براساس مثال زده شده

رابطه خویشاوندی (قرابت) شخص A با عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دایی‌هایش قوی‌تر و نزدیک‌تر است در مقایسه را رابطه خویشاوندی (قرابت) وی (A) با فرزندان آن عموها و عمّه‌ها و دایی‌ها و عموهای شخص (A) را در درجه اول طبقه سوم قرار داده است و فرزندان آنها را در درجه دوم آن طبقه (سوم) قرار داده است که بر اساس این تقسیم بندی عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و دایی‌های شخص A نسل اول طبقه سوم را تشکیل داده‌اند. همان طوری که فرزندان آنها نسل دوم آن طبقه (سوم) به شمار می‌روند. اکنون با توجه به مطالب بیان شده یک نکته در پایان شرح و توضیح ماده فوق ۱۰۳۲ اضافه می‌کنیم و آن نکته راجع به این است که آنچه که قانونگذار در شرح قرابت نَسَبی بیان کرده و سه طبقه برای انواع قرابت نسبی بیان نموده که هر طبقه هم از چند درجه (نسل) تشکیل است همه اینها متناسب با ارث است که همه رابطه‌های یک شخص با شخص متوفی سنجیده شده و درنظر گرفته می‌شود و به سخن دیگر مرکز محاسبه قریب و یا بعید بودن خویشاوندی (قرابت) شخص متوفی است اما اگر بخواهیم رابطه خویشاوندی دو نفر با همدیگر بسنجیم قریب و بعید بودن خویشاوندی یکی از آن دو نسبت به دیگری بستگی به این دارد که کدام یک از آن دو نفر را مرکز محاسبه قرار بدهیم چون که (در مورد غیر از ارث) می‌توان هر کدام از آن دو نفر را مرکز محاسبه قرار داد برخلاف مورد ارث که مرکز محاسبه (برای قُرب و بُعد خویشاوندی) همیشه شخص متوفی می‌باشد. بنابراین در مورد غیر از ارث اگر مثلاً رابطه خویشاوندی (قرابت) بین عمو و برادرزاده ها را درنظر بگیریم و مرکز محاسبه عمو باشد آثاری دارد که اگر همان خویش (قرابت) را از جانب برادرزاده‌ها و عمو لحاظ کنیم که مرکز محاسبه برادرزاده باشد آن آثار وجود ندارد. منظور از آثار مسائلی مانند ولایت داشتن و ... می‌باشد. «در این مورد به کاتوزیان، دکتر ناصر، کتاب خانواده، جلد ۱، شماره ۸ رجوع کنید.»

ماده ۱۰۳۳- هر کس در هر خط و به هر درجه که با یک نفر قَرابَتِ نَسَبی داشته باشد، در همان خط و به همان درجه قَرابت سَبَبی با زوج یا زوجهٔ او خواهد داشت. بنابراین، پدر و مادر زن یک مرد اَقْرَبایِ درجهٔ اول آن مرد و برادر و خواهر شوهر یک زن از اقْرَبایِ سَبَبیِ درجهٔ دوم آن زن خواهند بود.

سؤال = آیا تقسیم بندی قرابت نَسَبی به لحاظ طبقات و درجات شامل قرابت سببی نیز می گردد؟

جواب = بلی براساس گفته قانونگذار در ماده فوق ۱۰۳۳ هر شخصی در هر طبقه و هر درجه‌ای که با یک نفر قرابت (خویشاوندی) نسبی داشته باشد در همان طبقه و درجه قرابت سببی با زوج (شوهر) یا زوجه (خانم) خواهد داشت. بنابراین طبق آنچه که قانونگذار در ماده فوق ۱۰۳۳ بیان داشته است اگر مثلاً شخص A با خانمی ازدواج کند پدر و مادر زن او فامیل‌ها و خویشاوندان (اقربای) سببی درجه اول از طبقه اول برای وی (آن مرد = شوهر) می‌باشد. زیرا همان طوری که گفته شد اگر رابطه خویشی (قرابت) شخص A را با پدر و مادر خودش (که خویشاوندان نسبی او هستند) در نظر بگیریم آن پدر و مادر در درجه اول از طبقه اول قرابت (خویشی) واقع شده‌اند اکنون می‌گوییم پدر و مادر خود شخص A قرابت (خویشی) نسبی دارند (در رابطه با شخص A اما وقتی رابطه خویشی (قرابت) پدر و مادر خانم (همسر) A را در ارتباط با شخص A (به عنوان شوهر) در نظر بگیریم پدر و مادر خانم وی (A) در همان طبقه و درجه اول قرار دارند (در درجه اول از طبقه اول می‌باشند) ولی قرابت سببی است نه نسبی.

همان طوری که مثلاً قرابت (خویش) برادر و خواهر خود آن خانم (همسر A) با وی (آن خانم) قرابت نسبی از نوع درجه اول از طبقه دوم می‌باشد اکنون می‌گوییم رابطه قرابت (خویش) برادر و خواهر آن شوهر (A) با همسرش از نوع درجه اول از طبقه دوم به شکل قرابت سببی (نه نسبی) می‌باشد. اکنون با ملاحظه مطالب بیان شده یک نکته در پایان شرح و توضیح ماده فوق ۱۰۳۳ اضافه می‌کنیم: آن نکته این است که اقوام و خویشان زن (همسر) با اقوام و خویشان مرد (شوهر) هیچ قرابت و خویشاوندی ندارند. برای مثال مادر زن انسان با پدر انسان (شوهر) هیچ رابطه خویشاوندی و قرابتی ندارند و با همدیگر بیگانه می‌باشند. «در این مورد به کاتوزیان، دکتر ناصر، کتاب خانواده، جلد ۱، شماره ۹ رجوع شود.»

کتاب هفتم: در نکاح و طلاق

باب اول: در نکاح

فصل اول: در خواستگاری

ماده ۱۰۳۴- هر زنی را که خالی از موانع نِکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود.

سؤال = از چه زنی می‌توان خواستگاری نمود؟

جواب = قانونگذار در ماده فوق ۱۰۳۴ اعلام داشته که از هر زنی که موانع نکاح (ازدواج) نداشته باشد می‌توان خواستگاری نمود. منظور از موانع نکاح آن موانعی است که به جهت وجود هر یک از آن موانع در آن زن، وی (آن زن) نمی‌تواند ازدواج کند مثل اینکه زن شوهر داشته باشد. بنابراین اگر مثلاً خانم B با شخص C ازدواج کرده باشد و هنوز ازدواج آن‌ها برقرار و پابرجاست و عقد ازدواج آنها باطل و منحل نشده است و آن دو نفر زن و شوهر قانونی و شرعی می‌باشند شخص A حق ندارد از آن زن (B) خواستگاری نماید چون که وجود عقد ازدواج بین وی (B) و آن مرد (C) مانع از مشروعیت و قانونی بودن آن خواستگاری می‌شود و همینطور بودن زن مطلقه در عده طلاق رجعی یکی دیگر از موانع خواستگاری کردن از او می‌باشد. بنابراین طبق مثال زده شده چنانچه شخص C خانمش (B) را طلاق رجعی بدهد (یعنی طلاقی که در بین عدهٔ آن طلاق، شوهر می‌تواند به خانم مطلقه‌اش رجوع کند بدون اینکه نیازی به اجراء صیغهٔ عقد ازدواج باشد) تا وقتی که عده (مدت) آن طلاق رجعی تمام نشده و آن زن مطلّقه (B) در حال گذراندن عده طلاق رجعی خود می‌باشد شخص A حق ندارد از آن خانم خواستگاری نماید زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی می‌باشد در